ترجمه مجمع البیان

فی تفسیر القرآن

برگرفته از تفسیر مجمع البیان طبرسی((ره))

تألیف محمد بیستونی

جلد (۳)

بسم الله الرحمن الرحيم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن جلد ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه: بیستونی ، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر مجمع البیان جوان (برگرفته از تفسیر مجمع البیان طبرسی «ره») / تالیف محمد بیستونی.

مشخصات نشر: قم : بیان جوان؛ مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر ، ۱۳۹۰ .

مشخصات ظاهری: ۱۰ج.

شابک: دوره ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۸-۹: ؛ ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۷-۲: ؛ ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۹-۶: ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۲-۶ ؛ ج.۴ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۶۱۰-۹ ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۰-۲: ؛ ج.۶ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۳-۳ ؛ ج.۷ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۴-۰ ؛ ج.۸ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۸۷-۹: ؛ ج.۹ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۶-۴ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۸۸-۶:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: نویسنده برای تهیه این کتاب از ترجمه علی کرمی بر کتاب مجمع البیان استفاده کرده است .

یادداشت: چاپ قبلی: فراهانی ، ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲(۳۰ج.).

یادداشت: ج. ۲ - ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۰) (فیپا).

مندرجات: ج. ۱. شامل جزءهای ۱ و ۲ و ۳ .- ج. ۲. شامل جزءهای ۴ و ۵ و ۶ .- ج.۳. شامل جزءهای ۷و ۸ و ۹.- ج.۴. شامل جزء های ۱۰،۱۱ و ۱۲ .- ج. ۵. شامل جزءهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ .-ج. ۶. شامل جزءهای ۱۶ و ۱۷ و ۱۸.-ج.۷. شامل جزء های ۱۹ و ۲۰ و ۲۱.-ج.۸. شامل جزءهای ۲۲ و ۲۳ و ۲۴.-ج.۹. شامل جزء های ۲۵ و ۲۶ و ۲۷.-ج.۱۰. شامل جزء های ۲۸و ۲۹ و ۳۰

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: کرمی ، علیرضا، ۱۳۴۰ -، مترجم

شناسه افزوده: طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸؟ - ۵۴۸ق. . مجمع البیان فی تفسیر القرآن.

شناسه افزوده: شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)

رده بندی کنگره: BP۹۸ /ب ۹۵ت ۷۶ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

جلد سوم

[ادامه سوره بقره] ... ص : ۳

[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۸] ... ص : ۳

اشاره

وَ الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ وَ لا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذلِكَ إِنْ أَرادُوا إِصْلاحاً وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۸)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۳

زن هایی که طلاق داده شده اند از شوهر کردن خودداری کنند تا سه پاکی بر آنها بگذرد و اگر بخدا و روز دیگر ایمان دارند روا نیست چیزی را که خداوند در رحم هایشان آفریده کتمان کنند.

شوهرانشان چنانچه اراده سازش داشته باشند در زمان عده سزاوارترند در بازگردانیدن آنها. زنان را حقوقی است بر شوهران همانطور که شوهران را نیز بر آنها حقوقی است و مردان را بر زنان مرتبتی هست و خدا عزیز و حکیم است.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۲۸ جزء ۲ سوره ۲

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۳، ص: ۴

بیان آیه ۲۲۸ ... ص : ۴

لغت: ... ص : ۴

قروء جمع قرء است و «قرء» دو معنا دارد: ۱- پاکی ۲- آلودگی به حیض.

بعوله جمع «بعل»: شوهران.

رجال- مردان- اصل این کلمه «رجل» بمعنای قوه است و کلام ارتجالی بآن کلام گویند که متکلم بدون فکر و تأمل آن را ادا کند.

تفسیر: ... ص : ۴

خداوند در این آیات حکم طلاق و وظائف زنان طلاق داده شده را بیان میکند.

«الْمُطَلَّقاتُ» یعنی زنان طلاق داده شده در اینجا مقصود زنانی هستند که با آنها آمیزش نشده و عادت می بینند (در سن توالد و تناسل هستند) «یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ» تا سه بار پاکی از ازدواج با مرد دیگر خودداری میکنند.

اگر چه آیه بصورت خبر، مطلب را بیان می کند ولی معلوم است که مقصود آیه امر است که باید این مدت را انتظار بکشند و صبر کنند.

منظور از سه «قرء» در اینجا از نظر ما (شیعه) گذشتن سه پاکی است و زید بن ثابت، عایشه، عبد اللَّه بن عمر، مالك، شافعی و اهل مدینه نیز همگی میگویند:

مراد از «قرء» پاکی است مگر سعید بن مسیب. از ابن عباس و عبد اللَّه بن مسعود و حسن و مجاهد نقل شده که کلمه «قرء» در این آیه بمعنای حیض و آلودگی است.

از حضرت علی علیه السلام نیز نقل شده است که کلمه قرء در اینجا بمعنای حیض است و مراد از سه قرء در آیه کریمه سه حیض می باشد. و مذهب ابو حنیفه و پیروانش نیز همین است.

کسانی که میگویند کلمه «قرء» در اینجا بمعنای پاکی است قول علی علیه السلام

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۵

را بر آن گواه آورده اند که آن حضرت بزن مستحاضه ای فرمود:

«دعی الصلاه ایام اقرائک»

نمـازت را در ایـام عـادت کنـار بگـذار و رهـا کن که در اینجـا کلمه «اقراء» بمعنای حیض ها است زیرا نماز تنها در آن حالت واجب نیست.

کسـانی که می گوینـد «قرء» بمعنـای پاکی و طهارت است اسـتدلال می کننـد باین آیه «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ» یعنی زنان را برای نگاهـداری عـده رهـا کنیـد و طلاـق دهیـد و بـا توجه به اینکه طلاـق بایـد در طهر باشـد (البته طهر و پاکی که در آن آمیزش صورت نگرفته باشـد) و ظـاهر آیه هم اینست که طلاق مبـدء و آغاز عـده است بنا بر این مقصود از «قرءها» که میزان و انـدازه عـده است همان پاکی ها می باشـد. و نیز بقول رسول اکرم که به عبد اللّه بن عمر وقتی زنش را در حال حیض و عادت طلاق داده بود فرمود: بایـد رجوع کنـد و وقتی زن پـاک شـد آن وقت طلاـق دهـد یا نگاهـدارد آن گاه حضـرت این آیه را تلاوت فرمود «إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ» طلاـق دهیـد برای عـده آنهـا یعنی قبـل از عـده (که عـده بـا آن آغـاز شود) و این میفهمانـد که عـده همان پاکی ها است نه حیض زیرا در این صورت است که پس از طلاق، زن وارد عـده میشود و اگر زن را در حال حیض طلاق دهد وارد در عده نمی شود مگر بعد از تمام شدن ایام حیض.

۳- اصـحاب از زراره نقـل کرده انـد که گفت من شـنیدم از ربیعه که میگفت نظر من اینست که «اقراء» در قرآن همـان طهرها است که فاصله دو حیض می باشد و بمعنای حیض نیست.

زراره میگوید داخل بر حضرت باقر (ع) شده رأی ربیعه را بر آن حضرت

عرض کردم حضرت فرمود او اگر این رأی را بخودش نسبت میدهد دروغ میگوید این رأی، از علی است. زراره عرض می کند: آیا علی اینطور میفرمود و چنین معتقد بود.

حضرت فرمود آری. او چنین میفرمود که «قرء» همان طهر و پاکی است چون در حال پاکی خون یک جا جمع میشود بآن قرء گفته اند و وقتی حیض شد متفرق میگردد.

زراره میگوید عرض کردم مردی زنش را در حال پاکی طلاق داد بدون نزدیکی و آمیزش و دو عادل را هم شاهد گرفت حضرت فرمود: وقتی داخل در حیض سوم شد ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۶

عده اش تمام شده است و برای ازدواج آماده و بی اشکال می باشد.

زراره عرض میکند: مردم عراق از علی علیه السلام روایت میکنند که حضرت فرمود: در این فرض شوهر سزاوارتر است به رجوع باین زن تا وقتی که از حیض سوم پاک نشده است حضرت فرمود دروغ میگویند.

«وَ لا یَحِلُّ لَهُنَّ» بر زنانی که طلاق داده شده و باید عده نگاه دارند حلال نیست که «أَنْ یَكْتُمْنَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِی أَرْحامِهِنَّ» مخفی کنند آنچه را که خدا در رحم هایشان آفریده است.

در اینکه مقصود از آنچه در رحم هایشان خدا آفریده و باید کتمان نکنند چیست؟

اقوالی گفته شده است از این قرار:

۱- مراد پنهان کردن عادت حیض است (ابراهیم- عکرمه).

۲- مقصود پنهان کردن آبستنی است (ابن عباس- قتاده).

۳- پنهان کردن حیض و آبستنی است (ابن عمر و حسن).

از امام صادق علیه السلام نیز همین قول سوم نقل شده است که حضرت فرمود خداوند بر زنان سه چیز را واجب و لازم کرده: حیض و پاکی و آبستنی

یعنی اظهار این امور را و این قول اعم از دو قول قبلی و اولی از آنها می باشد.

علت اینکه حرام است بر زنـان که حیض یـا حمل خود را کتمان کننـد همین است که حق شوهر در آمیزش با آنها از بین نرود (از ابن عباس) و نیز فرزند به مرد دیگری نسبت پیدا نکند (از قتاده).

إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ یعنی هر کس که بخـدا و جهان دیگر معتقـد باشـد صـفت و روش او چنین است و کلمه «ان» (اگر) در اینجـا بمعنای شـرط نیست که لازمه اش این باشـد اگر بخـدا معتقـد نیست جائز است که پنهان کنـد، نه، بلکه منظور اینست که خود ایمـان مـانع میشود از ارتکاب باین گناه همانطور که شـخص برفیقش میگویـد: «اگر مؤمنی سـتم مکن» که در واقع سرزنش به عمل گناه است با ایمان.

«وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذلِكَ» یعنی شوهرانشان سزاوارترند در مراجعه ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۷

به آنـان و بازگردانیـدن آنها به حالت نخستین (همسـری) در این مـدت که برای آنها تعیین شـده است زیرا در این مـدت برای شوهر حق مراجعه بزن هست و همین که مـدت عـده پایان یافت این حق تمام میشود. از این مطلب اسـتفاده میشود که شوهر به تنهایی میتوانـد رجوع کنـد و زن را مجـدداً بهمسـری درآورد و به رضای زن و یا عقـد مجدد و شاهد گرفتن نیاز ندارد، و این حق رجوع، مختص است به طلاق های رجعی اگر چه اول آیه عام است و شامل همه مطلقات چه رجعی و چه بائن (آن مطلقه ای که دیگر شوهر حق رجوع ندارد) میگردد.

«إِنْ أَرادُوا إِصْلاحاً» وقتی خواستار اصلاح و نیکی باشند نه اضرار و دشمنی برای اینکه معلوم است وقتی مردی بخواهد زنش را آزار رساند او را یک بار طلاق میدهد و رهایش میکند تا نزدیک پایان عده اش و در این موقع بار دیگر رجوع میکند و مدتی او را رها میکند و بار دیگر طلاقش میدهد و باز تا نزدیک انقضاء عده او را رها میکند و بهمین ترتیب ..

بنا بر این آیه میفرماید اگر قصد اصلاح داشته باشد نه آزار، رجوع کند. باید توجه داشت که این شرط (اصلاح خواهی) تنها شرط مباح بودن رجوع است از نظر تکلیفی اما از نظر وضعی و اثر رجوع پس اجماع همه امت بر اینست که اگر بقصد آزار رساندن هم رجوع کند باز احکام وضعی رجوع، مترتب میشود و در این نوع آثار فرق نمی کند.

«وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» برای زنان است بر شوهران از حقوق مانند آنچه شوهران بر آنان دارند.

این بیان از جمله های بسیار جالب قرآن است که جامع فوائد زیادی می باشد و منظور، حقوقی است که زنان بر شوهران دارند از قبیل نیکی معاشرت با آنان، ضرر نزدن بآنها، مساوات در قسمت بیتوته، نفقه و لباس همانطور که متقابلا- مردها بر همسرانشان حقوقی دارند مانند لزوم اطاعت زن از مرد در چیزهایی که خدا واجب کرده است (مانند حق آمیزش، عدم خروج از منزل بدون اجازه شوهر) و اینکه کسی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۸

را بخود راه ندهد و نطفه و فرزند شوهر را بطور صحیح رعایت کند.

نقل شده است که زن معاذ نزد پیامبر اکرم

آمده عرض کرد یا رسول اللّه حق زن بر شوهر چیست؟ رسول اکرم (ص) فرمود اینکه بصورت زن نزند و از او بدگویی نکند، از غذایی که خود میخورد بزن نیز بخوراند از لباسی که می پوشد بزن بپوشاند و از او دوری ننماید.

و از آن حضرت نقل شده که فرمود از خدا در مورد زنهایتان بترسید زیرا شما آنها را بصورت امانت الهی گرفته اید و آنان بکلام خدا بر شما حلال شده اند و از جمله حقوق شما بر ایشان اینست که دیگری را بخود راه ندهند و اگر چنین کردند حق دارید آنها را بزنید و خوراک و پوشاک ایشان بر شما لازم است.

«وَ لِلرِّجالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ» (برای مردان است بر زنان برتری و درجه ای) در اینکه مراد از این برتری چیست چند قول بیان شده است از اینقرار:

۱- لزوم اطاعت زنان از مردان و بودن اختیار زنان بدست مردان و بیشتر بودن ارث مرد و اینکه جهاد برای مردان است نه زنان (مجاهد و قتاده).

۲- غرض اینست که مرد و زن هر دو از هم لذت می برند و از نظر تمتعات جنسی برابرند ولی برای مرد چیزی اضافه است که موجب برتری اوست و آن وجوب نفقه زن و سرپرستی آنست.

۳- مقصود مقام و منزلتی است که در نتیجه بیشتر رعایت کردن حقوق زن برای مردان پدید میآید بطوری که همیشه در استیفای حقوق جانب زن را رعایت کنند و همه حقوق خود را از او استیفا ننمایند و بدینوسیله فضل و برتری نسبت بزن دارا شوند (ابن عباس).

۴- در تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم آمده است که حق مردها بر زنان

بیشتر است از حقی که زنان بر مردان دارند و درجه و برتری مردان را بهمین جهت گفته است.

در کتاب «من لاـ یحضره الفقیه» از امام محمد باقر (ع) نقل شده که فرمود زنی نزد رسول اکرم (ص) آمده عرض کرد حق شوهر بر زن چیست؟

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۹

حضرت فرمود اینست که باید از شوهر اطاعت کند نافرمانی او نکند بدون اجازه شوهر از خانه چیزی صدقه ندهد حتی بدون اذن روزه مستحبی نگیرد، اگر میل آمیزشی باو پیدا کرده مانع او نشود، بدون اجازه شوهر از خانه خارج نشود زیرا اگر بدون اذن او بیرون رود تا هنگامی که بازگردد ملائکه آسمان و فرشتگان زمین و ملائکه رحمت و ملائکه غضب او را لعنت می کنند.

پس آن زن عرض کرد یا رسول اللَّه چه کسی به زن بیش از هر کس حق دارد فرمود شوهر او.

عرض کرد آیا من همانند آن حقوقی که شوهر بر من دارد بر او حق ندارم؟

حضرت فرمود نه و باندازه یک صدم حقوقی که شوهر بر تو دارد تو بر او حق نداری.

آن زن گفت بحق آن خدایی که تو را بحق فرستاده است من هرگز خود را در اختیار کسی قرار نداده و شوهر نخواهم نمود.

پیغمبر اکرم فرمود اگر بنا بود کسی را دستور دهم که بفرد دیگری سجده کند حتماً امر میکردم که زن بشوهر خود سجده کند.

«وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (خدا عزیز و حکیم است) یعنی قدرت دارد که هر چه را خواست منع کند و کسی نمیتواند او را از کارش منع نماید او، بر هر چیزی غالب

است و چیزی نمیتواند بر او غالب گردد آنچه حکمت و مصلحت اقتضا کند آن را انجام میدهد.

بعضی گفته اند زنی که پیش از عمل جنسی طلاق داده شده باشد و زن بارداری که طلاق داده شده از این آیه نسخ شده است بآیه: «فَما لَکُمْ عَلَیْهِنَّ «۱» مِنْ عِدَّهٍ تَعْتَدُّونَها» (زنانی که قبل از عمل جنسی طلاق می دهید عده ای بر آنها نیست) و بآیه: «وَ أُولاتُ الْأَحْمالِ «۲» أَجَلُهُنَّ أَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» (زنانی که باردارند عده آنها اینست که بارشان را بگذارند).

بعضی گفته اند که این دو صورت از آیه بالا تخصیص خورده اند همانطور که در آغاز تفسیر آیه بیان کردیم.

---

(۱)- احزاب آیه ۴۹

(۲)- طلاق آیه ۴

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۰

[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۹] ... ص : ۱۰

اشاره

الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ وَ لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئاً إِلَّا أَنْ یَخافا أَلَّا یُقِیما حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا یُقِیما حُدُودَ اللَّهِ فَلا جُناحَ عَلَیْهِما فِیمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَعْتَدُوها وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۲۹)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۱۰

طلاق (که شوهر در آن رجوع تواند کرد) دو مرتبه است (پس چون طلاق داد) یا رجوع و نگاهداری کند بخوشی و سازگاری یا رها کند به نیکی. و حلال نیست که چیزی از آنچه بایشان داده اید (مهر) بگیرید مگر آنکه بترسید که حدود خدا را بپا ندارند که در این صورت زن هر چه از مهر خود بشوهر ببخشد روا باشد این حدود و احکام خداست از آن تجاوز نکنید و کسانی که از حدود خدا تجاوز کنند اینان ستمکارانند.

---

(۱)- آیه ۲۲۹ سوره بقره جزء ۲ سوره ۲

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۳، ص: ۱۱

بيان آيه ۲۲۹ ... ص : ۱۱

لغت: ... ص : ۱۱

مره و مرتان- يک دفعه و دو دفعه.

امساک: نگاهدارى کردن- خوددارى کردن- خلاف «اطلاق» که رها کردن است. ممسک: بخيل.

تسريح- از سرح است بمعناى رها کردن. و بدرخت بلند که در رشد آزاد و رها است «سرحه» ميگويند.

يخافا- بترسند. از خوف بمعناى ترس است و بعضى گفته اند در اينجا بمعناى «گمان» و بعضى گفته اند بمعناى «يقين و علم» ميباشد.

شأن نزول: ... ص : ۱۱

هشام بن عروه از پدرش و او از عايشه نقل کرده است که زنى نزد او آمد و از شوهرش شکايت کرد که براى ضرر زدن باو پيوسته طلاقش ميدهد و باز رجوع مينمايد و اين مطابق رسمى بود که در زمان جاهليت داشتند که زنهاى خود را طلاق ميدادند و قبل از تمام شدن مدت و زمان عده رجوع ميکردند و اين طلاقها و رجوع ها حدى نداشت و ممکن بود اين کار بهزار مرتبه هم برسد.

عايشه شکايت اين زن را به رسول اکرم (ص) عرضه داشت در اين وقت آيه فوق نازل شد و طلاق در سه عدد محدود گشت که دو طلاق از جمله «الطَّلاقُ مَرَّتانِ» استفاده ميشود و طلاق سوم از اين جمله که ميفرمايد: «فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ» (اگر براى بار سوم طلاق داد ديگر براى او حلال نيست تا وقتى که شوهر ديگر با او ازدواج کند.)

در اين صورت اگر شوهر دوم باز او را طلاق داد و عده او سپرى شد شوهر اول

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۳، ص: ۱۲

ميتواند مجدداً او را عقد نمايد.

نقل شده که از پيامبر اکرم سؤال کردند که دو طلاق از «الطَّلاقُ مَرَّتانِ» استفاده ميشود

اما سوم طلاق از کجا بدست میآید؟

حضرت فرمود از جمله «فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ.»

إِلَّا أَنْ يَخافا ...- این قسمت درباره ثابت قیس بن شماس و همسرش جمیله نازل گشت که ثابت او را دوست میداشت ولی جمیله ثابت را نمی خواست و با او دشمنی میکرد رسول اکرم به آن زن فرمود: آیا باغستان ثابت را (که مهریه جمیله بود) باو رد میکنی جمیله گفت بلی زیادتر هم باو میدهم فرمود نه، همان باغستان او را بوی رد کن سپس فرمود ای ثابت آنچه باو داده ای بگیر و طلاقش بده ثابت هم باغ را گرفته و جمیله را بطلاق خلع طلاق داد و این اولین طلاق خلع بود که در اسلام واقع شد.

(طلاق خلع همین است که مرد زن را بخواهد ولی زن شوهر را نخواهد و مالی باو ببخشد که او را طلاق دهد و این نوع طلاق را «خلع» گویند).

تفسیر: ... ص : ۱۲

در اینجا خداوند عدد طلاق را بیان میکند که طلاقی که در آن رجوع امکان دارد دو طلاق است.

در معنای این آیه دو قول گفته شده است:

۱- این بیان طلاق «سنت» است و طلاق سنت عبارتست از اینکه اگر مرد بخواهد همسر خویش را طلاق دهد در وقت پاکی که با او عمل جنسی انجام نداده است او را یک مرتبه طلاق دهد و صبر کند تا از عده خارج شده یا پس از عادت دوباره پاك گردد و پس از رجوع برای بار دوم او را طلاق دهد (ابن عباس- مجاهد) ۲- در اینجا عدد طلاقهایی که موجب جدایی و آنهایی که سبب جدایی نمیگردد بیان میشود و آیه شریفه میرساند

که پس از دو طلاق که طلاق سوم باشد جدایی حاصل میگردد و اگر چه آیه بصورت خبر است ولی معنای آن امر است یعنی باید دو مرتبه طلاق دهید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۳

«فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ» یعنی بعد از دو طلاق اگر باز هم رجوع کرد او را به نیکی نگاهدارد و بطور صحیح و پسندیده با او رفتار نماید نه اینکه منظورش از رجوع ضرر زدن به او باشد.

«أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ» یا او را به نیکی رها کردن. در معنای این جمله دو وجه گفته شده است:

۱- مراد طلاق سوم است.

۲- مقصود اینست که زنی را که طلاق داده شده و در عده است بحال خود واگذارند تا در اثر پایان یافتن عده جدایی حاصل شود (سدی- ضحاک) و این معنا از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل شده است.

«وَ لا يَحِلُّ لَكُمْ ...» خطاب به شوهران است که برای شما حلال و مشروع نیست که در موقع طلاق بزور از آنچه بزنان داده اید بازگیرید و خداوند این حکم را درباره طلاق خلع استثناء زده میفرماید:

إِلَّا أَنْ يَخافا أَلَّا يُقِيما حُدُودَ اللَّهِ، مگر اینکه در اثر عداوت و بغض به یکدیگر گمان قوی داشته باشند که بحدود و احکام خدا عمل نمیکنند.

ابن عباس میگوید مراد اینست که اگر از زن روی بی علاقگی به شوهر نشوز و نافرمانی ظاهر شود و ابو عبیده میگوید اگر زن بشوهر خود بگوید من از جنابت تو غسل نمی کنم (کنایه از اینکه با تو حاضر بآمیزش نمیشوم) و اطاعت تو را نمینمایم و کسی را بخوابگاه تو راه

داده و بدون اجازه تو دیگری را بخود راه خواهم داد با چنین وضعی بر مرد حلال است که زن را طلاق خلع داده و آنچه را از او بگیرد جایز می باشد.

خلاصه اگر شوهر بترسد که زن با ادامه همسری مرتکب گناه شود یا واجبی را ترک کند و در مواردی که باید زن شوهر را اطاعت کند اطاعت ننماید در این صورت بر شوهر حلال است که زن را طلاق «خلع» دهد. از حسن نیز همین معنی نقل شده است.

شعبی میگوید: مراد نشوز و سرپیچی زن و مرد هر دو نسبت بحقوق یکدیگر است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۴

«فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا یُقِیما حُدُودَ اللَّهِ ...» اگر گمان دارید که اصلاحی میان آنها پدید نمی آید باک و گناهی بر آنها نیست و این آیه فقط جواز گرفتن مال را میرساند و در اینکه چرا ضمیر «علیهما» (بر آن دو) آمده با اینکه این حکم درباره شوهر است دو احتمال داده شده است:

۱- اگر ضمیر، فقط بمرد برگردد ممکن است گمان و توهم شود که زن اگر چه حق و اجازه پرداخت مال و طلاق گرفتن را دارد ولی گناهکار است برای جلوگیری از این توهم ضمیر را بهر دو برگردانیده است. این گفته «علی بن عیسی» است.

۲- مقصود از ضمیر فقط مرد است و زن را نیز برای مقارنت با مرد ذکر کرده است مانند آیه «نَسِیا حُوتَهُما» (ماهی خود را فراموش کردند) (که فراموشی ماهی برای موسی نبوده ولی از نظر مقارنت با رفیقش بهر دو نسبت داده شده است) و مثلا آیه «یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ» (از

میان آن دو لؤلؤ و مرجان بیرون میآید) با اینکه آنها از میان نمک تنها بیرون میآید ولی برای مقارنت بهر دو نسبت داده شده است.

شیخ طوسی میفرماید: معنای دوم بمذهب ما (شیعه) مناسب تر است زیرا چیزی که سبب جواز طلاق خلع است اینست که گمان شود زن بگناه میافتد. مؤلف میگوید: بعقیده من امکان وقوع گناه از زن سبب برای اباحه طلاق خلع میباشد و این آیه (لا- جناح) مربوط به خود طلاق خلع است نه سبب آن بنا بر این، وجه دوم از نظر من صحیح نیست زیرا اینکه دو نفر بجای یک نفر ذکر شود از روش صحیح بدور است و همان احتمال اول صحیح می باشد.

فِیمَا افْتَدَتْ بِهِ (باکی نیست در مالی که زن میدهد).

در اینکه مقدار این مال چه اندازه باشد اقوالی گفته شده است:

۱- نزد ما (شیعه) اگر ناراحتی و بغضی از ناحیه زن باشد بر شوهر جایز است که مهریه ای که داده و زیادتر از آن را از زن بگیرد ولی اگر ناراحتی از طرف هر دو باشد آنچه مرد می گیرد باید از مقدار مهری که داده است کمتر باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۵

۲- جایز است در هر دو صورت مهریه و زیادتر از آن را بگیرد. این وجه از ابن عباس، عبد اللّه عمر، رجاء بن حیات، ابراهیم و مجاهد است.

۳- مرد فقط می تواند مهر را بگیرد. (در هر دو صورت از ربیع- عطا- زهری، شعبی و این معنا را از علی (علیه السلام) نیز نقل کرده اند.

و طلاق خلعی که مال از طرف زن داده می شود بر سه قسم است:

۱- چون زن

پیر یا زشت است از این رو شوهر او را اذیت می کنـد تا مالی به شوهر داده طلاق بگیرد. در این صورت بر مرد جایز نیست که چیزی از زن بگیرد چنان که خداونـد می فرمایـد: «وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَكانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً»: اگر قصـد داریـد زنی بجای زنتان اختیار کنیـد و قنطاری هم باو داده اید نباید چیزی از آن را بگیرید. (قنطار بمعنای مال است و نیز واحد وزن می باشد).

۲- مرد زن خود را گناهکـار و زشـتکار می بینـد لـذا او را اذیت می کنـد تـا زن طلاق گیرد و مالی بدهـد در این صورت مال گرفتن از زن جایز است چنان که میفرماید:

«وَ لا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ:

(بر شـما حلال نیست که بزنان سـخت گیرید که قسمتی از مهری که به آنها داده اید بازگیرید مگر این که عمل زشتی از آنها آشکار شود.)

۳- هر دو بترسـند که در اثر بـد اخلاقی یا عدم قدرت مالی شوهر برای نفقه و مانند آن که باحکام و دسـتورهای خداوند عمل نکنند در این صورت برای هر کدام جایز است که چیزی بدهند و طلاق واقع شود.

«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ» اینها اوامر و نواهی و براهینی که (بیان شـد) درباره خلع، طلاق، رجوع، عده، احکام خداست. «فَلا تَعْتَدُوها» نباید با مخالفت از آنها تجاوز کنید «وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ» کسانی که با مخالفت از آنچه بیان شده تجاوز نمودند «فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (آنان ستمکارند). از آنجا که در آیه فوق فرمود: «طلاق دو مرتبه است و مرتبه سوم را هم با جمله «تَسْرِيحٌ

بِإِحْسانٍ» یا «فَإِنْ طَلَّقَها» بیان کرده دانشمندان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۶

ما (شیعه) به این آیه استدلال کرده می گوینـد سه طلاق به یک لفظ واقع نمی شود و اگر چنین کنـد و با یک لفظ سه طلاق دهد هیچ طلاقی واقع نمی شود (نه اول و نه دوم و نه سوم).

چنان که در (لعان) چهار مرتبه شهادت واجب است و اگر کسی هر چهار را بیک لفظ بگوید لعان شرعی واقع نشده و حکم آن بار نمی گردد و مثل رمی جمره که بایـد هفت سنگ را در هفت بار بزنـد که اگر همه را یک جا بزنـد کافی نیست و این مطلب اتفاقی است و همچنین در طلاق هم اگر سه طلاق را بیک لفظ بدهد بی فایده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۷

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۰] ... ص : ۱۷

اشاره

فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَها فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يَتَراجَعا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيما حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُها لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۲۳۰)

«۱»

ترجمه: ... ص: ۱۷

و اگر برای بار سوم همسرش را طلاق داد دیگر برای او حلال نیست تا این که زن با شوهر دیگر ازدواج کند و اگر شوهر دوم او را طلاق داد باکی نیست که بهم باز گردنـد در صورتی که بداننـد که حـدود الهی را عمل خواهنـد کرد. اینها حـدود الهی است که برای دانایان بیان می کند.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۳۰ جزء ۲ سوره ۲ [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۸

بیان آیه ۲۳۰ ... ص : ۱۸

شأن نزول: ... ص : ۱۸

زهری از عروه و او از عایشه نقل میکند که گفت زن «رفاعه بن وهب قرظی» نزد رسول اکرم ص آمده عرض کرد من همسر رفاعه بودم مرا طلاق داد و عده طلاق من گذشت پس از آن با عبد الرحمن بن زبیر ازدواج کردم و او پیش از آنکه با من آمیزش کند مرا طلاق داد آیا میشود که به پسر عم خود برگردم؟ پیغمبر اکرم تبسم نموده فرمود در نظر داری که برفاعه بازگردی، نه، جائز نیست مگر اینکه ازدواج با شوهر دیگری کنی که با او آمیزش نمایی و در این صورت اگر او طلاق داد میتوانی برفاعه برگردی.

تفسیر: ... ص : ۱۸

در اینجا خداوند حکم طلاق سوم را بیان کرده میفرماید «فَإِنْ طَلَّقَها» یعنی اگر او را بطلاق سوم طلاق داد چنانچه از امام محمد باقر (ع) این معنی نقل شده و سدی و ضحاک نیز همین مطلب را گفته اند.

مجاهد میگوید: این آیه تفسیر جمله «أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ» و این بیان بنا بر این عقیده است که لفظ «تسریح» به طلاق معنا شود.

«فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ» یعنی زنی که باین ترتیب سه طلاق داده شده بر شوهر او حلال نیست که او را بعقد خود درآورد مگر اینکه با مرد دیگری ازدواج کند و عمل آمیزشی انجام دهد.

در اینکه لازم بودن عقد و آمیزش از قرآن و یا احادیث استفاده شده دو قول است:

۱- لزوم اصل عقد مرد دیگر از قرآن (آیه مورد بحث) ثابت میشود ولی لزوم آمیزش از سنت و روایات (جبائی).

۲- هر دو مطلب از قرآن استفاده میشود زیرا لفظ «نکاح» بر هر دو معنا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۹

میشود و این جمله مثل اینست که گفته باشد حلال نیست تا مرد دیگری با او ازدواج کند و عمل جنسی انجام دهد.

از آن گذشته عقد ازدواج از کلمه (زوجاً غیره) و عمل آمیزشی از جمله (حتی تنکح) استفاده میشود.

و حکمت اینکه خداوند چنین مطلبی را برای جواز ازدواج مجدد با شوهر اول واجب کرده اینست که از ازدیاد طلاق و بازیچه شدن آن جلوگیری شود چون میداند که بر مرد، مشکل است که زنش با مرد دیگری هم بستر شود.

ابو مسلم میگوید: این جمله از آیه، از کنایات فصیح و شگفت انگیز قرآن است یعنی اگر شوهر دوم طلاقش داد «فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يَتَراجَعا» باکی نیست که بهم بازگردند در اینجا جواز رجوع با جمله (لا جناح) بیان شده است.

عقد جدیدی میان زن و شوهر نخستین واقع شده و بحالت اولیه خویش برگردند (البته پس از تمام شدن عده شوهر دوم).

«إِنْ ظَنَّا»- اگر امید دارند. بعضی گفته اند اگر یقین دارند. برخی گفته اند اگر باور دارند «أَنْ يُقِيما حُدُودَ اللَّهِ» که در اثر معاشرت، باحکام خدا عمل کرده و میان آنها اصلاح خواهد شد و کلمه «تِلْكَ» اشاره به احکامی است که در ازدواج و طلاق و رجوع بیان کرده است، «حُدُودَ اللَّهِ» اینها اوامر و نواهی خداست، «يُبَيِّنُها لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»- که برای مردم دانا بیان میکند.

علت اینکه دانایان را نام برده، اینست که تنها علما و دانایان هستند که احکام خدا را فهمیده و بدان عمل میکنند و در حقیقت دیگران مورد توجه نیستند.

و ممکن است جهتش احترام و توجهی باشد بدانشمندان

مثل اینکه جبرئیل و میکائیل را از میان فرشتگان برگزید و نام میبرد.

از این آیه استفاده میشود که اگر شوهر، زن خود را تا سه مرتبه طلاق داد با شرائطی بشوهر اول حلال میشود از اینقرار:

۱- مرد دیگری با او ازدواج کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۰

۲- شوهر با وی بصورت معمولی نزدیک گردد.

۳- با عقد صحیح و دائمی با او ازدواج کرده باشد.

۴- شوهر دوم بالغ باشد.

۵- پس از طلاق شوهر دوم و تمام شدن عده باشد.

و در کیفیت محلل (بشوهر دوم اصطلاحاً «محلل» میگویند) نیز سه قول است:

۱- اگر منظور از ازدواج بشوهر دوم تنها حلال شدن ازدواج بشوهر اول باشد این عقد باطل است و ازدواج با شوهر اول هم چنان به حرمت خود باقی است. این عقیده از مالک، اوزاعی، ثوری و ابن یوسف است.

دلیل این دسته، روایت: «لعن المحلل و المحلل له» یعنی خدا محلل و آنکه برای او حلال میشود لعنت کند.

۲- اگر در عقد شرط نکند حلیت برای شوهر اول را عقد صحیح است ولی اگر شرط کند شافعی میگوید چون شرط، فاسد است عقد هم فاسد میشود ولی ابو حنیفه معتقد است که شرط، فاسد است ولی عقد صحیح می باشد و مذهب اهل عراق نیز همین است.

محمد معتقد است در این فرض عقد نکاح صحیح است ولی بشوهر اول حلال نمیگردد. ضمناً اینکه میفرماید «فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ» دلیل است که این ازدواج دوم بدون اجازه ولی هم جائز است زیرا نسبت ازدواج بخود زن داده شده است نه بولی.ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص:

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۱] ... ص : ۲۱

اشاره

وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ (۲۳۱)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۲۱

و چون زنان را طلاق دادید و بمدت خویش رسیدند بشایستگی نگاهشان دارید یا بشایستگی رها کنید و برای ضرر زدن نگاهشان مدارید که ستم کنید که هر که چنین کند بخود ستم کرده است. آیات خدا را بمسخره نگیرید و بیاد آورید نعمت خدا را بر خود با این کتاب و حکمت که بر شما نازل کرده و بوسیله آن پندتان میدهد. از خدا بترسید و بدانید که خدا بهمه چیز دانا است.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۳۱ جزء ۲ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۲

بیان آیه ۲۳۱ ... ص : ۲۲

شرح لغات: ... ص : ۲۲

اجل- پایان مدت و آخر کار.

معروف- نیکی و حق که عقل و شرع مردم را بدان دعوت میکنند در مقابل «منکر».

تفسیر: ... ص : ۲۲

در این قسمت احکام بعد از طلاق بیان شده است که وقتی زنان را طلاق دادید (این خطاب بشوهران است) و رسیدند

بمدتشان و رسیدن و بلوغ در اینجا بمعنای نزدیک شدن است یعنی وقتی نزدیک پایان عده شد.

«فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» یا زنان طلاق داده شده را نگاه دارید (یعنی رجوع کنید) البته بآن صورت که خداوند قرار داده است از دادن نفقه و خوش اخلاقی و مانند آن.

«أَوْ سَرِّحُوهُنَّ» یا آنها را رها و ترک کنید تا عده آنها کاملا پایان یابد و در آن وقت خود اختیاردار خویش خواهند بود.

«وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً» آنها را بخاطر ضرر زدن نگاه مدارید که عده آنها را طولانی کنید و یا سختگیری در دادن نفقه نمائید.

«لِتَعْتَدُوا» تا بآنان ستم و ظلم کنید «وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» که هر کس چنین کند بخود ظلم کرده و خود را در معرض عذاب الهی قرار داده است.

«وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللَّهِ هُزُواً» یعنی اوامر و نواهی و احکام الهی را سبک و بی ارج مدارید «وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» و بیاد آورید نعمت خدا را بر خودتان در آنچه بر شما از همسران و اموال حلال کرده است و در آنچه از حلال و حرام برای شما بیان نموده است. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۳

«وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ» یعنی علومی را که کتاب بر آنها دلالت دارد و احکام و قوانینی را که بیان

نموده است.

«یَعِظُکُمْ بِهِ» شما را پند میدهد تا پند گرفته و با عمل کردن به اوامر و ترک محرمات الهی پاداش ببرید.

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ» و از معصیت خدا که سبب کیفر میگردد بپرهیزید و بعضی گفته اند یعنی بپرهیزید از عذاب خدا به اینکه پرهیز کنید از نافرمانی خدا.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ» و بدانید که خداوند بهر چیز از اعمال شما و غیر آنها دانا است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۴

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۲] ... ص : ۲۴

اشاره

وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ یَنْکِحْنَ أَزْواجَهُنَّ إِذا تَراضَوْا بَیْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذلِکَ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ مِنْکُمْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذلِکُمْ أَزْکی لَکُمْ وَ أَطْهَرُ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (۲۳۲)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۲۴

وقتی زنان را طلاق دادید و بمدت خویش رسیدند نباید که آنها را از شوهر کردن منع کنید اگر بشایستگی بهمدیگر رضایت داده اند. هر که از شما بخدا و روز دیگر ایمان دارد از این، پند می گیرد. این برای شما خوب تر است و پاکیزه تر، خدا میداند و شما نمی دانید.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۳۲ جزء ۲ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۵

بیان آیه ۲۳۲ ... ص : ۲۵

شرح لغات: ... ص : ۲۵

فلا تعضلوا- مانع نشوید یا حبس نکنید. از «عضل» بمعنای حبس و گفته اند بمعنای منع و بعضی گفته اند که از تنگی و شدت

گرفته شده است. و بهمین مناسبت به کار مشکل و پیچیده «معضل و معضله» میگویند.

شأن نزول: ... ص : ۲۵

این آیه درباره معقل بن یسار نازل شد که خواهرش «جملاء» را مانع میشد از اینکه به شوهر اولش «عاصم بن عدی» برگردد زیرا عاصم او را طلاق داده و عده اش پایان یافته بود ولی میخواست مجدداً او را بعقد خویش درآورد ولی معقل مانع میشد از این جهت آیه کریمه در رد معقل نازل شد. این عقیده از حسن- قتاده و جمعی است.

بعضی گفته اند که جابر بن عبد اللّٰه انصاری دختر عموی خودش را منع میکرد که با کسی ازدواج نماید لذا آیه فوق درباره او نازل شد.

ولی این دو نقل بنا بر مذهب ما (شیعه) درست نیست زیرا بعقیده ما برای برادر و پسر عمو ولایتی نیست تا اینکه منع آنها اثری داشته باشد.

بهتر اینست که گفته شود آیه درباره مردانی است که زنان خود را طلاق داده اند که ظاهر آیه هم همین است و معنایش اینست هنگامی که نزدیک است عده زنان پایان یابد بآنها رجوع نکنید تا مانع ازدواج آنها شوید و از این راه بآنها آزار رسانید زیرا آزار و اذیت روا و جائز نیست و ممکن است کلمه «عضل» را بمعنای حائل شدن گرفته و گفته شود که بین زنان و ازدواج حائل و مانع نشوید و آنها را به جبر و زور از ازدواج جلوگیری ننمائید بنا بر این، منظور اجازه ندادن نیست که فقط درباره ولی باشد.

ترجمه مجمع البیان

فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۶

تفسیر: ... ص : ۲۶

«وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ» وقتی زنان را طلاق دادید و عده آنها سرآمد «فَلا تَعْضُلُوهُنَّ» (آنها را منع نکنید). در معنای این جمله اقوالی گفته شده است از این قرار:

۱- از روی ستم آنان را از ازدواج جلوگیری ننمائید.

۲- مراد رها نمودن و آزاد گذاردن آنها است (یعنی آنها را آزاد بگذارید.)

۳- خطاب به اولیاء زنان است که از ازدواج آنها جلوگیری نکنند.

۴- خطاب به شوهرانی است که زنان خود را طلاق داده اند ولی برای این که آنها شوهر نکنند طلاقشان را اظهار نمی کنند و خلاصه نه مانند شوهران با آنها رفتار میکنند و نه مانند زنان طلاق داده شده آنها را رها می نمایند و یا این که منظورشان از این کار آن است که عده بر زنان طول بکشد.

«أَنْ یَنْکِحْنَ أَزْواجَهُنَّ» یعنی با کسانی که می خواهند شوهرشان باشند ازدواج نمایند. بعضی گفته اند مراد ازدواج با کسانی است که در پیش شوهرانشان بوده اند.

«إِذا تَراضَوْا بَیْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ» (اگر به شایستگی بهمدیگر رضایت داده اند) و چیزهایی که معمولا زشت و از نظر اخلاق و عقل، نقص و ناپسند است در میان آنها نباشد.

سدی میگوید: یعنی در صورتی که زن و شوهر با ازدواج صحیح با هم رضایت پیدا کنند. و عده ای نیز گفته اند: یعنی وقتی که آنها را «مهریه» کم باشد یا زیاد با هم توافق و رضایت حاصل نمایند «ذلِکَ» این اوامر و نواهی که گفته شد.

«یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ مِنْکُمْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ» (کسانی که ایمان به روز دیگر دارند پند می گیرند.)

جهت این که مؤمنان را ذکر کرده این است که

آنان هستند که از این احکام، بهره می برند و برای آن است که افراد کافر وقتی پند می گیرند که خدا را قبول کرده ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۷

و اعتراف به او نموده باشند.

«ذلِكُمْ أَزْكى لَكُمْ» یعنی آنچه ذکر شد برای این که شما را پاکیزه کند بهتر و برتر و با بابرکت تر و سزاوارتر می باشد «وَ أَطْهَرُ» و برای پاکی دلهای شما از قصد سوء مؤثرتر است. در صورت ممانعت از ازدواج ممکن است در اثر علاقه ای که زن به آن مرد دارد، رفته رفته آنها را به انجام محرمات و کارهای زشت وادار نماید. و بعضی گفته اند یعنی برای پاکی شما از گناه بهتر است «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ» و خدا میداند مصالح شما را «وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» ولی شما نمیدانید (مگر این که خداوند شما را آگاه نماید.)

و کسی نمی تواند به این آیه استدلال کند بر این که ازدواج بدون اجازه «ولی» جایز و صحیح نیست زیرا ما بیان کردیم که منظور از عضل، منع نمودن است و وقتی گفتیم که این آیه خطاب به شوهران است دیگر جایی برای چنین استدلالی باقی نخواهد ماند و این معنا (از سائر معانی) بهتر است. در آیات پیش سخن درباره مردهایی بود که زنانشان را طلاق میدهند و از «ولی» صحبتی در کار نبود (که این آیه نیز مربوط بحکم او باشد).

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۸

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۳] ... ص : ۲۸

اشاره

وَ الْوالِداتُ يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلاَّ وُسْعَها لا تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ

لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَى الْوارِثِ مِثْلُ ذلِكَ فَإِنْ أَرادا فِصالاً عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَيْهِما وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَكُمْ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۳)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۲۸

مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند برای کسی که بخواهد شیر دادن را کامل نماید و بعهده صاحب فرزند است که خوراك و لباس مادر را بحد متعارف بدهد هیچکس را تکلیف جز به اندازه توانایی اش نکنند نباید مادر در نگاهداری فرزند زیان بیند و نه صاحب فرزند بسبب فرزندش. و بر وارث است نیز مثل این (اگر پدر نبود وارث باید در نگهداری او قیام کند) و هر گاه زن و شوهر برضایت و مشورت هم شیر گرفتن فرزند را بخواهند گناهی بر آنها نیست و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید اگر مزدی را که در نظر می گیرید بشایستگی بدهید گناهی بر شما نیست از خدا بترسید و بدانید که خدا از کردار شما آگاه است.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۳۳ جزء ۲ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۹

بیان آیه ۲۳۳ ... ص : ۲۹

شرح لغات: ... ص : ۲۹

یرضعن: شیر میدهند: از مصدر (رضع) بمعنی مکیدن پستان برای نوشیدن شیر یا هنگام نوشیدن شیر.

ارضعت المرأة: یعنی زن شیر داد. و مرضعه: یعنی زن شیر دهنده (دایه).

مرضع: صاحب شیر.

حولین: دو سال، مفردش: حول.

حول: در اصل بمعنی انقلاب و دگرگون شدن است (حال الشی ء عما کان علیه) یعنی شی ء از حالت سابق خود دگرگون شد.

استحاله در کلام نیز از همین معنی است: چون از درستی دگرگون می شود.

گویند حول مأخوذ از انتقال است (یعنی جابجا شدن) از تحول عن المکان یعنی از این مکان بجای دیگر منتقل شد.

کسوت: پوشش، مصدر بمعنی پوشیدن لباس و نیز بمعنای خود لباس هم آمده.

لا تکلف: تکلیف نمیشود. تکلیف الزام و وارد کردن به کاری سخت و مشکل است و اصل

تکلیف از کلف بمعنی (ظاهر شدن اثر می باشد) و بنا بر این تکلیف را از این رو تکلیف می گویند که انسان را ملزم می کند بچیزی و کاری که اثر آن در وی ظاهر می شود.

تکلف: تحمل است.

وسع: طاقت و توانایی مأخوذ است از وسعت راه که امکان رسیدن بهدف در آن هست چنان که اگر راه تنگ باشد امکان پیمودن و رسیدن بهدف نیست.

فصال: باز گرفتن از شیر. از اینرو به بازگرفتن از شیر فصال گویند که کودك را از پستان مادر جدا می کنند و بغذای دیگر معتاد می سازند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۳۰

فصیله یك مرد: فرزندان پدر اوست به اینجهت که از یک اصل و ریشه (یعنی پدرش) جدا شده اند.

فصل: افتراق و جدایی تشاور: مشورت کردن مأخوذ از شور.

مشوره: گرفتن و بیرون آوردن رأی مستشار.

اشاره: با انگشت نشان دادن.

مشیره: انگشت سبابه را گویند چون معمولا با آن نشان می دهند.

شاره: هیئت و لباس نیکو (زیرا بواسطه حسن و زیبایی مورد اشاره مردم است)

تفسیر: ... ص : ۳۰

پس از آن که خداوند حکم طلاق را بیان کرد بدنبال آن احکام کودکان را در حال شیرخوارگی و تربیت آنها و آنچه در مورد پوشش و نفقه آنان واجب است شرح می دهد «وَ الْوالِداتُ» مادران «يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ» (فرزندان خود را شیر می دهند) اگر چه این آیه بصورت جمله خبریه گفته شد ولی منظور از آن امر می باشد یعنی باید فرزندان خود را شیر بدهند مثل این که در جای دیگر می فرماید: «يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ» «۱» (زنان طلاق داده شده انتظار می کشند یعنی باید انتظار بکشند).

و این اندازه از تصرف در کلام جایز است و اشکال آن نیز رفع

می گردد. چه اگر جمله خبریه بمعنای خودش باشد امکان دروغ میرود چه ممکن است دوران شیر دادن زیادتر یا کمتر از دو سال گردد (ولی اگر بمعنای امر باشد بی اشکال خواهد بود).

و مثال دیگر این که «دو درهم تو را کافی است» (یعنی بدو درهم قناعت کن) و بعضی گفته اند خبر بمعنای امر است و تقدیر آن چنین است «مادران فرزندان خود را به استناد حکمی که خدا بر بندگان خود واجب کرده است دو سال شیر میدهند» و این جمله حذف شده و عبارت بر آن دلالت می کند.

و این امر وجوبی نیست بلکه استحبابی است یعنی مادران به شیر دادن فرزند

---

(۱)- آیه ۲۲۸ از سوره بقره

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۳۱

خود از دیگران سزاوارترند دلیل آن اینست که جای دیگر میفرماید «وَ إِنْ تَعاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرى » «۱» (اگر از شیر دادن در سختی قرار گرفتید پس از دیگری بخواهید او را شیر دهد) سپس مدت شیر دادن را بیان می نماید: (حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ) دو سال تمام که ۲۴ ماه است و جهت این که (کاملین) «تمام» را آورده با این که دو سال این معنا را میرساند اینست که گاهی به کمتر از دو سال هم دو سال گفته می شود مثل این که گفته می شود من یک ماه راه رفتم یا این که نزد فلان شخص یک سال ماندم و منظورش تقریباً یک ماه یا تقریباً یک سال است از این رو (کاملین) را آورده که معلوم شود منظورش دو سال تمام و واقعی است.

و این جمله در مقام بیان دو جهت است یکی مستحبّ و دیگری واجب. اما مستحبّ

اینست که دو سال تمام شیر داده شود و واجب آن اینست که شیر دهنده فقط مزد دو سال شیر دادن را طلب دارد و اگر زیادتر شیر داد اجرتی طلب کار نیست. و اختلاف شده که آیا همه کودکان دو سال شیر طلب دارند یا بعضی از آنها. ابن عباس می گوید: دو سال برای فرزندانی است که شش ماهه متولد شده اند و اگر هفت ماهه متولد شدند ۲۳ ماه شیر طلب دارند و اگر نه ماهه بدنیا آمدند ۲۱ ماه شیر می خواهند منظور اینست که مجموع دوران بارداری و شیر دادن ۳۰ ماه گردد. و دانشمندان ما (شیعه) نیز همین نحو می گویند چه فرموده اند اگر از ۲۱ ماه کمتر بکودک شیر داده شود به او ستم شده است.

و ثوری و جمعی دیگر می گویند اگر میان پدر و مادر اختلافی واقع شد باید شیر کودک دو سال باشد و کم و زیاد نگردد.

و نزد ما (شیعه) شیر دادن زیادتر از دو سال از نظر احکام رضاع و آوردن حرمت، حکمی و اثری ندارد.

ابن عباس و ابن مسعود نیز همین را گفته اند و بیشتر از دانشمندان می گویند:

منظور از آیه در دو سال شیر دادن اینست حرمتهایی که از نظر شیر دادن پدید می آید

---

(۱)- آیه ۶ از سوره طلاق

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۳۲

در صورتی است که شیر خوردن کودک در دو سالگی او باشد و اگر بعد از آن باشد حرمتی نمی آید.

«لِمَنْ أَرادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضاعَةَ» (آنچه بیان شد مدت شیر دادن است برای کسی که قصد دارد مدت شیر دادن واجب را تمام نماید) و از آنجا که شیر دادن

را مشروط بخواست و اراده مادر و پدر کرده است معلوم می شود بر مادر واجب نیست که کودک خود را شیر بدهد چنان که در جای دیگر می فرماید «اگر در سختی قرار گرفتید از دیگری بخواهید که او را شیر دهد». قتاده و ربیع می گویند: خداوند نخست بر مادران شیر دادن در دو سال را واجب نمود سپس با جمله «لِمَنْ أَرادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضاعَةَ» اجازه کمتر را داده است یعنی حد اکثر شیر دادن دو سال است و کمترش دیگر حدی ندارد بلکه بسته بوضع و مصلحت کودک است که چه اندازه لازم داشته باشد.

«وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ» و بر پدر کودک لازم است که در ایام شیر دادن طفل خوراک و لباس مادر او را بدهد و این حکم مربوط به زنانی است که طلاق داده شده اند و آنان کودک شوهران خود را شیر میدهند (ثوری- ضحاک- و بیشتر مفسرین.)

«بِالْمَعْرُوفِ»: یعنی بمقدار توانایی خود باید آنچه را گفته شد بدهد زیرا خداوند در حال فقر و یا ثروت بحال بندگان دانا است و خداوند حق تربیت را برای مادر و مخارج زن را حتی المقدور بعهده پدر قرار داده است.

و منظور از نفقه در اینجا نفقه زنان نیست چه این نفقه را در برابر شیر دادن واجب کرده است ولی نفقه زنان بسبب ازدواج لازم می گردد. اگر چه بعضی از مفسرین هم گفته اند: مقصود از نفقه در اینجا همان نفقه زنان است.

«لا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَها»: هیچکس جز بمقدار توانایی اش تکلیف نمی شود.

«لا تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها»: نباید مادر بخاطر غضب به پدر کودک فرزندش را شیر ندهد

چه ضرر آن بکودک می خورد و مادر از زن دیگر بفرزند خود مهربانتر است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۳۳

«وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ»: و پدر نیز بخاطر ضرر زدن بمادر کودک نباید او را از مادرش بگیرد چه ضرر این کار بکودک خواهد خورد.

بنا بر این «مضاره» در اینجا بمعنای همان ضرر زدن است یعنی نباید پدر و مادر بکودک ضرر بزنند و با این که ضرر از یک طرف است ولی استعمال لفظ مضاره بجای اضرار (که برای ضرر طرفین است) برای مبالغه است یعنی چون زیاد، ضرر بکودک میخورد مانند این است که ضرر از دو نفر صورت گرفته است و بعضی گفته اند: ضرر به پدر (نیز) برمی گردد. و در حقیقت مثل این است که بگوید نباید پدر با ترک نفقه زن یا گرفتن کودک از او و بدیگری دادن و مادر با ترک شیر دادن بطفل ضرر بزنند بنا بر این ضرر از طرفین است.

و «باء» در «بولده» زیادی است و معنای آن جمله این است که نه مادر فرزند را ضرر بزند و نه پدر و بعضی گفته اند: یعنی نباید مادر بسبب کودک بشوهرش ضرر بزند و چنانچه با کلمه «فی» (در) بیان شده بود، نیز از نظر معنا درست بود و از امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) نقل شده که فرمودند: مراد از ضرر نزدن مادر این است که نباید بخاطر ترس از باردار شدن زن و ضرر به کودک شیرخوار مرد از آمیزش با زن خودداری کند و باو ضرر بزند.

(وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ) یعنی نباید زن خود

را برای ترس از باردار شدن از شوهر منع کند و به این سبب به شوهر ضرر بزند.

و بعضی نیز گفته اند: منظور از ضرر نزند این است که اگر زن مایل است بچه را شیر دهد و مانند دیگران اجرت بگیرد در این صورت نبایـد بچه را گرفته و به دیگری بدهد بنا بر این معنای «بولدها» بسـبب ولدها است «وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ» یعنی در صورتی که شوهر برای شـیر دادن زن ماننـد دیگران به او مزد میدهـد نبایـد مادر از شـیر دادن کودکش خودداری کنـد و اگر چنین کاری کرد پـدر، زن دیگری را برای شـیر دادن کودک خود اختیار می کنـد و مادر نباید پدر را از دیدن فرزندش جلوگیری کند چه این کار ضرر به پدر خواهد بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۳۴

«با» (بولده) بمعنای سبب است یعنی بسـبب فرزندش و از آنجا که میان این معناها منافاتی نیست بهتر آن است که بر تمام آنها حمل شود.

«وَ عَلَى الْوارِثِ» و به وارث فرزنـد است (از حسن- قتـاده- سـدی) و آن کسـی است که اگر فرزنـد بمیرد از او ارث می برد و «قبیصه بن ذویب» گویـد منظور، وارث پـدر است ولی معنـای اول بهتر و صـحیح تر است «مِثْلُ ذلِکَ» یعنی بر وارث نیز همان چیزهایی که بر پدر واجب بود از دادن نفقه و شیر لازم است (حسن- قتاده) و بعضی گفته اند: یعنی بر وارث نیز لازم است که بفرزند ضرر نزند (ضحاک) و آنچه نزد بیشتر دانشمندان فهمیده می شود اینست که مراد هر دو معنا است و با عمومیت آیه هم بهتر سازش دارد.

و در

این که آیا نفقه بر همه ورثه واجب است یا به بعضی وجوهی گفته شده است:

۱- نفقه تنها بر وارثانی واجب است که صاحب سهم نیستند اما بر آنهایی که سهم دارند مانند مادر و برادر مادری واجب نیست (عمر بن الخطاب- حسن) ۲- بر وارث کودک واجب است اعم از زنان و یا مردان بمقدار سهمی که می برند (قتاده) ۳- بر آن وارثی واجب است که خویشاوند و محرم باشد مانند فرزند خواهر یا برادر نه خویشاوندی که نامحرم است مانند فرزند عمو و عمه اگر چه وارث باشد (ابو حنیفه) ۴- بر باقیماندگان از پدر و مادرش لازم است و این وجه در نزد ما شیعه صحیح است و مذهب شافعی نیز همین است.

زیرا از نظر او به نفقه شیر دادن قیام نمیکند جز پدر و مادر.

و در روایات ما آمده است که بر وارث (هر کس که باشد) نفقه و خرج طفل لازم است و با ظاهر آیه این وجه سازگارتر است و قول قتاده و احمد و اسحاق نیز همین است.

«فَإِنْ أَرادا فِصالًا»: اگر پدر و مادر تصمیم بگیرند که طفل را از شیر بازدارند قبل از دو سال بعقیده مجاهد و قتاده و همین وجه از حضرت ابی عبد اللَّه (ع) نقل شده است ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۳۵

و گفته شده است چه قبل از دو سال و چه پس از آن (از ابن عباس).

«عَنْ تَراضٍ مِنْهُما» با رضایت پدر و مادر «وَ تَشاوُرٍ» و اتفاق و مشورت آن دو و اینکه در آیه شرط مشورت و رضایت پدر شده بخاطر مصلحت فرزند

است زیرا مادر چیزهایی را درباره تربیت فرزند میداند که پدر نمیداند و اگر هر دو با هم مشورت و فکر نکنند به ضرر فرزند تمام میشود.

«فَلا جُناحَ عَلَيْهِما» یعنی حرج و اشکالی بر آن دو نخواهد بود وقتی فرزند را نگاهدارند اما اگر بر سر از شیر گرفتن فرزند پدر و مادر با هم اختلاف کنند باید تا دو سال کامل شیر داده شود «وَ إِنْ أَرَدْتُمْ» (اگر خواستید) این خطاب به پدران است.

«أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَكُمْ» که برای فرزندانتان دایه بگیرید غیر از مادرانشان بعلت خودداری مادرانشان از شیر دادن یا بسبب آنچه در مادرانشان هست از تمام شدن شیر و مانند آن.

«فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ» اشکالی بر شما نخواهد بود وقتی که بمادر اجره المثل مقداری که شیر داده بپردازید (مجاهد و سدی) یا وقتی که دایه گرفتن با رضایت و اتفاق طرفین صورت گیرد (ابی شهاب) و ابن عباس نیز همین را گفته است.

از عطا نقل شده: یعنی در صورتی که مادر با رضایت پدر کودک را به دایه بدهد زیرا پدر ثروتمند است و قدرت دایه گرفتن دارد.

ثوری گوید: وقتی اجرت و مزد زن شیر دهنده را دادید.

ابن جریح میگوید: وقتی اجرت مادر و دایه را دادید.

و معنای: «آتیتم» (دادید) ضامن شدن است یعنی وقتی که ضامن و ملتزم به پرداخت شدید.

پس از آن امر به تقوی میکند و می فرماید: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ» در تجاوز از احکام الهی از عذاب خدا بترسید.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» بدانید خداوند باعمال و رفتار شما دانا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص:

و بینا است و چیزی بر او پوشیده نیست و آیه لا- تُکَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَها (هیچکس جز باندازه وسع اش مکلف نمیشود) دلیل است بر فساد قول جبریها که میگویند تکلیف به آنچه توانایی اش نیست صحیح و نیکو است زیرا وقتی در مورد وسع نداشتن، تکلیف نمیشود مسلماً در موردی که توانایی و قدرت تکلیف نخواهد شد زیرا در هر دو صورت راهی و وسیله ای بانجام عمل مورد تکلیف نیست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۳۷

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۴] ... ص : ۳۷

اشاره

وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْواجاً یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَهَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا- جُناحَ عَلَیْکُمْ فِیما فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ (۲۳۴)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۳۷

کسانی از شما که بمیرند و همسرانی بجا گذارند آن زنان باید چهار ماه و ده روز از ازدواج خودداری کنند و چون بمدت خویش رسیدند (این مدت پایان یافت) گناهی بر شما نیست که آنان در حق خویش کاری شایسته نمایند (یعنی با دیگری ازدواج نمایند) و خدا از آنچه میکنید آگاه است.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۳۴ جزء ۲ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۳۸

بیان آیه ۲۳۴ ... ص : ۳۸

لغت: ... ص : ۳۸

یذرون میگذارند، ترک میکنند و کلمه «یدع» نیز بهمین معنا است و این دو فعل که باصطلاح به صیغه مستقبل اند ماضی ندارند.

اجلهن- مدت شان. اجل بمعنای پایان مدت است و کلمه «آجل» (مدت دار) در مقابل کلمه «عاجل» (فوری) است.

تفسیر: ... ص : ۳۸

پس از آنکه خداوند در آیات پیش مدت و عده زنان طلاق داده شده را بیان کرد اکنون مدت عده وفات را بیان مینماید:

«وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ» کسانی که از شما میمیرند «وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً» و همسرانی از خود باقی میگذارند.

«يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً» باید آن زنان از شوهر کردن چهار ماه و ده شبانه روز خودداری کنند.

این مدت عده وفات است که زن باید پس از مرگ شوهر نگاهدارد و در این جهت فرق نمیکند که شوهر با آن زن عمل جنسی انجام داده باشد یا نه، آزاد باشد آن زن یا کنیز و در صورتی که زن باردار باشد بهنگام مرگ شوهر پس باید هر کدام از دو مدت وضع حمل یا سپری شدن چهار ماه و ده روز که بیشتر باشد عده نگاهدارد.

در مورد عده وفات زن که کنیز باشد از دانشمندان اهل سنت «اصم» با ما موافق است ولی فقهای دیگر از آنان میگویند عده کنیز نصف عده زن آزاد است یعنی دو ماه و پنج روز و جمعی از فقهاء امامیه نیز چنین گفته اند جمعی درباره عده وفات زن باردار معتقدند که همان وضع حمل است اگر چه بقدری کم باشد که مثلا شوهر هنوز در حال غسل داده شدن باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۳۹

از عمر بن خطاب و ابی مسعود

بدری و ابی هریره این مطلب نقل شده است.

عقیـده ما اینست که وضع حمل پایان عـده زنی است که طلاق داده شده و باردار بوده است ولی زنی که شوهرش از دنیا رفته است بایـد طولانی ترین دو مـدت (وضع حمل یا گـذشت چهار ماه و ده روز) را عـده نگاهدارد. بعقیده ابن عباس و زهری در ایام عده وفات زن لازم است که از آرایش دادن خود و سرمه کشیدن و بیرون رفتن از منزل خودداری کند.

ولی بقول «حسن» و یکی از دو روایت از ابن عباس فقط بر زن شوهر مرده شوهر کردن حرام است و باید از آن خودداری کند نه چیز دیگر.

بعقیده ما همه اینها را باید ترک کند.

«فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ»: وقتی عـده آنان پایان یافت بر شـما باکی نیست. در اینکه طرف خطاب «علیکم» (بر شـما) کیست سه قول گفته شده است:

۱- خطاب باولیاء زنان است.

۲- خطاب به تمام مسلمین است که بر آنان لازم است از شوهر کردن زن شوهر مرده در عده جلوگیری کنند.

۳- خطاب بزنان و مردان است یعنی بر این دسته از زنان و بر شما باکی نیست که ...

«فِيما فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»: در آنچه نسبت به خود انجام دهنـد از شوهر کردن و بکار بردن زینت که برایش زشـت نباشد یا روا و جائز باشد و کلمه «بالمعروف» بهر دو معنا تفسیر شده است.

«وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»: خدا بدانچه انجام میدهید آگاه است. این آیه نسخ کرده است حکم آیه:

«وَ الَّذِينَ «۱» يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً وَصِيَّةً لِأَزْواجِهِمْ مَتاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْراجٍ» (کسانی از شما

که مرگشان رسد و همسرانی از خود باقی گذارند برای همسران خویش معاشی تا یک سال بدون بیرون کردن وصیت کند) اگر چه این آیه جلوتر از آن خوانده میشود.

---

(۱)- آیه ۲۴۰ از سوره بقره

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۴۰

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۵] ... ص : ۴۰

اشاره

وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فِيما عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّساءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَ لكِنْ لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلاَّ أَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفاً وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتابُ أَجَلَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۳۵)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۴۰

باکی نیست بر شما آنچه درباره خواستگاری زنان باشاره گوئید یا در دل خویش نهان کنید خدا داند که شما یادشان خواهید کرد لکن با آنها پنهانی قرار و پیمانی نگذارید مگر اینکه سخنی بمیزان شرع گوئید ولی عزم و اراده عقد و ازدواج نکنید تا زمان عده آنها سپری شود و بدانید که خداوند از نیات شما آگاه است از او بترسید و بدانید که خدا آمرزنده و بردبار است.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۳۵ جزء ۲ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۴۱

بیان آیه ۲۳۵ ... ص : ۴۱

شرح لغات: ... ص : ۴۱

عرضتم: باشاره و کنایه بگوئید. تعریض در مقابل تصریح است که کلام، دلالت ضمنی بر مطلب داشته باشد نه صراحت و ریشه این کلمه «عرض» است که بمعنای جانب و ناحیه میباشد.

خطبه: دعوت و خواندن است برای عقد و از خطاب گرفته شده است و کلمه «خطبه» بمعنای وعظ و اندرز منظم میباشد.

اکننتم: پنهان کردید و «اکنان» بمعنای پوشیدن و پنهان کردن است و نیز به معنای در درون و ضمیر خویش پنهان کردن می باشد.

سراً: پنهانی و مطلبی در درون خود نگاهداشتن.

تفسیر: ... ص : ۴۱

پس از آنکه عده زنان و جواز رجوع برای شوهران در عده بیان شد اینک به بیان احکام و وظائف مردان دیگر پرداخته میفرماید:

«وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فِيما عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّساءِ» بر شما سختی و باکی نیست که درباره خواستگاری زنانی که در عده هستند سخنی به اشاره بگوئید یعنی چیزی بگوئید که علاقه شما را به ازدواج با آنها برساند ولی نباید صراحت داشته باشد. و در اینکه تعریض و اشاره بچه صورت باشد اقوالی است:

۱- مرد بزن عده دار بگوید من قصد ازدواج دارم و زنی میخواهم که دارای این خصوصیات باشد پس قسمتی از خصوصیات آن زن را بیان کند (ابن عباس) ۲- به زن بگوید تو زن مفید و موافقی برای من و تو زیبا و جالبی و خدا هر چه بخواهد انجام میشود (ابو القاسم بن محمد- شعبی).

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۴۲

۳- هر کلام و سخنی باستثناء خود عقد ازدواج (ابن زید).

«أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ»: (و نیز باکی بر شما نیست) که در دل خود پنهان کنید یعنی پنهانی

قصد داشته باشید که پس از تمام شدن عده آنها ازدواج نمائید.

و گفته شده که منظور از این قسمت پنهان داشتن تصمیم و منظور از تعریض، اظهار قصد است (ابن زید و مجاهد).

«عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ» خدا میداند که شما یاد آنان خواهید نمود در اظهار میل و رغبت خودتان نسبت به آنها تا دیگری از شما سبقت نگرفته و در گرفتن آنها پیشقدم نگردد چون خدا این مطلب را از شما میداند لذا آن را مباح و جائز نمود.

«وَ لكِنْ لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا» (ولی با آنها قرار و پیمانی سری نگذارید) در اینکه مقصود از این جمله چیست وجوهی گفته شده است:

۱- چون اینان نامحرم اند نباید با آنها قرار پنهانی گذاشت زیرا این قرار ممکن است سرانجام به کار حرام کشیده شود.

۲- با آنها زنا نکنید (از حسن و ابراهیم و قتاده) چون رسم چنین بود که مردان در این هنگام بر زنان بی شوهر وارد میشدند بمنظور زنا، لذا از این کار نهی شد.

۳- با آنها پیمان نبندید که با دیگری ازدواج ننمایند (ابن عباس و سعید بن جبیر).

۴- به آنها اظهار نکنید که من تو را خواهم گرفت و تو مانع آن مشو (مجاهد).

۵- کلمه «سر» بمعنای آمیزش است و معنای این جمله اینست که خود را بکثرت آمیزش توصیف نکنید (جمعی از مفسران).

۶- در زمان عده آنها را پنهانی به عقد ازدواج در نیاورید (از عبد الرحمن بن زبیر).

آنچه میتواند همه این اقوال را جمع کند روایتی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: تصریح نکنید برای آنها قصد ازدواج خود را و از جمله

مصادیق پیمان سری اینست که مرد به آن زن بگوید وعده گاه ما در فلان خانه.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۴۳

«إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفاً» مگر اینکه سخن نیک بگوئید یعنی بطور کنایه قصد ازدواج خود را بیان کنید و کلمه «الا» در این جا بمعنای «لکن» است چون حکم قبلی حرمت بود و با این کلمه، جواز این نوع گفتن بیان شده است و معنایش اینست: «ولی بگوئید گفتنی شایسته».

«وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتابُ أَجَلَهُ» تا وقتی عده آنان پایان نیافته عقد نکاح را بصورت قطعی و جزمی با آنان واقع نسازید.

بدیهی است که منظور از این آیه نهی از تصمیم و عزم بر نکاح و ازدواج با آنها نیست زیرا آیه قبل «أَوْ أَكْنَنْتُمْ ...» جواز آن را بیان کرده و کلمه «کتاب» بمعنای عده است. برخی گفته اند در اینجا معنای «کتاب» قرآن است یعنی تا وقتی آن مدتی را که قرآن فرض و واجب دانسته (زمان عده) سپری شود.

بعضی «کتاب» را بمعنای فرض گرفته اند و از فرض، تعبیر به کتاب شده زیرا آنچه نوشته شده ثبوت می یابد و ثابت و لازم میگردد.

قول دیگر اینست که وجه تعبیر از: «عده» به کتاب اینست که عده شبیه و مانند دینی است که مدت دارد و مدتش نوشته شده است و همانطور که در این نوع دین طلبکار پس از تمام شدن مدت طلب خودش را مطالبه میکند همچنین در اینجا پس از تمام شدن عده عقد ازدواج برقرار میشود.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ»: و بدانید که خدا آگاه است به آنچه

در باطن و درون خود دارید پس از عقاب و کیفر او بترسید و مخالفت فرمان او ننمائید.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ»- و بدانید که خدا آمرزنده و بردبار است و در کیفر دادن به گناهکاران مهلت میدهد و بدان تعجیل نمی کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۴۴

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۶] ... ص : ۴۴

اشاره

لا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّساءَ ما لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (۲۳۶)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۴۴

باکی نیست بر شما اگر زنانی را که به آنها دست نزده و یا مهری برایشان مقرر نداشته اید طلاق دهید ولی از بهره شایسته ای که در خور نیکوکاران است توانگر بقدر خویش و تنگدست بقدر خویش، بهره ورشان کنید.

---

(۱)- آیه ۲۳۶ سوره بقره جزء ۲ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۴۵

بیان آیه ۲۳۶ ... ص : ۴۵

شرح لغات: ... ص: ۴۵

موسع: کسی که از نظر ثروت و مال بی نیاز و در سعه است.

مقتر: تنگدست.

تفسیر: ... ص : ۴۵

سپس خداوند در این آیه حکم طلاق زنان قبل از آمیزش و دست زدن به آنها یا مهر قرار دادن بیان میکند.

«لاـ جُناحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّساءَ ما لَمْ تَمَسُّوهُنَّ»: برای اینکه کسی توهم نکند که در این حال یعنی قبل از دست یافتن طلاق جائز نیست این آیه حکم جواز و مباح بودن آن را بیان میکند.

«أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً»: یا قبل از آنکه مهر و صداق را مقرر و معین کنید از اینکه جمله بعدی آیه با کلمه «او» آمده بمعنای «یا» می فهمیم که در صورت اول، مهر معین شده و فقط تماس و آمیزش صورت نگرفته است و الاـ اگر منظور جمع این دو قسمت بود یعنی هم مهر معین نشده و هم آمیزش نشده باشد باید با کلمه «و» قسمت دوم بیان میشد.

بنا بر این از آیه، حکم دو صورت معلوم میشود.

۱- مهر معین شده ولی تماس برقرار نشده ۲- مهر معین نشده است و در هر دو صورت طلاق جائز است.

سؤال:

چرا قید «ما لَمْ تَمَسُّوهُنَّ» (تا وقتی به آنها دست نیافته اید) در جواز طلاق آمده با اینکه میدانیم چه عمل آمیزشی صورت گرفته باشد و چه نگرفته باشد در هر دو صورت ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۴۶

طلاق جائز است.

پاسخ:

دو وجه در پاسخ این سؤال گفته شده است:

۱- «برای رفع شک در این صورت» یعنی جواز طلاق در صورت تماس، معلوم و روشن بود اما در صورت عدم تماس توهم منع میشد لذا آیه، این صورت را بیان میکند.

۲- در

صورت تماس و آمیزش در هر حال طلاق جائز نیست بلکه بایـد در «طهر غیر مواقعه» یعنی آن حالت پاکی که در آن حالت، آمیزش صورت نگرفته بایـد واقع شود ولی بخلاف زنی که با آن نزدیک نشـده که بطور مطلق و بدون قید زمان طلاق دادنش جائز است.

«وَ مَتِّعُوهُنَّ» یعنی به آنان از آنچه دادیـد بهره مندشان سازید و کلمه «متاع» و «متعه» بمعنای آن چیزیست که از آن بهره و لذت برده میشود.

«عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ» بر توانگری که در سعه و فراخی است باندازه خودش.

«وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ» و بر تنگدست و کسی که در تنگی زندگی است در خور توانایی اش آنچه بر مرد لازم است که زن را در صورت طلاق دادن بهره منـد سازد و کلمه «متعوهن» در قرآن بر آن دلالت دارد عبارت است از خـدمتگزار، لباس، خوراك و مانند آن (ابن عباس- شـعبی- ربیع) و همین معنا از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السـلام نقل شده و عقیده شافعی نیز همین است.

ابو حنیفه و یارانش میگویند مراد دادن نصف مهر آن زنی است که نسـبت باو آمیزش شده است که چون آمیزش نشده نصف میگردد.

در اینکه بهره مند کردن و دادن خدمتگزار و لباس و مانند آن نسبت به چه زنی لازم و واجب است اقوالی گفته شده است:

۱- در مورد زنی است که مهر برای او معین نشده است (از سـعید بن جبیر) و همین معنا از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است و عقیده ابو حنیفه و یارانش نیز همین است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۴۷

۲- نسبت بهمه زنان طلاق داده شده این حکم هست جز زنانی که به صورت «خلع- مبارات و لعان» جدا شده باشند (زهری، سعید بن جبیر و ابی العالیه) ۳- برای تمام زنانی که طلاق داده شده اند لازم است جز زنانی که مهرشان معین شده و قبل از تماس، آنها را طلاق داده اند که در این صورت آنچه بر مرد واجب است تنها دادن نصف مهریه است ولی بهره ور ساختن آنها دیگر واجب نیست (از ابن عمر، نافع، عطا) و مذهب شافعی نیز همین است.

اصحاب امامیه نیز روایتی باین مضمون نقل کرده اند که حمل بر استحباب شده است.

«مَتاعاً بِالْمَعْرُوفِ»- بهره مند ساختن به شایستگی و نیکی و منظور از «معروف» همین است که در حد وسط باشد نه در حد اسراف و نه کمتر از معمول و بعضی میگویند باید نسبت به امکانات و وضع مرد حساب شود و بعضی دیگر معتقدند که باید نسبت به هر دو ملاحظه شود هم امکانات مرد و هم موقعیت و شخصیت زن زیرا نمیتوان زن شریفه آزاد با زن کنیز آزاد شده را یکسان در نظر گرفت (از قاضی) فقهاء مدینه میگویند این حکم متوجه مردان است که باید انجام دهند ولی نمیتوان آنها را به اجراء این حکم مجبور نمود ولی عقیده ما اینست که باید آنها را مجبور باجراء نمود و فقهاء عراق نیز همین را گفته اند.

«حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ» اگر چه این حکم بر همه واجب است ولی اگر خصوص نیکوکاران و محسنین ذکر شده از نظر شرافت و احترام آنها است نه اینکه بر غیر نیکوکاران واجب نباشد ضمناً از این آیه استفاده میشود

که نیکی کردن و نیکوکار بودن (که اجراء این حکم و بهره مند ساختن زن طلاق داده شده از امکانات یک مصداق آنست) بر همه لازم و واجب است مانند آیه کریمه «هُدیً لِلْمُتَّقِینَ» یعنی این قرآن راهنمای پرهیزکاران است که خود پرهیزکاری و تقوی داشتن واجب است.

بعضی گفته اند معنای این جمله اینست که هر کس بخواهد نیکوکاری کند اینست راه و حکم آن (از ابی مسلم).

این احکام درباره زن طلاق داده شده بود اما زنی که شوهرش مرده است حکمش ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۴۸

اینست که اگر مهری برایش معین نشده باشد بر این زن باتفاق همه فقها عده لازم است و ارث هم می برد و بیشتر فقها درباره مهرش میگویند باید «مهر المثل» بگیرد ولی ابو علی جبائی از بعضی فقها نقل کرده که اصلا مهر ندارد و بمذهب ما هم این نظر شایسته تر است زیرا از اصحاب ما در این مورد نص و روایتی نرسیده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۴۹

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۷] ... ص : ۴۹

اشاره

وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِیضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ إِلاَّ أَنْ یَعْفُونَ أَوْ یَعْفُوَا الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ (۲۳۷)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۴۹

اگر پیش از آنکه بزنان دست بزنید طلاقشان دادید و مهری برای آنها معین نموده اید پس باید نصف آنچه معین کرده اید بدهید مگر آنکه آنها خود گذشت کنند یا کسی که امر نکاح بدست اوست (ولیّ) گذشت کند، و گذشت کردن به تقوی و پرهیزکاری نزدیکتر است، بزرگواری و نیکوکاری بین خود را فراموش نکنید که خدا بآنچه میکنید بینا است.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۳۷ جزء ۲ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۵۰

بیان آیه ۲۳۷ ... ص : ۵۰

در این آیه حکم طلاق در صورتی که مهر، معین شده ولی تماس حاصل نشده است بیان شده است.

«وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً» خطاب به مردان است که اگر زنان را طلاق دهید قبل از تماس با آنها در حالی که برای آنان مهری معین کرده اید. «فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ» پس بر شما واجب است پرداختن نصف آنچه معین کرده اید.

«إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ» مگر آنکه این دسته از زنان بالغ و آزاد بگذرند و ببخشند آن نصف را و از شوهران نخواهند (از ابن عباس و مجاهد و دیگران از اهل علم).

«أَوْ يَعْفُوَا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ» یا کسی که امر نکاح بدست اوست بگذرد که منظور ولی است (از مجاهد و علقمه و حسن) و همین مطلب از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است و عقیده شافعی نیز همین است با این فرق که از نظر ما «ولی» پدر و جد است با بودن پدر بر دختر باکره و غیر از پدر و جد کس دیگر ولایت ندارد مگر اینکه پدر و جد بآنها

ولایت داده باشند.

بعضی گفته اند منظور از کسی که در دست او است «عقد» شوهر است بنا بر این معنای عفو و بخشش شوهر اینست که آن نصف دیگر را که لازم نبود بپردازد نیز ببخشد یعنی تمام مهر را بدهد. این وجه از حضرت علی علیه السلام نقل شده است و سعید بن مسیب و شریح و ابراهیم و قتاده و ضحاك نیز گفته اند و عقیده ابی حنیفه نیز همین است و اصحاب ما هم روایت کرده اند ولی وجه اول ظاهرتر است و عقیده ما همان است بنا بر وجه اول که منظور، «ولی» باشد اصحاب گفته اند که «ولی» نمیتواند همه مهر را ببخشد ولی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۵۱

میتواند قسمتی از آن را ببخشد اگر زن امتناع کند و نپذیرد حق ندارد یعنی در صورتی که مصلحت ایجاب کند و ولی روی مصلحت قسمتی را بخشیده باشد زن حق امتناع و اعتراض ندارد.

«وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی » و اگر گذشت کنید به تقوی نزدیکتر است.

ابن عباس میگوید این جمله خطاب به شوهر و زن هر دو است ولی شعبی میگوید این خطاب فقط به شوهر است و میگوید اگر بصورت جمع بیان شده برای اینست که مخاطب همه مردان و شوهران اند ولی قول ابن عباس صحیح تر است.

نزدیک بودن بخشش به تقوی از دو نظر است:

۱- کسی که از حق خود می گذرد و آن را می بخشد قطعاً حق دیگری را به ستم نمیگیرد بنا بر این گذشت به تقوی نزدیکتر است.

۲- کسی که از حق قانونی و شرعی خود صرف نظر میکند نزدیکتر است که نافرمانی و گناه خدا

نکند در گرفتن آنچه حق او نیست.

«وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ»- احسان و بزرگواری نسبت بیکدیگر را فراموش نکنید که با حسابگری کامل و بدون سر سوزن گذشت حقوق خودتان را از یکدیگر بگیرید نه، گذشت و بزرگواری را از یاد نبرید.

این آیه اول، حکم قطعی مرد و زن را بیان میکند که مرد باید نصف مهر را بدهد و زن حق ندارد زاید بر آن را مطالبه و درخواست کند ولی بعداً راه احسان و گذشت را نیز نشان داده و به آن ترغیب مینماید.

«إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» خدا بر آنچه عمل میکنید بینا و آگاه است.

از سعید بن مسیب نقل شده است که این آیه ناسخ حکم «متعه» و بهره مند ساختن زن از امکانات است زیرا این آیه فقط وجوب دادن نصف مهر را بیان میکند.

ولی ابو القاسم بلخی آن را نپذیرفته و میگوید اصولا این آیه با مورد آیه سابق دو تا است زیرا این آیه درباره زنانی است که مهرشان معین شده و تماسی با آنها صورت نگرفته در حالی که آیه گذشته درباره زنانی است که مهرشان معین نشده و تماسی نیز

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۵۲

حاصل نشده است.

بنا بر آنچه ما گفتیم که حکم «متعوهن» (این زنان را بهره مند سازید) عام است و شامل همه زنان مطلقه چه آنهایی که مهرشان معین شده و چه آنهایی که معین نشده است میباشد.

و با توجه به اینکه نسبت به زن مطلقه ای که مهرش معین شده این حکم نیست پس باید گفت که این آیه یا تخصیص خورده و یا حذف و تقدیری

شده است که تقدیرش اینست: «کسانی را که مهرشان را معین نکرده اید.»

و علت اینکه این حذف جائز شده اینست که آیه دیگر با قید «وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً» که پس از آیه اول ذکر شده میتواند قرینه باشد.

مؤلف میگوید این وجه بنظر من رسید و هیچکدام از مفسرین را ندیدم که باین مطلب متعرض شده باشد و از خداست توفیق.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۵۳

[سوره البقره (۲): آیات ۲۳۸ تا ۲۳۹] ... ص : ۵۳

اشاره

حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطى وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِينَ (۲۳۸) فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجالاً أَوْ رُكْباناً فَإِذا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَما عَلَّمَكُمْ ما لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۲۳۹)

«۱»

ترجمه ... ص : ۵۳

مواظبت کنید بر همه نمازها و بخصوص نماز وسطی و برای خدا مطیعانه بپا خیزید.

اگر بیم داشتید پیاده یا سوار (نماز کنید) و چون ایمن شدید خدا را یاد کنید زیرا او بشما چیزهایی را که نمیدانستید آموخت.

---

(۱)- آیه ۲۳۸ و ۲۳۹ سوره بقره جزء ۲ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۵۴

بیان آیه ۲۳۸ ... ص : ۵۴

شرح لغات: ... ص : ۵۴

حافظوا: مواظبت کنید. از حفظ بمعنای ضبط و بخاطر نگاهداشتن در مقابل نسیان که بمعنای فراموشی است.

وسطی: مؤنث «اوسط» میانه یعنی چیزی که در فاصله دو چیز قرار دارد.

قانتین: از قنوت که بمعنای دوام بر کار و چیزی و یا اطاعت و یا دعاء در حال قیام و ایستادن می باشد.

شأن نزول: ... ص : ۵۴

زیـد بن ثابت می گویـد رسول اکرم (ص) نماز ظهر را در حال گرمی هوا موقع ظهر می خواند و این مطلب بر یارانش گران و سخت بود از این رو کم به نماز ظهر می آمدنـد و گاهی یک صف یا دو صف بیشتر تشکیل نمی شـد لـذا رسول اکرم فرمود تصمیم گرفته ام خانه کسانی را که به نماز حاضر نمی شوند آتش بزنم پس این آیه نازل شد.

تفسیر: ... ص : ۵۴

پس از آنکه خداونـد در آیـات گذشـته سـفارش بر اطـاعت از فرمـان و تکلیف نمود و چون نمـاز بزرگـترین طاعتهـاست لـذا بخصوص دستور مواظبت بر آن را داده و فرمود:

«حـافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ» یعنی بر نمازهـای واجب در اوقـات و ارکان آنها مـداومت کنیـد سـپس نماز وسـطی را برای اهمیت و عظمت آن مخصوصاً ذکر کرده می فرماید:

«وَ الصَّلاةِ الْوُسْطى » (و نیز مداومت کنید به نماز وسطی) مثل اینکه می فرماید:

مَنْ كانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكافِرِينَ «۱»

---

(۱)- آیه ۹۸ از سوره بقره

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۵۵

هر کسـی که دشـمن خدا و فرشـتگان و پیغمبران و جبرئیل و میکائیل باشد پس خدا دشمن کافران است که جبرئیل و میکائیل در ضـمن کلمه فرشـتگان داخل بودند ولی برای عظمت آنها آنان را مخصوصاً ذکر می کند (در اینجا هم با اینکه نماز وسطی داخل مصادیق نمازها بود ولی برای عظمت آن را مخصوصاً ذکر کرده و سـفارش بر مـداومت بر آن می نماید) و در اینکه آیا نماز وسطی کدام یک از نمازهای پنجگانه است شش قول گفته شده است:

۱- منظور، نماز «ظهر» است این عقیده زید بن ثابت- عبد

اللّٰه عمر- ابن سعید خدری- اسامه- عایشه است و از امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) نیز همین معنا روایت شده است و ابو حنیفه و یارانش هم نماز ظهر را گفته اند. و بعضی از پیشوایان طایفه زیدیه هم می گویند در روز جمعه مراد نماز جمعه است و در سائر روزها مقصود نماز ظهر است و از علی (ع) این معنا را نقل کرده اند و دلیل بر این معنا شأن نزول این آیه است که نقل شده است که آن در وسط روز است و نماز ظهر اولین نمازی است که واجب شده است و از علی (ع) نقل شده که از پیغمبر اسلام (ص) نقل کرده که آن حضرت فرمود که خداوند در آسمان دنیا دائره ای دارد که وقتی خورشید از آن می گذرد تمام اشیاء تسبیح خدا می کنند از این رو خداوند در این وقت نماز ظهر را واجب کرده است و آن همان ساعتی است که درهای آسمان باز شده و تا نماز ظهر خوانده نشود بسته نمی گردد و در آن ساعت دعا مستجاب می شود.

۲- مراد از نماز وسطی نماز «عصر» است بعقیده ابن عباس- حسن- ابن مسعود و قتاده و ضحاک و این معنا را از علی (ع) نقل کرده اند و از ابو حنیفه نیز این معنا نقل شده است و از پیغمبر (ص) بطور مرفوع (در اصطلاح به حدیثی که بعضی از وسائط یعنی راویان آن ساقط شده باشد «مرفوعه» می گویند) نقل شده که فرمود چون نماز عصر میان دو نماز روز (صبح و ظهر) و دو نماز شب (مغرب و عشا) است. و اینکه آن را مخصوصاً

یادآوری کرده جهتش اینست که وقت نماز عصر موقعی است که مردم اشتغال به اغلب کارها دارند و نیز از رسول اکرم (ص) نقل شده که فرمود کسی که نماز عصر از دست او برود مانند اینست که عیالات و مال او گرفتار مصیبتی شده باشند و «بریده» از پیغمبر ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۵۶

اسلام (ص) نقل کرده که فرمود در روز ابری نماز را مقدم دارید چه اگر کسی نماز عصر از دست او برود عمل او نابود شده است.

۳- نماز مغرب است (از قبضه بن ذویب) وی می گوید چون نماز مغرب از نظر طولانی و مختصر بودن نمازها، حد وسط آنهاست. و ثعلبی از عایشه و او از پیغمبر اکرم (ص) نقل می کند که آن حضرت فرمود با فضیلت ترین نمازها نزد خداوند نماز مغرب است خدا از شخص مسافر و کسی که در وطن خویش است یک جور خواسته است (یعنی نماز مغرب در سفر هم همان سه رکعت است و قصر نمیشود).

خداوند با نماز مغرب (یعنی با داخل شدن وقت مغرب) شب را شروع و به روز پایان میدهد. کسی که نماز مغرب را بخواند و بعد از آن نیز دو رکعت (نافله) بجا آورد خداوند در بهشت قصری برای او بنا می کند و کسی که بعد از نماز مغرب چهار رکعت (نافله) بخواند خداوند گناه بیست یا چهل سال او را می بخشد.

۴- بعضی گفته اند مراد از آن، نماز «عشاء» است چه آن میان دو نمازی واقع شده (مغرب و صبح) که کم نمی شوند و از پیغمبر (ص) نقل شده که فرمود هر کس نماز عشاء را

با جماعت بخواند مانند این است که نصف شب را به عبادت پرداخته باشد.

و کسی که نماز صبح را با جماعت بجا آورد مانند کسی است که تمام شب را به عبادت بپایان رسانیده باشد.

۵- مقصود از نماز وسطی نماز «صبح» است از معاذ، ابن عباس، جابر بن عبد اللَّه، عطا، عکرمه، مجاهد، شافعی. اینان می گویند برای اینکه نماز صبح میان نمازهای شب و نمازهای روز واقع شده و میان نور و تاریکی قرار گرفته و آن نمازی است که بدون نماز دیگر واجب است بنا بر این متوسط بین نمازهایی است که با هم واجب می باشند و آیه:

وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً «۱» (یعنی نماز صبح را بجای آور چه نماز صبح مورد گواهی فرشتگان است)

---

(۱)- آیه ۷۸ از سوره اسراء

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۵۷

یعنی فرشتگان شب و روز نزد آن حاضراند و در نامه شب و نامه روز نوشته میشود.

و جمله «قُومُوا لِلَّهِ قانِتِينَ» دلیل بر آنست یعنی برای خدا در آن با حال خضوع بپاخیزید و ابو رجاء عطاردی می گوید: ابن عباس در مسجد بصره نماز صبح را برای ما خواند و پیش از رکوع قنوت بجا آورد و دستهای خود را بالا برد و چون از نماز فارغ شد گفت اینست همان نماز وسطی که خدا ما را امر کرده که آن را با قنوت بجا آوریم.

این حدیث را ثعلبی در تفسیر خویش نقل کرده و از انس بن مالک نقل کرده که پیغمبر اکرم تا وقتی که زنده بود در نماز صبح دعا می خواند و یا آن را با خضوع بجا می آورد.

۶-

مراد از آن یکی از نمازهای پنجگانه است که خداوند آن را میان نمازهای دیگر پنهان کرده و امر و سفارش به آن نموده است که مردم در تمام نمازها مواظبت داشته باشند مانند شب قدر که در میان تمام شب های ماه رمضان و اسم اعظم که در میان تمام اسم های پروردگار و ساعت استجابت دعا که در تمام ساعات شب و روز جمعه مخفی و پنهان شده اند (از ربیع بن خثیم و ابی بکر الوراق).

وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِینَ: در تفسیر و معنای «قانتین» اقوالی بیان شده است:

۱- ابن عباس میگوید بمعنای «دعا کنندگان» زیرا قنوت بمعنای دعا است در نماز در حال ایستادن و از امام باقر و امام صادق علیهما السلام همین معنا نقل شده است.

۲- «حسن» و سعید بن مسیب و قتاده و ضحاک و طاووس و یک روایت دیگر از ابن عباس می گویند «قانتین» بمعنای «طائعین» یعنی اطاعت کنندگان.

۳- مجاهد آن را بمعنای «خاشعین» گرفته و میگوید با این آیه نهی از کار عبث و توجه به چیز دیگر در حال نماز شده است.

۴- ابن مسعود و زید بن ارقم آن را بمعنای «ساکنین» یعنی در حال آرامش گرفته است.

اصل در کلمه «قانتین» همان بجا آوردن دعا و عبادات دیگر است در حال قیام و ممکن است به عبادات دیگر نیز اطلاق شود اگر چه در آن قیام نباشد ولی چون معنای قیام بعبادت در آن صادق است باین مناسبت بآن اطلاق شده باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۵۸

بیان آیه ۲۳۹ ... ص : ۵۸

شرح لغات: ... ص : ۵۸

رجال- پیاده ها جمع راجل مثل کلمه «قیام» که جمع قائم است و راجل کسی است که روی پایش قرار

گرفته خواه ایستاده باشد و خواه در حال رفتن.

رکبان- سوارگان جمع راکب مانند کلمه «فرسان» که جمع فارس است.

تفسیر: ... ص : ۵۸

پس از آنکه لزوم محافظت بر نماز گفته شد اینک بذکر اجازه و رخصت در طرز انجام دادن آن بهنگام خوف و وحشت از دشمن می پردازد.

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجالًا أَوْ رُكْباناً یعنی وقتی برای شما بعلت خوف از دشمن امکان ندارد که ایستاده نمازها را انجام دهید پس بهر حال که میسر و ممکن است بخوانید خواه پیاده و خواه سواره.

مقصود از این آیات همان «نماز خوف» است که در سفر و حضر دو رکعت است جز نماز مغرب که همان سه رکعت می باشد.

روایت شده که علی علیه السلام در «لیله الهریر» (در جنگ صفین شبی که تا صبح نبرد ادامه داشت بنام «لیله الهریر» نامیده شده است) پنج نماز را با اشاره خواند و بعضی گفته اند که با تکبیر خواند و نیز نقل شده است که رسول اکرم در روز «احزاب» نماز را با اشاره بجا آورد.

فَإِذا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ- وقتی ایمن شدید از ترس پس نماز را بصورت عادی بخوانید و بعضی گفته اند که یعنی خدا را یاد کنید با حمد و ثنای الهی.

«كَما عَلَّمَكُمْ ما لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» هم چنان که شما را آموخت از امور مربوط بدین و دنیای شما آنچه را که قبلا نمیدانستید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۵۹

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۰] ... ص : ۵۹

اشاره

وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً وَصِيَّةً لِأَزْواجِهِمْ مَتاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْراجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ فِي ما فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۴۰)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۵۹

کسانی از شما که بمیرند و همسرانی بجا گذارند برای همسران خویش وصیت کنند که آنها را تا یک سال نفقه دهند و از خانه (شوهر) بیرون نکنند، اگر بیرون رفتند بر شما باکی نیست در کاری شایسته که آنها درباره خود انجام دهند و خدا عزیز و حکیم است.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۴۰ جزء ۲ سوره ۲ [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۶۰

بیان آیه ۲۴۰ ... ص : ۶۰

تفسیر: ... ص : ۶۰

«وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ»- یعنی کسانی که نزدیک مرگ شده اند و پیداست که منظور از «یتوفون» کسانی که مرده اند نیست زیرا شخص مرده که نمی تواند فرمان دهد یا نهی کند و وصیت نماید.

«وَ یَذَرُونَ أَزْواجاً وَصِیَّةً لِأَزْواجِهِمْ» یعنی اینان باید برای همسران خود وصیت کنند «مَتاعاً إِلَی الْحَوْلِ» چیزی را که یک سال از آن بهره مند شود و خوراک و پوشاک و مسکن آنها را تأمین کند.

و بعضی گفته اند مانند آنچه در طلاق بر مرد لازم است از بهره مند کردن زن در حدود شأن و امکانات درباره زنی هم که شوهرش را از دست داده نیز با وصیت شوهر لازم است که از مال شوهر تأمین شود.

«غَیْرَ إِخْراجٍ»- از خانه خارج نشوند «فَإِنْ خَرَجْنَ» و اگر خودشان بیرون رفتند قبل از تمام شدن یک سال بدون آنکه ورثه آنها را بیرون کرده باشند.

بعضی گفته اند مراد اینست که وقتی پس از گذشت یک سال آنها از خانه خارج شوند و کلمه «ان» بمعنای «اذا» است (قاضی).

«فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ فِی ما فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ» باکی و گناهی بر شما ورثه میت نیست در آنچه اینان نسبت بخود انجام دهند از کارهای شایسته. در

اینکه مقصود از «لا جناح» (گناهی نیست) رفع و برداشتن کدام تکلیف است اقوالی ذکر شده است:

۱- بـا بیرون رفتن از خـانه دیگر نفقه این زن بر شـما واجب نیست در صورتی که اگر از خـانه خـارج نشود تا یک سال نفقه و مخارج او واجب است که بدهند («حسن» و سدی). ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۶۱

۲- بیرون رفتن این زنـان از خـانه باختیار خود، برای شـما گناه نیست زیرا بر شـما واجب نیست که آنها را از بیرون رفتن منع و جلوگیری نمائید و ماندن آنها تا یک سال سنت و مستحبّ است نه واجب و خداوند آنها را مخیر گردانیده است (جبائی).

۳- ازدواج اینان پس از گـذشت عده برای شـما گناهی نیست و تقدیر آیه اینست که اگر از عده خارج شدند با گذشـتن یک سـال پس گناهی نیست در اینکه شوهر کننـد و این وجه بهتر از دو وجه دیگر است و کلمه «من معروف» یعنی ازدواج و زینت و آرایش.

«وَ اللَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ» و خـدا توانـا اسـت و هیـچ چیز او را نـاتوان نمیکنـد و حکیـم است که از او جز آنچه مصـلحت و حکمت ایجاب می کند صادر نمی شود.

علماء اتفاق دارند که حکم این آیه نسخ شده است. امام صادق علیه السلام میفرماید:

در آغاز، حکم این بود که وقتی مردی از دنیا میرفت تا یک سال مخارج زنش را از اصل مال شوهر بایـد می پرداختنـد و پس از یک سال او را از خانه بدون دادن ارث بیرون میکردند ولی سپس آیه ارث زن در حد یک چهارم و یا یک پنجم آمد و

این حکم را نسخ کرد و به زن از سهم ارث خودش پرداخته می شود.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که این آیه را از نظر مدت یک سال آیه «یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً» (که عده وفات را برای زن فقط چهار ماه و ده روز معین کرده) نسخ نمود و از نظر وجوب انفاق آیه ارث نسخ نمود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۶۲

[سوره البقره (۲): آیات ۲۴۱ تا ۲۴۳] ... ص : ۶۲

اشاره

وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۲۴۱) كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲۴۲) أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَشْكُرُونَ (۲۴۳)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۶۲

برای طلاق داده شدگان بهره ایست بشایستگی و این حقی است بر مردم پرهیزکار، این چنین خدا آیات خود را برای شما بیان میکند شاید خردمند شوید.

آیا ندانستی آنهایی را که از ترس مرگ از دیار خود بیرون رفتند و هزاران تن بودند خدا بدیشان گفت بمیرید آن گاه زنده شان کرد خدا با مردم، صاحب فضل و کرم است ولی بیشتر مردم سپاسگزار نیستند.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ جزء ۲ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۶۳

بیان آیه ۲۴۱- ۲۴۲ ... ص : ۶۳

شأن نزول: ... ص : ۶۳

گفته اند وقتی آیه «وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ» تا «حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ» نازل شد برخی گفتند اگر دوست داشتیم این کار را می کنیم و اگر نه نمی کنیم، لذا خداوند این آیه را نازل نمود.

پس از آنکه خداوند حالات زنان در حال عده را بیان کرد بدنبال آن به بیان آنچه باید بآنها پرداخت می پردازد.

«وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعْرُوفِ» برای زنان طلاق داده شده بهره بردن هائیست به شایستگی. در اینکه منظور از این «متاع» (بهره) چیست اختلاف شده است:

۱- سعید بن جبیر و ابو العالیه و زهری میگویند مقصود از «متاع» بهره مندی زن در تمام وسائل زندگی است و برای همه زنان طلاق داده شده واجب است.

۲- ابو علی جبائی میگوید: مراد به آن، نفقه است و مقصود از «متاعاً الی الحول» همین است.

۳- سعید بن مسیب میگوید این آیه را نسخ کرده است آیه «فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ» اما از نظر ما فقط برای زنی که قبل از دخول طلاق داده شده در حالی که مهرش معین نبوده است برخورداری از لباس و خوراك و مسکن و باصطلاح «متعه» واجب است اما زنی که دخول شده باید مهر المثل بگیرد اگر مهرش معین نشده و اگر معین شده است که همان مهر را می گیرد و زنی که قبل از دخول طلاق داده شده و مهرش معین بوده است پس نصف مهرش را باید بگیرد و خلاصه در یک قسم «متعه» و برخورداری از لباس و خوراك و مسکن واجب و در سه قسم بعدی اصولا- واجب نیست بنا بر این آیه (فَنِصْفُ ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۶۴

ما فَرَضْتُمْ)

مخصص عموم این آیه مورد بحث ما است اگر هر دو با هم نازل شده باشند.

و اگر آیه «فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ» متأخر و پس از آیه مورد بحث ما نازل شده باشد پس این آیه مورد بحث منسوخ خواهد بود و «حسن» نیز همین نظر را داده است.

«حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» قبلا- نظیر این جمله را داشتیم و تفسیر نمودیم با این تفاوت که در اینجا (متقین) (پرهیزکاران) است و در آنجا «محسنین» (نیکو- کاران) بود.

«كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آياتِهِ» این چنین خدا، آیاتش را برای شما بیان میکند یعنی همانطوری که بیان کرد احکام و آدابی را که بدان نیازمند بودید همچنین این احکام را برای شما بیان میکند و بیان، آوردن دلیل هایی است که حق را از باطل جدا میکند.

«لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» شاید خردمند گردید یعنی شاید آیات الهی را تعقل کنید.

بعضی گفته اند شاید عقول شما کامل گردد زیرا عقل فطری بوسیله عقل اکتسابی کامل و قوی میگردد. منظور بکار زدن عقل است با علم بآن و کسی که عقل را بکار نمیزند مانند آنست که اصلا از آن بی بهره است و عقل ندارد. نظیر این بیان آیه کریمه است:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ» «۱» (خدا توبه کسانی را می پذیرد که از روی نادانی عمل زشتی را مرتکب شده باشند) در این آیه افرادی که مرتکب گناه شده و پیروی هوی و هوس نموده اند «نادان» خوانده شده اند.

---

(۱)- آیه ۱۷ از سوره نساء

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۶۵

بیان آیه ۲۴۳ ... ص : ۶۵

لغت: ... ص : ۶۵

«أَ لَمْ تَرَ» آیا ندانستی. از «رؤیت» که بمعنای علم است و «ا لم

تر» بمعنای «الم تعلم» است.

تفسیر: ... ص : ۶۵

اشاره

پس از آنکه در آیه پیش فرمود خداوند آیات خود را برای مردم بیان میکند اکنون به بیان یکی از آیات پرداخته.

«أَ لَمْ تَرَ» ای محمد آیا ندانستی یا خطاب به شنونده است که ای شنونده آیا ندانستی آیا علم و دانایی تو بداستان این جمعیت نرسید.

«الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ» کسانی که از دیار خود بیرون رفتند. در اینکه چه جمعیتی بودند دو قول است:

۱- جمعی از قوم حضرت موسی (ع) بودند که چون بیماری «طاعون» در شهرشان آمد از آنجا فرار کردند (حسن).

بعضی گفته اند چون در آیه بعد، میگوید «وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ» یعنی در راه خدا جهاد کنید معلوم میشود اینان از جهاد گریخته بودند در حالی که بر آنان واجب بوده است (ضحاك و مقاتل).

۲- آنها قوم حزقیل بودند و حزقیل پس از حضرت موسی سومین خلیفه بنی اسرائیل بود زیرا نخستین خلیفه پس از موسی «یوشع بن نون» بوده و پس از او «کالب بن یوقنا» و سومین آنها «حزقیل» بود.

و چون مادر «حزقیل» پیر زن و بدون فرزند بود از خدا درخواست فرزند کرد و خداوند باو «حزقیل» را عنایت فرمود لذا به «حزقیل» ابن العجوز میگفتند. از مفسرین

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۶۶

«حسن» میگوید او همان «ذو الکفل» است و علت اینکه او را «ذو الکفل» گفتند این بود که او کفالت کرد هفتاد پیامبر و آنان را از مرگ رهانید و بآنها میگفت شما بروید اگر من کشته شوم بهتر است از اینکه شما کشته شوید آنان میرفتند و وقتی یهود بدنبال آنان میآمدند

و از حزقیل می پرسیدند او میگفت من نمیدانم کجا رفتند و خداوند او را از شر یهود حفظ نمود. «وَ هُمْ أُلُوفٌ» همه مفسران اتفاق دارند که مقصود از کلمه «الوف» (هزاران) عدد معینی نیست بلکه مقصود زیادی و کثرت این جمعیت است تنها «ابن زید» است که کلمه «الوف» را جمع «الف» بمعنای هزار نگرفته بلکه آن را جمع «آلف» بمعنای آشنا گرفته است مانند «قعود» جمع قاعد و شهود جمع شاهد. بنظر او معنای آیه اینست که اینان بیرون آمدند در حالی که دلهایشان با هم آشنا و مأنوس بود.

کسانی که میگویند مقصود از این کلمه، زیادی عدد آنها است درباره عدد آنها اختلاف کرده و اقوالی دارند:

۱- سه هزار نفر (عطاء خراسانی) ۲- هشت هزار نفر (مقاتل- کلبی) ۳- ده هزار نفر (ابن روق) ۴- سی هزار و اندی (سدی) ۵- چهل هزار (ابن عباس و ابن جریح) ۶- هفتاد هزار (عطاء بن ابی رباح) ۷- عدد زیاد (ضحاک) ولی آنچه از ظاهر آیه استفاده میشود اینست که آنان از ده هزار نفر بیشتر بوده اند زیرا بناء «فعول» مانند «الوف» برای بیش از ده است و کمتر از آن را با کلمه «آلاف» میآورند مثلا نمی گویند «عشره الوف» بلکه میگویند «عشره آلاف» در مورد خود ده تا چه رسد به کمتر از آن.

«حَذَرَ الْمَوْتِ» از بیم و خوف مرگ.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۶۷

«فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ» خدا بآنان گفت بمیرید و سپس آنان را زنده کرد در معنای این جمله «خدا بآنها گفت بمیرید» دو وجه گفته شده است:

۱- خدا آنان را از

بین برد و وجه اینکه تعبیر شده «خدا گفت بمیرید» اینست که غالباً گفتار سرآغاز و مقدمه کار است مانند کلمه بسم اللّٰه مثلا یا امثال آن که مقدمه فعل است بنا بر این از خود کار تعبیر به قول و گفتن شده است و نظائر زیادی دارد مثلا می گوییم با سرم یا با دستم گفتم در حالی که سخنی نبوده و کلمه ای بزبان جاری نشده است بلکه مقصود اینست که با سر و یا دستم اشاره کردم.

در مثال های عربی نظیر این مطلب است این جمله «قالت السماء فهطلت» آسمان گفت پس بارید، که منظور همان باریدن است.

۲- خداوند آنان را با فرمان «بمیرید» که ملائکه آن را شنیدند نابود کرد و بعد بسبب دعاء و درخواست پیامبرشان «حزقیل» و یا «شمعون» از انبیاء بنی اسرائیل آنان را زنده نمود (از ابن عباس) «إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ» وقتی نعمت خدا را بر ایشان ذکر کرد و نشانه- های بزرگ قدرت الهی که در وجود خودشان بکار رفته بآنها نمایاند تا راه هدایت را پیش گرفته و از طریق بدی دوری جویند اینک این مطلب را یادآور میشود که در مقابل این همه نعمت های خدا بر مردم بیشتر مردم سپاسگزار نیستند و کفران میکنند.

ضمناً این آیه حجت است بر کسانی که انکار میکنند عذاب قبر و رجعت را زیرا زنده کردن اینان مانند زنده کردن همین مردمی است که قرآن نقل میکند که برای عبرت دیگران خداوند آنها را زنده کرد.

بیان داستان: ... ص : ۶۷

گفته اند آن روستایی که این جمعیت از آن گریختند برای دور شدن از خطر گرفتاری به بیماری و با نامش «داوران» بود. کلبی

و ضحاک و مقاتل میگوینـد: یکی از پادشاهان بنی اسـرائیل بآنها فرمان داد که برای جنگ با دشـمن خارج شوند اینان بیرون آمده و لشکری تشکیل دادند ولی ترسیدند و عذر آوردند که سرزمینی که ما میخواهیم ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۶۸

برای درگیری با دشمن بدان برویم محل شیوع بیماری و با شده است ما باید صبر کنیم تا این بیماری از آنجا بیرون رود و باین عـذر از رفتن به جهاد و نبرد سرپیچی کردنـد خداوند مرگ در میان آنها فرستاد و وقتی دیدند مرگ و میر در میان آنها زیاد شـده از دیارشـان خـارج شدنـد بمنظور دور شـدن از مرگ وقتی پادشـاه این جریان را دیـد گفت خـدایا ای رب یعقوب و ای خدای موسی تو نافرمانی و معصیت بندگانت را می بینی پس بآنها نشانه ای از قدرت خود را در وجود اینان نشان بده تا بدانند که نمیتواننـد از تو بگریزند در نتیجه این دعا خداوند خود آنها و نیز چارپایانشان را نابود کرد و هشت روز بر ایشان گذشت تا بـدن هایشان باد کرد و متعفن گردیـد مردم از آبادی بیرون آمدند تا آنها را دفن کنند ولی عاجز شدند ناچار آن بدن ها را در محلی دور از درندگان گرد کردند و بحال خود باقی گذاردند و مدتی بر آنها گذشت تا بدنهایشان پوسـید و استخوانها بیرون آمد و رگ ها از هم بریده و گسـیخته شد. (حزقیل) بر آنان گذشت و در وضعی که برای آنها پیش آمده بود میاندیشید ناگاه خدا باو وحی نمود که ای حزقیل دوست داری که آیت و نشانه ای بتو نشان دهیم و

ببینی که چگونه مرده زنده میکنیم حزقیل گفت آری پس خداوند آنها را زنده کرد.

بعضی میگویند اینان جمعیت خود حزقیل بودند که خداوند پس از هشت روز آنها را زنده کرد بعلت اینکه حزقیل به طلب آنها بیرون آمد و وقتی دید همه مرده اند بگریه افتاد و عرض کرد خدایا من در میان قوم و جمعیتی بودم که همه به حمد و تسبیح و تقدیس تو سرگرم و مشغول بودند اینک تنها شدم و برای من قوم و جمعیتی باقی نماند خداوند به او وحی نمود که زندگی و حیات اینها را در دست تو قرار دادم حزقیل خطاب به آنها کرده و گفت: «باذن خدا زنده شوید» پس همه زنده شدند.

حمران بن اعین از امام باقر علیه السلام سؤال کرد از این قوم که خدا بآنها گفت بمیرید و بعد، آنها را زنده کرده.

آیا آنها را زنده کرد تا مردم آنها را ببینند و مجدداً آنها را نابود کرد یا اینکه ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۶۹

آنها را زنده کرد و بازگرداند بدنیا تا به خانه خود رفته و غذا بخورند.

حضرت فرمود: نه! خداوند آنها را زنده کرد تا بار دیگر در خانه های خودشان سکونت کنند و غذا بخورند و آمیزش داشته باشند و مدتی که خدا میخواست زنده بودند و سپس هر کدام با اجلهای خود مردند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۷۰

[سوره البقره (۲): آیات ۲۴۴ تا ۲۴۵] ... ص : ۷۰

اشاره

وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۴۴) مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثِیرَةً وَ اللَّهُ یَقْبِضُ وَ یَبْصُطُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۲۴۵)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۷۰

در راه خدا جنگ کنید و بدانید که خدا شنوا و دانا است.

کیست که خدا را وامی نیکو دهد تا خدا بر او به چندین برابر بیفزاید و خداست که میگیرد و میدهد و بسوی او همه باز میگردند.

(۱)- سوره بقره آیه ۲۴۴ و ۲۴۵ جزء ۲ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۷۱

بیان آیه ۲۴۴ ... ص : ۷۱

در اینکه این خطاب «قاتِلُوا» (نبرد کنید) متوجه بکیست دو قول است:

۱- خطاب به یاران پیامبر اکرم است زیرا بعد از آنکه سرانجام کسانی که از مرگ فرار کردند ولی این فرار سودی بحالشان نداشت برای یاران پیامبر گفت این آیه، آنان را به جهاد تحریص و ترغیب میکند تا مانند آن مردم راه فرار در پیش نگیرند و راه آنها را نروند.

۲- خطاب بهمان گذشتگان است و تقدیر آیه اینست که بآنها گفته شد: در راه خدا نبرد کنید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۷۲

بیان آیه ۲۴۵ ... ص : ۷۲

شرح لغات: ... ص : ۷۲

قرض: در اصل بمعنای بریدن با دندان است و اینکه به «وام» قرض میگویند از این باب است که آن قسمت از مال را از بقیه اموال جدا میکند و بدیگری میدهد که عین یا مثل آن را پس از مدتی بازگرداند.

فیضاعفه: پس چند برابر کند او را و مضاعفه، تضعیف، اضعاف، بیک معنا است و آن افزودن و زیاد کردن هر چیزیست تا دو برابر و یا بیشتر گردد.

یقبض: میگیرد از قبض که در مقابل بسط است و همانطور که «بسط» به معنای دست باز بودن است قبض بمعنای دست گرفتگی و تنگی است.

یبسط: میدهد. از بسط بمعنای گشایش و وسعت و باین مناسبت بآنچه پهن میشود «بِساط» و بزمین وسیع «بَساط» میگویند.

تفسیر: ... ص : ۷۲

پس از آنکه خداوند تحریض بر جهاد نمود و جهاد گاهی با جان است و گاهی با مال بدنبال آن، مردم را به کارهای نیک و انفاق در راه خیر میخواند.

«مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ» کیست که در راه خـدا و اطـاعت او انفاق کنـد و منظور از این تعبیر «امر» است نه درخواست قرض از روی احتیـاج آن چنـان که یهود پنداشـته انـد که خداونـد از مـا قرض میکنـد از روی ناداری و او فقیر است و ما بی نیاز!! بلکه خداونـد «انفاق» را قرض نامیـد از باب لطف در امر به نیکی و انفاق و از نظر تأکیـد در اینکه حتماً پاداش خواهـد داشت مانند قرض که باید پرداخت شود.

«قَرْضاً حَسَناً» قرض نیکو و قرض نیکو آنست که از مال حلال باشد و آن را با منت گذاردن و آزار دادن ضایع نکند.»

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن،

«واقدی» میگوید: منظور از «قرض نیکو» اینست که آن را برای خدا و از روی کمال خرسندی خاطر بدهد.

بعضی گفته اند که در انفاق، سخت نباشد و با خوش رویی آن را بدهد.

بهتر اینست که «قرض حسن» را بمعنای جامع همه این معانی دانست زیرا بین این معانی تنافر و ناسازگاری نیست.

«فَيُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً كَثِيرَةً» یعنی خداوند آن را بیفزاید بآن مقدار که جز خودش کسی نداند مانند آیه کریمه: «وَ يُؤْتِ «۱» مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِيماً» (میدهد از طرف خود پاداشی بزرگ) این وجه را «حسن» و «سدی» گفته اند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که وقتی آیه «مَنْ جاءَ «۲» بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها» (کسی که کاری نیک انجام دهد پس برای اوست پاداش بهتر از آن) نازل شد رسول اکرم گفت: پروردگارا بر پاداش خود بیفزا، پس خداوند این آیه را فرستاد: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ «۳» فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها» (کسی که کار نیکی انجام دهد خداوند ده برابر آن را پاداش میدهد) باز رسول اکرم عرضه داشت خدایا بیفزا: و این آیات نازل شد: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ ... و «کثیراً» یعنی آن مقداری که بشمار نمیآید و جز خدا کسی اندازه آن را نمیداند.

«وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ» یعنی خدا گاهی روزی را از بعضی مردم میگیرد و زندگی را بر آنان سخت میگرداند ولی بر مردمی دیگر روزی را زیاد کرده و بآنان وسعت و گشایش زندگی عنایت مینماید (حسن و ابن زید) بعضی گفته اند یعنی خداوند صدقات را گرفته و پاداش آن را فراوان میدهد یا در دنیا و بصورت فوری و یا در

آخرت و در آینده دورتر و یا در هر دو (اصم و زجاج) بعضی دیگر «یقبض» را گرفتن روزی بمرگ کسی و (یبسط) را گشایش دادن در روزی ورثه او معنا کرده اند.

---

(۱)- آیه ۴۰ از سوره نساء

(۲)- آیه ۸۴ از سوره قصص

(۳)- آیه ۶۰ از سوره انعام

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۷۴

«وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» و بسوی او باز میگردید. و این جمله برای تأکید در پاداش گرفتن از خدا است. کلبی در سبب نزول آیه میگوید: رسول اکرم فرمود هر کس صدقه ای دهد برای اوست دو برابر آن در بهشت. ابو دحداح انصاری (که اسمش عمرو بن دحداح است) عرض کرد یا رسول اللّٰه برای من دو باغ است اگر یکی از آن دو را صدقه دهم برای من دو باغ در بهشت خواهد بود؟

حضرت فرمود آری عرض کرد آیا ام الدحداح هم با من خواهد بود؟

حضرت فرمود آری عرض کرد آیا دخترم هم با ما خواهد بود؟ فرمود آری پس باغ بهتر را در اختیار رسول اکرم قرار داد و این آیه درباره اش نازل گردید و خداوند در مقابل یک باغ هزاران هزاران پاداش باو داد و جمله (أَضْعافاً كَثِيرَةً) بیان این مطلب است.

می گویند وقتی ابو الدحداح باغ را به رسول اکرم داد و بازگشت دید همسرش (ام الدحداح) و دخترش در همان باغی هستند که برسول اکرم داده بود ابو الدحداح جلو در باغ آمد و بزن و فرزندش گفت من این باغ را صدقه داده و در برابر آن دو باغ در بهشت گرفته ام و شما نیز با من خواهید بود همسرش گفت خدا مبارک

گرداند آنچه داده و آنچه گرفته ای پس بیرون آمدند و باغ را به رسول اکرم تسلیم نمودند.

حضرت فرمود چه بسیار درخت های پر میوه ای که در بهشت برای ابو الدحداح خواهد بود.ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۷۵

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۶] ... ص : ۷۵

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسى إِذْ قالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِكاً نُقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ أَلاَّ تُقاتِلُوا قالُوا وَ ما لَنا أَلاَّ نُقاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِيارِنا وَ أَبْنائِنا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلاَّ قَلِيلاً مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۲۴۶)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۷۵

آیا ندیدی آن گروه از بنی اسرائیل را که پس از وفات موسی به پیامبر خویش گفتند پادشاهی، برای ما برانگیز تا در راه خدا کارزار کنیم پیامبر آنها گفت ممکن است اگر جهاد بر شما فرض شود کارزار نکنید. گفتند ما که از دیار و فرزندان خود دور شده ایم برای چه جنگ نکنیم. و وقتی جهاد بر آنها واجب شد همه روی از جهاد گرداندند بجز اندکی و خدا بکار و کردار ستمکاران دانا است.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۴۶ جزء ۲ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۷۶

بیان آیه ۲۴۶ ... ص : ۷۶

لغت: ... ص : ۷۶

الملأ- جماعت اشراف و بزرگان.

تفسیر: ... ص : ۷۶

بـدنبال بیان موضوع جهاد اینک داسـتان معروفی را از بنی اسـرائیل ذکر میکند که در اثر مخالفت و سـرپیچی از فرمان جهاد و خانه نشستن چه، بآنان رسید تا دیگران راه آنان را پیش نگیرند.

«أَ لَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ مِنْ بَعْدِ مُوسى » ای پیامبر آیا آگاهی و علم تو بداسـتان آن جمعیت اشـراف از بنی اسرائیل نرسید که پس از مرگ موسی، «إِذْ قالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ» به پیامبر خود گفتند.

در اینکه این پیامبر چه کسی بوده و نامش چیست سه قول نقل شده است:

۱- «شـمعون» و مادر شمعون فرزند نداشت و از خدا درخواست که باو فرزندی عنایت کند و خدا باو فرزندی داد که نامش را شمعون نهادنـد و او شـمعون بن صـفیه از اولاد لاوی بن یعقوب است (سدی) ۲- «یوشع «۱» بن نـون» بن افرائیم بن یوسف بن یعقوب (قتاده) ۳- «اشـمویل» که به عربی «اسـماعیل» میشود (از بیشتر مفسـران) و از امـام باقر علیه السـلام همین قول سوم نقل شده است.

«ابْعَثْ لَنـا مَلِکاً نُقاتِلْ فِی سَبِیـلِ اللَّهِ» (برای مـا پادشـاهی برانگیز و قرار بـده تـا در راه خـدا بجنگیم) درباره سـبب این سؤال و درخواست از پیامبر سه وجه ذکر کرده اند:

---

(۱)- این قول بـا توجه به تاریـخ صـحیح نیست زیرا یوشع بعـد از موسـی بوده در حـالی که این داسـتان در زمـان داود صورت گرفته و فاصله زمانی بین داود و بین یوشع زیاد است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۷۷

۱- ستمگران و جباران پس از آنکه بر بنی اسرائیل غلبه یافته و قسمت بیشتر شهر و دیار

آنان را گرفتند و فرزندانشان را اسیر و خود آنها را ذلیل نمودند به سبب اینکه آنان عهد و پیمان خدا را فراموش کرده بودند و گناهان در میان آنها زیاد شده بود و پیامبری نداشتند پس خداوند «اشمویل» پیامبر را برای آنان فرستاد، آنان باو گفتند اگر راست می گویی برای ما پادشاهی برانگیز تا در راه خدا بجنگیم و این نشانه نبوت و پیامبری تو است (ربیع و کلبی) ۲- آنان میخواستند با «عمالقه» جنگ کنند پس درخواست پادشاهی، کردند که امیر آنان شود و در سایه قدرت او کلیه آنان متحد و حالشان منظم گردد و در جنگ با دشمن پیروز شوند (سدی) ۳- خداوند «اشموئیل» پیامبر را برای اینان فرستاد و چهل سال به بهترین صورت گذراندند تا مسئله جالوت و عمالقه پیش آمد و اینان به اشموئیل گفتند که برای ما پادشاهی برگزین ... (وهب) ابو عبد اللّٰه میگوید «ملک» در این زمان به کسی میگفتند که لشگر را می برد (باصطلاح امیر لشکر) و پیامبر، کارش را برپا می داشت و از طرف خدا و بوسیله وحی او را آگاه می ساخت (از جریان و عواقب کارها).

«قالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ» پیامبر در مقابل درخواست آنان گفت اگر جنگ بر شما واجب و فرض شود شاید «أَلَّا تُقاتِلُوا» جنگ نکنید و بآنچه هم اکنون می گویید وفا ننمائید. منظور پیامبر از این بیان، بدست آوردن در فهمیدن مقدار علاقه و حرص آنان به جنگ بود و نیز این خود بمنزله گرفتن عهد و پیمان از آنان بود و معنای «عسیتم» «قاربتم» نزدیک شدید و معنای «عسیت ان افعل کذا» اینست که

نزدیک شدم بآن کار.

«قالُوا وَ ما لَنا أَلَّا نُقاتِلَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ» این جمعیت گفتند چیست برای ما در جنگ نکردن (یعنی چه علت دارد که جنگ نکنیم).

بعضی کلمه «ما» را بمعنای «نفی» گرفته و چنین معنا میکنند «و نیست برای ما ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۷۸

ترک جنگ» وَ قَدْ أُخْرِجْنا بیرون شدیم یعنی بعضی از ما بیرون شدیم که لفظ عام است ولی مقصود «خاص» میباشد.

«مِنْ دِیارِنا وَ أَبْنائِنا» از شهرها و فرزندان مان و این بیرون شدن بصورت اسارت و جبر و ناچاری بود که در محیط ما پدید آمده یعنی اینان به پیامبرشان گفتند ما وقتی، به جنگ علاقه نداریم که عزیز و محترم در میان فامیل خود باشیم و دشمن، بر ما چیره نباشد اما حالا که کار باین صورت درآمده و ما ذلیل شده ایم چاره ای جز جنگ نیست.

«فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ» در اینجا تقدیر و حذفی شده که مضمونش اینست پس از این درخواست، خداوند، آنچه آنها میخواستند اجابت کرد و امیری برای آنان انتخاب شد ولی وقتی جنگ پیش آمد و واجب شد «تَوَلَّوْا» پشت کردند و از آن، رو گردان شده و فرمان خدا را به هیچ گرفتند.

«إِلَّا قَلِیلًا مِنْهُمْ» جز عده اندکی از ایشان و اینان همان کسانی بودند که از نهر گذشتند که بعداً بیان خواهیم کرد.

«وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ»- خداوند به ستمکاران آگاه است: این جمله تهدید است برای کسانی که از جنگ شانه خالی کردند زیرا اینان در اثر این گناه بخود ستم کردند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۷۹

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۷] ... ص : ۷۹

اشاره

وَ قالَ لَهُمْ

نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً قالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (۲۴۷)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۷۹

پیامبرشان بآنها گفت: خدا، طالوت را بپادشاهی شما نصب کرد گفتند از کجا او را بر ما پادشاهی رواست در صورتی که ما بپادشاهی از او سزاوارتریم و او را مال فراوان و وسیع نیست (آن پیامبر در جواب) گفت: خدا او را برگزید از بین شما و او را در علم و جسم فزونی بخشید و خدا ملک خود را بهر که خواهد بخشد که او وسعت دهنده و دانا است.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۴۷ جزء ۲ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۸۰

بیان آیه ۲۴۷ ... ص : ۸۰

شرح لغات: ... ص : ۸۰

اصطفاه- برانگیخت و آن را اختیار کرد و اصل کلمه «صفی» است که باصطلاح به باب «افتعال» رفته و اصتفی شده و روی قاعده ادبی «تا» به «طاء» تبدیل شده است.

بسطه- برتری و فضیلت در جسم و مال.

تفسیر: ... ص : ۸۰

اشاره

«وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً» پیامبرشان بآنان گفت خداوند طالوت را بپادشاهی شما برانگیخت، و طالوت از فرزندان «بنیامین بن یعقوب» بود و باو «طالوت» میگفتند از نظر طول قامت و شغل او بعقیده بعضی «سقائی» و بعقیده دیگر «دباغی» بوده است.

و چون نبوت در نسل لاوی بن یعقوب و پادشاهی در فرزندان «یهودا» بن یعقوب و بقولی در نسل یوسف بن یعقوب بود لذا او نه از اولاد پیامبر و نه از دودمان سلطنت بود.

مجاهد میگوید مقصود از کلمه «ملک» در این آیات «امیر لشکر» است و بعضی معتقدند که خداوند مقام پیامبری را نیز باو عنایت کرد پس از آنکه او را ملک و امیر قرار داد.

«قالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ» آنان در پاسخ آن پیامبر گفتند از کجا او را پادشاهی بر ما رواست در صورتی که ما سزاوارتر از او بپادشاهی هستیم و او را مال فراوانی نیست.

اولین اعتراض آنان به پادشاهی او این بوده که میگفتند او نه از فرزندان انبیاء و نه از خاندان سلاطین است و اعتراض دوم، اینکه او مال و ثروت فراوانی ندارد و ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۸۱

پادشاه و امیر باید ثروتی بیش از آنچه دیگران دارند داشته باشد تا غلامان زیادی

خریـده و دارا باشـد. بعضـی گفته انـد مراد اینست که او آن قدر ثروت ندارد که جبران نقص و حقارتی که از نظر نسب در او هست (که از خاندان نبوت و سلطنت نیست) بنماید.

لـذا خداونـد بآنها میفهماند که او داناتر است از ایشان به آنچه حکمت و مصـلحت اقتضا میکند و هدف از ریاست و سـلطنت، علم و شجاعت است و این مطلب را خداوند از زبان پیامبرشان بیان میکند.

«قالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ»- خداوند او را بر شما برگزید و انتخاب کرد (از ابن عباس).

«وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ»- و افزود در وسعت و گسترش علم و جسم و او اعلم و داناتر بنی اسرائیل بود در زمان خودش و همچنین او زیباترین، کاملترین، تنومندترین و قویترین فرد از بنی اسرائیل بود.

«وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ»- خـدا سـلطنت و قدرت را بهر کس بخواهد میدهد یعنی باو اعتراض مکنید که او از خاندان نبوت و سـلطنت نیست زیرا خداونـد بهر کس صـلاح بدانـد سـلطنت و قـدرت میدهد. «وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ»- در معنای «واسع» سه وجه گفته شده است:

۱- خداونـد «واسع الفضـل» است یعنی فضل و رحمت او وسـیع است و کلمه «فضل» حـذف شـدهماننـد اینکه میگوینـد فلانی بزرگ است یعنی بزرگ قدر میباشد.

۲- کلمه «واسع» بمعنـای «موسع» «وسـعت دهنـده» می باشـد همانطور که «الیم» بمعنای (مولم) و سـمیع بمعنای (مسـمع) آمـده است.

۳- معنای «واسع» اینست که او «ذو سـعه» و دارای وسـعت می باشد مانند آیه کریمه (عِيشَةٍ راضِيَةٍ) یعنی زندگی دارای خوشی و خرسندی.

در آخر آیه «علیم» بمعنای دانا است که خدا میداند چه کسی سزاوار است

که به او برتری و قدرت دهد از نظر مصلحت مردم و یا از نظر آزمایش و امتحان.

کلمه «ملکه» (پادشاهیش) که پادشاهی اضافه و نسبت به خدا یافته بیان کننده ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۸۲

این مطلب است که ممکن است سلطنت، گاهی الهی باشد و آن در صورتی است که خداوند برای تدبیر امور مردم کسی را برگزیند و این منصب را باو دهد و آلات و اسباب سلطنت را برایش فراهم سازد و نیز مردم را به اطاعت از او فرمان دهد در این صورت میگویند که سلطنت او از طرف خداست زیرا تصرف و حکمرانی این فرد باذن و اجازه خدا صورت گرفته است البته تعیین و برانگیختن این نوع پادشاهان با بعثت و برانگیختن پیامبران فرق دارد (و این دو مقام یکی مادی و دنیوی و دیگری معنوی و اخروی است)

دو نکته: ... ص : ۸۲

از این آیات ضمناً دو نکته استفاده میشود:

۱- سلطنت لازم نیست که ارثی باشد و شرط سلطان این نیست که باید از خاندان سلطنت باشد بلکه کسی را که خدا میداند سودمند بحال مردم و دارای مصلحت اجتماعی است باین مقام منصوب میکند اگر چه از دودمان سلطنت نباشد.

۲- پیشوا باید اعلم و اکمل و افضل از مردم دیگر و از نظر شجاعت و فضیلت سرآمد دیگران باشد تا شایسته این مقام گردد و لذا خداوند علت انتخاب و تقدیم طالوت را همین جنبه «اعلم و اقوی» بودن او معرفی میکند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۸۳

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۸] ... ص : ۸۳

اشاره

وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسى وَ آلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِكَةُ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۴۸)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۸۳

پیامبرشان بآنها گفت: نشان و علامت پادشاهی او اینست که میآورد برای شما تابوتی را (صندوق) که آرامشی از پروردگارتان و باقیمانده ای از آنچه خاندان موسی و هارون واگذاشته اند در آنست و ملائکه آن را بدوش برند که در آن آیت و نشانه ای است برای شما اگر مؤمن باشید.

(۱) سوره بقره آیه ۲۴۸ جزء ۲ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۸۴

بیان آیه ۲۴۸ ... ص : ۸۴

شرح لغات: ... ص : ۸۴

تابوت: (صندوق) لغت بیشتر مردم عرب است و «تابوه» لغت انصار.

سکینه- آرامش و از ماده «سکون» گرفته شده است.

تفسیر: ... ص : ۸۴

اشاره

وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ: (پیامبرشان بآنان گفت) علامت و نشانه کسی را که خداوند او را پادشاه شما نموده و دلیل بر پادشاهی اش اینست که:

أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ: (اینست که بیاورد برای شما صندوقی را) این قسمت از آیه، دلیل است بر اینکه آنان به پیامبرشان گفته اند اگر پادشاهی او بدستور خدا و از طرف اوست باید نشانه ای که گواه درستی او باشد بیاورد و از این جهت پاسخ بالا بآنها داده شد.

داستان تابوت: ... ص : ۸۴

علی بن ابراهیم در تفسیرش از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: مراد از «تابوت» آن صندوقی است که خداوند برای مادر موسی فرستاد که موسی را در آن گذاشت و به دریا انداخت و این تابوت نزد بنی اسرائیل بسیار محترم و با ارزش بود و بدان تبرک می جستند تا وقتی مرگ موسی فرا رسید و آن حضرت لوح های تورات و زره و آنچه از آثار نبوت داشت در آن گذاشت و بهنگام وصیت آن را به یوشع بن نون سپرد.

تا وقتی این تابوت در دست بنی اسرائیل بود از عزت و عظمت برخوردار بودند ولی بعلت بی اعتنا شدن آنان نسبت به تابوت تا آنجا که بچه ها در کوچه با آن بازی میکردند، خداوند تابوت را از آنها گرفت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۸۵

بنی اسرائیل وقتی از پیامبر خود درخواست کردند که برای آنان پادشاه و امیری تعیین کند خدا طالوت را برایشان فرستاد و تابوت را بآنها بازگرداند.

بعضی گفته اند که آن تابوت در دست عمالقه بود که از دشمنان بنی اسرائیل بودند و چون امور بنی اسرائیل

دچار هرج و مرج شد و عمالقه بر آنان غالب و چیره شدند مصیبت هایی بر سرشان آوردند و خداوند تابوت را از عمالقه گرفت و به بنی اسرائیل برگردانید و فرشتگان آن را حمل نمودند (ابن عباس- وهب) و همین مطلب از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

بعضی گفته اند این تابوت همان صندوقی بود که خداوند برای حضرت آدم فرستاد و صورتهای پیامبران در آن بود و فرزندان آدم یکی پس از دیگری آن را به ارث می بردند تا بدست بنی اسرائیل رسید و آنان بوسیله آن بر دشمنان خویش غالب می شدند.

قتاده میگوید: یوشع بن نون آن تابوت را در بیابان «تیه» گذاشت و فرشتگان آن را برای بنی اسرائیل حمل نمودند. «۱»

فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ: که در آن آرامشی از پروردگارتان بود. این آرامش بقولی مربوط به خود تابوت و بقولی مربوط به آنچه در تابوت وجود داشت بوده است.

در اینکه مراد از سکینه و آرامشی که در آن صندوق بوده چیست؟ وجوهی بیان شده است که یکی از آنها اینست که در آن آیت و نشانه ای از قدرت حق بود که دل ها بهنگام گرفتاری از آن آرامش می یافت. «۲»

---

(۱)- در اینجا مؤلف درباره اندازه و جنس آن صندوق مطالبی دارد که چون زیاد مهم و مفید نیست ترجمه نشد.

(۲)- نیز از نقل وجوه دیگر صرف نظر شد. در اینجا بد نیست بآنچه صاحب تفسیر آلاء الرحمن درباره «فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ» (در آن آرامشی است از پروردگار شما) نوشته اشاره کنیم. ایشان میگوید همانطور که رسم است پرچم را پیشاپیش لشکر حرکت میدهند و دیدن پرچم مایه دل گرمی

سپاه و نشانه قدرت آنهاست این صندوق چنین وصفی را داشته و پیشاپیش بنی اسرائیل حرکت داده میشده است و دیدن آن، سبب آرامش و اطمینان آن مردم بوده است. (مترجم)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۸۶

و بَقِیَّةٌ مِمَّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَ آلُ هارُونَ: و باقیمانده ای از آنچه آل موسی و هارون واگذاشته اند (در آن بود) و درباره تعیین این باقیمانده از خاندان موسی و هارون اقوالی گفته شده است از اینقرار:

۱- عصای موسی و پاره هایی از الواح تورات (از ابن عباس- قتاده) و از امام صادق علیه السلام نیز همین مطلب نقل شده است.

۲- تورات و مقداری از لباسهای حضرت موسی (حسن).

۳- دو لوح از تورات و مقداری از «منّ» که بر بنی اسرائیل فرود میآمد و کفش های موسی و عمامه هارون و عصای او.

اینها گفتار مفسرین درباره تعیین مقصود از «سکینه» و «بقیه ...» بود اما ظاهر اینست که مراد از «سکینه» همان آرامش و اطمینانی است که خداوند در آن قرار داده بود و بنی اسرائیل بدان آرام میگرفتند.

و مراد از «بقیه ...» ممکن است باقیمانده از دانش ها یا چیزهایی از نشانه های پیامبران یا هر دو آنها باشد.

بعضی گفته اند که مقصود از «آل موسی و آل هارون» خود موسی و هارون است و عرب این رسم را دارد که گاهی: آل فلان میگوید مقصودش خود اوست.

«تَحْمِلُهُ الْمَلائِکَةُ» ملائکه آن را حمل میکردند و در معنای حمل ملائکه اقوالی است از اینقرار:

۱- فرشتگان آن را بین زمین و آسمان بر دوش گرفتند که بنی اسرائیل عیاناً دیدند (از ابن عباس- حسن) ۲- دشمنان بنی اسرائیل وقتی که بر آنان

مسلط شدند آن صندوق را برده و در بتخانه خویش گذاشتند صبح که رفتند دیدند تمام بتهایشان واژگون شده است با دیدن آن وضع، صندوق را از بتخانه بیرون برده و در گوشه ای از شهر گذاردند ولی گرفتاری های پی در پی و مختلف مانند ابتلاء به وبا و بیماری های دیگر و مرگ و میری که در میان آنان شیوع یافت آنها را باین فکر انداخت که صندوق را به بنی اسرائیل باز ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۸۷

گردانند لذا آن را روی چرخی قرار داده و به دو گاو بستند در این هنگام فرشتگان آن را رانده به بنی اسرائیل رسانیدند بنا بر این، معنای حمل ملائکه اینست که آن را راندند همانطور که وقتی کسی بگوید من اثاث خودم را بفلان محل خواهم برد معنایش این نیست که آن را بدوش گرفته و ببرد بلکه اگر آن را با وسائلی حمل کند و بدان شهر رساند باز آنچه گفته صحیح بوده است.

«إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» و در آن یعنی بازگشت تابوت نشانه ایست برای شما اگر مؤمن باشید، اگر تصدیق کننده باشید (یعنی اگر بپذیرید) که خداوند طالوت را امیر شما قرار داده است و کلمه «مؤمن» بمعنای ایمان آورده بخدا نمیتواند باشد زیرا آنان وقتی چنین سخنانی میگفتند و رد قول پیامبرشان را میکردند کافر بودند.

و بعضی گفته اند معنای «اگر مؤمن باشید» اینست که مؤمن باشید آن چنان که خود می پندارید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۸۸

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۹] ... ص : ۸۸

اشاره

فَلَمَّا فَصَلَ طالُوتُ بِالْجُنُودِ قالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ

مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّی إِلاَّ مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِیَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلاَّ قَلِیلاً مِنْهُمْ فَلَمَّا جاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ قالُوا لا طاقَةَ لَنَا الْیَوْمَ بِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللَّهِ کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ (۲۴۹)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۸۸

پس همین که طالوت لشگر را بیرون برد گفت: خدا شما را بنهر آبی آزمایش میکند هر کس از آن نوشد از من نیست و هر کس از آن نچشد از من است مگر آن کس که با دست خویش، کفی بردارد پس همه (آن سپاه) آشامیدند بجز عده کمی از آنها، و همین که او با کسانی که ایمان آورده بودند از جوی گذشتند، گفتند: امروز ما را طاقت جالوت و سپاهیان او نیست آنها که به لقاء پروردگار یقین داشتند گفتند: بسیار شده که گروهی اندک بخواست خدا بر سپاهی بسیار، غلبه یافته و خدا یار و کمک صابران است.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۴۹ جزء ۲ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۸۹

بیان آیه ۲۴۹ ... ص : ۸۹

شرح لغات: ... ص : ۸۹

فصل: جدا کرد از فصل، بمعنای قطع و جدا کردن و «فصل بالجنود» یعنی لشکر را از مرکز و محلشان جدا کرد و برد و در مورد از شیر گرفتن بچه نیز کلمه «فصل» بکار میرود.

جنود: جمع جند (لشکر) و اصل معنای آن زمین سخت صاحب سنگ است ولی بعداً بهر اجتماع نیرومند اطلاق شد.

لم یطعمه: نچشد.

اغترف: برگیرد- بردارد. با دست برگیرد.

غرفه: کفی و مشتی.

جاوزه: گذشتند و عبور کردند و اجازه از همین ماده بمعنای گذراندن است و مجاز هم آنست که از اصل بموارد استعمال گذشته است و «تجاوز» بمعنای عفو، گذشت از گناه با عفو و بخشش و بمعنای «ظلم» گذشتن از حدود و مقررات است.

طاقه: قوه و نیرو.

فئه: جمعیت و دسته ای از مردم. جمع آن «فئون و فئات» است.

تفسیر: ... ص : ۸۹

«فَلَمَّا فَصَلَ طالُوتُ بِالْجُنُودِ»: در این جمله حذفی شده و بقیه جمله بدان دلالت دارد و آن حذف اینست که در پاسخ درخواست آنان، امیری معین شد و تابوت را با همان صفت و خصوصیت که بآنها قول داده شده بود آورد و آن امیر همان طالوت بود و طالوت آنها را از مکانشان خارج کرد و براه انداخت.

در تعداد این لشکر رقم هایی ذکر شده است:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۹۰

۱- هشتاد هزار (سدی) ۲- هفتاد هزار (مقاتل) علت این جمعیت زیاد آن بود که وقتی تابوت را دیدند همه یقین کردند که پیروز خواهند شد.

«قالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ»: خداوند آزمایش کننده است شما را به نهری:

معنا و هدف آزمایش اینجا جدا کردن راستگو از دروغگو است.

علت اینکه آزمایش اینان بدین صورت شد این بود

که آنان از کمی آب شکایت داشتند و می ترسیدند که از تشنگی تلف شوند (از وهب).

بعضـی گفته انـد آنان چنین امتحان شدنـد تا در اثر صبر و شـکیبایی ثواب و پاداش بیشتری بدست آورند و سـزاوار پیروزی بر دشمن گردند و نیز عادت کنند بر این تحمل و صبر بر مشکلات تا بهنگام جنگ ثابت قدم باشند و فرار نکنند.

در تعیین این نهر، که بدان امتحان شدند دو قول است:

۱- نهری بوده است بین اردن و فلسطین (از قتاده و ربیع) ۲- نهر فلسطین (از ابن عباس و سدی) «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّی» هر کس از آن نهر یعنی از آب آن نهر بیاشامد از من نیست یعنی از اهل ولایت من و از دوستان و پیروان من نیست.

«وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّی»- و هر کس از آن نچشد و از آن آب نخورد پس او از من است یعنی از دوسـتان و یاران من است و ریشه این کلمه «طعم» بمعنای چشیدن است نه «طعام».

«إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ» جز کسی که یک بار آب با مشت و دست خود برگیرد و بیاشامد.

«فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ» همه بیش از یک مشت آشامیدند جز عده کمی.

میگویند کسانی که فقط یک مشت آشامیدند سـیصد و چندی بودند (از حسن و قتاده و جماعتی) و بعضـی آنها را چهار هزار نفر دانسته اند در مقابل هفتاد و شش هزار نفر ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۹۱

که فرمان نبردنـد و آشامیدنـد ولی همین چهار هزار نفر هم دچار نفاق و سـرپیچی از فرمان طالوت شدند بجز سـیصد و چندی (از

سدی) می گویند کسانی که از آن آب زیاد نوشیدند تشنه شدند و کسانی که کم نوشیده بودند سیراب شده و تشنگی آنان برطرف شده بود.

با این امتحان، طالوت کسانی را که از دستورش سرپیچی کرده و اطاعت نکرده بودند عقب زد و کسانی را که اطاعت کرده بودند با خود برد.

«فَلَمَّا جاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» وقتی طالوت با کسانی که باو ایمان آورده بودند از نهر گذشتند.

از «براء بن عازب و قتاده و حسن» نقل شده که با طالوت فقط مؤمنان که بعدد اصحاب بدر بودند گذشتند. ولی ابن عباس و سدی می گویند مؤمنان و کافران از نهر عبور کردند ولی کافران جدا شدند و مؤمنان باقی ماندند بهمان عدد اصحاب بدر و این قول، اقوی است زیرا تعبیر قرآن اینست «فَلَمَّا جاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» پس از آنکه طالوت و مردم از نهر گذشتند و دیدند زیادی لشکر دشمن را، «قالُوا لا طاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ» گفتند یعنی همان کسانی که نافرمانی کرده بودند (و این دلیل صحت قول دوم است که گفتیم) ما را طاقت مقابله و نبرد با این لشکر نیست ولی مؤمنین که به تعداد اصحاب بدر بودند گفتند:

«كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» چه بسیار جمعیت کمی که پیروز شد باذن خدا بر جمعیت بسیاری.

ابو القاسم بلخی میگوید: ممکن است همه آنها مؤمنین و اطاعت کننده گان از طالوت بودند ولی از نظر درجه یقین و ایمان با هم اختلاف داشته و بعضی قوی و جمعی ضعیف بودند و این سخن کسانی بود که ایمان راسخ و قوی داشتند.

«قالَ

الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللَّهِ» از مؤمنان ثابت قدم این چنین تعبیر شده است «کسانی که میدانند آنان خدا را می بینند» و ملاقات و دیدار خدا یعنی بازگشت بسوی او و پاداش یعنی کسانی که میدانند که بسوی خدا و پاداش او خواهند رفت. در ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۹۲

معنای کلمه «یظنون» سه قول است:

۱- یقین دارند (از سدی) ۲- حدیث نفس میکنند و با خود میگویند و حدیث نفس گاهی با شک است و گاهی با یقین ولی بیشتر مورد استعمال ماده «ظن» در موارد شک است.

۳- گمان دارند که در این جنگ، خدا را ملاقات میکنند یعنی کشته میشوند.

«وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ» و خدا با صابران است در کمک دادن بآنها بر دشمنانشان.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۹۳

[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۰ تا ۲۵۱] ... ص : ۹۳

اشاره

وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالُوا رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَیْنا صَبْراً وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ (۲۵۰) فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ وَ الْحِکْمَهَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا یَشاءُ وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لکِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْعالَمِینَ (۲۵۱)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۹۳

و چون با جالوت و سپاهیانش روبرو شدند گفتند: پروردگارا بما صبر ده و قدم هایمان را استوار نما و ما را بر گروه کافران پیروز فرما.

پس بخواست خدا آنها را شکست دادند و داود جالوت را کشت و خدایش پادشاهی و حکمت عطا فرمود و از آنچه میخواست باو آموخت و اگر خدا بعض مردم را بسبب بعض دیگر دفع نمیکرد زمین فاسد می شد ولی خدا صاحب فضل و کرم بر همه مردم است.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۵۰ و ۲۵۱ جزء ۲ سوره ۲ [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۹۴

بیان آیه ۲۵۰ ... ص : ۹۴

شرح لغات: ... ص : ۹۴

برزوا- اصل بروز بمعنای ظهور است و برزوا یعنی آشکار و ظاهر شدند.

افرغ- بده و اصل فراغ بمعنای خالی بودن است و «افراغ» ریختن چیزیست مایع در ظرفی خالی.

ثبت- پایدار کن و تثبیت، چیزی را در جایش قرار دادن است.

تفسیر: ... ص : ۹۴

«وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ» وقتی طالوت و مؤمنان با او ظاهر شدند برای جنگ با جالوت و لشکریانش، «قالُوا رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً» گفتند بده بما صبر یعنی توفیق صبر و بردباری در جهاد بما عنایت فرما.

«وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ» بما توفیق پایداری عنایت فرما و ما را در جهاد با قوم جالوت کمک نما.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۹۵

بیان آیه ۲۵۱ ... ص : ۹۵

لغت: ... ص : ۹۵

«فهزموهم» شکست دادند ایشان را. از «هزم» بمعنای «دفع» است.

تفسیر: ... ص : ۹۵

اشاره

در این آیات دنباله داستان بیان شده است و در اینجا جمله ای حذف شده است که خداوند دعای آنان را اجابت کرد و آنان را بر دشمن پیروز نمود و معنای «فَهَزَمُوهُمْ» اینست که مقدمات گریز آنان را فراهم نمودند و کاری کردند که آنان را بعقب نشینی و فرار واداشتند.

«بِإِذْنِ اللَّهِ» یعنی به امر و فرمان خدا.

«وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ» داود جالوت را کشت.

داستان: ... ص : ۹۵

داستان داود آن چنان که علی بن ابراهیم بن هاشم از امام صادق علیه السلام نقل کرده اینست که خداوند به پیامبر آنان وحی کرد که جالوت را کسی می کشد که زره موسی بر اندام او مناسب باشد و او یکی از فرزندان «لاوی بن یعقوب» و اسمش «داود» است و پدر داود (ایشا) ده پسر داشت که داود کوچکتر از همه بود وقتی خداوند طالوت را برای بنی اسرائیل برانگیخت و آنان را برای جنگ با جالوت جمع آوری کرد فرستاده شد این طالوت بسوی پدر داود (ایشا) و باو گفت پسرانت را حاضر کن وقتی همه حاضر شدند یک یک آنها را خواست و زره موسی را بر آنها پوشاند بر بعضی بلند و بر بعضی کوتاه بود به (ایشا) گفت آیا پسر دیگری هم داری که نیامده باشد گفت آری کوچکترین فرزندم را برای چراندن گوسفند بصحرا فرستاده ام گفت او را حاضر کن پدر داود کسی را فرستاد و داود را از صحرا خواست داود برگشت و با خود فلاخن داشت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۹۶

در بین راه که میآمد سه عدد سنگ از راه برداشت و در ترکش انداخت

طالوت آن زره را به داود پوشاند، درست باندازه او بود. داود پوشـيد و آمد در برابر جالوت در حالی که جالوت سوار فیل بود و تاجی بر سر داشت و در پیشانی اش یاقوتی بود که میدرخشید و لشکریانش هم در برابرش صف کشیده بودند.

داود سـنگی به میمنه و قسـمت راست لشـکر جالوت انداخت و به آنها خورد و گریختند سـنگ دوم را بجانب میسره و قسمت چپ لشـکر انـداخت به آنـان نیز اصابت کرد و فرار کردنـد سـنگ سوم را به جانب خود جالوت پرتاب کرد به پیشانی جالوت خورد و تا مغزش فرو رفت و جسد بی جانش روی زمین قرار گرفت.

بعضـی گفته انـد که جـالوت برای قضای حاجت بیرون آمـد که داود بجانب او سـنگی با فلاخن انـداخت و آن سـنگ بین دو چشم جـالوت خـورد و از پشت سـرش بیرون آمـد و نیز بر بسـیاری از لشـکریان سـنگ خورد و آنـان را کشت و جمعیت فرار کردند (از وهب و بسیاری از مفسران) «وَ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ وَ الْحِکْمَهَ» و خدا هفت سال پس از کشته شدن جالوت باو سلطنت و قدرت داد (از ضـحاک) و نیز خداوند باو مقام نبوت را عنایت فرمود در حالی که قبل از کشتن جالوت، نبی نبود پس خداوند دو مقام نبوت و سـلطنت در یک شخص جمع کرده و بهنگام مرگ طالوت، دارای هر دو منصب شد زیرا کسی که مقام نبوت و پیامبری ندارد نمیتواند ریاست و فرمانروایی بر پیامبر داشته باشد چون پیامبر جز بحق سخن نمیگوید و خبر نمیدهد و بظاهر و باطن او اعتماد و اطمینان هست و بر غیر پیامبر چنین

اعتمـادی نیست (از حسن) بعضـی میگوینـد جائز است شـخص عادی که مقام نبوت را نـدارد ریاست کنـد با وجود پیامبر ولی باین شرط که بامر و مشورت و دستور پیامبر کار کند.

«وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشاءُ» خداونـد مسائل مربوط بامور دین و آنچه میخواست از امور مربوط به دنیا مانند زره ساختن باو آموخت پس آهن برای او ماننـد شـمع نرم میشـد بعضـی معتقدنـد که منظور از جمله «عَلَّمَهُ مِمَّا يَشـاءُ» یاد دادن زبور و حکومت بین مردم و ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۹۷

سخن پرنده و مورچه بود و بعضـی دیگر گفته اند که مراد از آن «صدای خوش و خوبی بود» که خدا باو عنایت نمود. «وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» و اگر خدا بعض مردم را به سبب بعض دیگر دفع نمیکرد زمین فاسد می شد.

در تفسیر و بیان این آیه سه وجه گفته شده است:

۱- اگر خـدا شـر کفار را بـدست سپاه اسـلام دفع و رد نمیکرد، کفار غالب شـده و شـهرها را خراب میکردند (از ابن عباس و مجاهد) ۲- خـدا به برکت مردان خوب از مردم گنـاه کـار دفع بلاـ و هلاـک می نمایـد (از علی، قتاده و جمعی از مفسـران) و بهمین مضـمون روایـتی را جمیـل از حضـرت صـادق علیه السـلام نقـل میکنـد که فرمـود: خداونـد به برکت کسـانی که نمـاز میخواننـد از شـیعیان مـا بلا را از کسانی که نماز نمیخواننـد از شـیعیان دفع و دور میکنـد و اگر همه نماز را ترک کننـد در آن وقت بلا و عذاب بر همه نازل خواهد شد.

خداوند به برکت آن دسته از شیعیان که

زکاه میدهند بلا را از آن دسته که نمی دهند دفع میکند و اگر همه زکاه ندهند بلا بر همه نازل خواهد شد.

و خداوند به برکت کسانی که حج میروند از شیعیان ما بلا را از کسانی که نمیروند دور میکند و اگر همه به حج نروند آن گاه عذاب بر همه نازل میگردد. و نزدیک بهمین معنی و مضمون است آنچه از نبی اکرم نقل شده است که فرمود: اگر نبودند بندگان رکوع کننده و کودکان شیرخوار و چارپایان چرنده هر آینه بر شما عذاب میریخت و فرود میآمد.

جابر بن عبد اللّه از رسول اکرم نقل میکند که آن حضرت فرمود: «خداوند به برکت یک مرد خوب مسلمان، فرزندان آن مرد، و فرزندان فرزندانش، و همه اهل خانه، و حتی خانه های مجاور و همسایگانش را حفظ می کند و نگاه میدارد و تا وقتی آن مرد پاک زنده و در میان آنان است همه از سایه وجود او محفوظاند.

۳- اگر جلوگیری مردم به وسیله خودشان نباشد زمین فاسد میگردد یعنی خود ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۹۸

مردم بعضی جلو فساد بعض دیگر را میگیرند، مثلا- مردمی که سلطان جلو فساد و جنایت آنان را میگیرد و از ترس قدرت مرتکب جرم و جنایت نمیشوند بمراتب بیشتر از آن مردمی هستند که بخاطر وعد و وعید قرآن و خدا از گناه و ارتکاب جرم دست برمیدارند.

«وَ لکِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعالَمِينَ»- ولی خدا صاحب نعمت است بر همه مردم در دین و دنیای ایشان.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۹۹

[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۲ تا ۲۵۳] «۱» ... ص : ۹۵

اشاره

تِلْکَ آیاتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّکَ لَمِنَ

الْمُرْسَلِينَ (۲۵۲) تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ وَ لكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ (۲۵۳)

«۲»

ترجمه: ... ص : ۹۹

این آیات خدا است که ما به حق و راستی بر تو میخوانیم و همانا تو از پیامبرانی.

پیامبران را بعضی بر بعض دیگر برتری و فضیلت دادیم، بعضی از آنها کسی بود که با خدا سخن گفت و بعضی از آنها را درجاتی بالا برد و عیسی بن مریم را حجت ها و معجزات آشکار دادیم و او را به سبب روح القدس نیرو بخشیدیم. اگر خدا میخواست پس از فرستادن پیامبران و معجزات آشکار، مردم با یکدیگر جنگ و خونریزی نمی- کردند ولی آنان، اختلاف پیدا کردند برخی ایمان آورده و بعضی کافر شدند و اگر خدا میخواست با هم جنگ نمیکردند ولی خدا هر چه بخواهد میکند.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۵۲ جزء ۲ سوره ۲

(۲)- سوره بقره آیه ۲۵۳ جزء ۳ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۰۰

بیان آیه ۲۵۲ ... ص : ۱۰۰

لغت: ... ص : ۱۰۰

نتلوها- آن را پشت سر هم میخوانیم از «تلاوت» که گفتن کلمه ایست پس از کلمه دیگر بدون تأخیر و فاصله چون در لغت «تالی» آن چیزیست که بلافاصله دنبال چیز دیگر قرار دارد.

حق- بدرستی و راستی.

تفسیر: ... ص : ۱۰۰

«تِلْكَ»

کلمه تلک اشاره است به آنچه قبلا بیان کرده مانند مردن هزاران نفر از مردم یک دفعه و زنده شدن آنان یک دفعه بسبب دعاء پیامبرشان و داستان پادشاهی طالوت با آنکه مردی بی نام و شهرت بود و بر حسب معمول، مردم بفرمان چنین کسی تن نمیدهند ولی خداوند برای او نشانه هایی قرار داد و باو پادشاهی بخشید. و نیز داستان اصحاب طالوت که با کمی عده و ناتوانی و ضعفی که داشتند در عین حال بر جالوت و لشکریانش با تمام نیرومندی و قدرت که دارا بودند غالب و پیروز شدند.

«آیاتُ اللَّهِ»- نشانه هایی است که بر قدرت خدا دلالت میکند.

«نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ»- ای محمد که بر تو میخوانیم به حق و راستی و بقول بعضی جبرئیل بر تو میخواند و کلمه «بالحق» یعنی به امر و فرمان ما.

«وَ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ»- و تو که این خبرها را میدهی با اینکه خودت شاهد نبوده و با آنها همزمان و معاصر نبوده ای پیامبری، و دلیل پیامبری تو همین اطلاعات تو است که تنها از راه وحی برایت معلوم شده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۰۱

بیان آیه ۲۵۳ ... ص : ۱۰۱

تفسیر: ... ص : ۱۰۱

اشاره

کلمه «تلک» در اول آیه بمعنای آنان و منظور جماعت پیامبران است (که لفظ مفرد مؤنث بآن اطلاق شده).

«تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ»- پیامبران را بعضی بر بعضی دیگر برتری دادیم. فائده بیان این برتری انبیاء بعضی بر بعض دیگر چند چیز است:

۱- کسی به غلط فکر نکند که پیامبران یکسان بوده اند در درجه همانطور که در اصل پیامبری یکسان اند.

۲- برای بیان این مطلب که برتری پیامبر اسلام مانند برتری برخی

از پیامبران گذشته است بر بعض دیگر.

۳- فضیلت و برتری پس از انجام دادن تکلیف و امتثال و فرمانبری است.

برتری ها: ... ص : ۱۰۱

برتری های انبیاء از این قبیل است: با موسی بدون واسطه سخن گفتن، رسول قرار دادن محمد، برای همه مردم از جن و انس.

بعضی گویند که مقصود، برتری هایی است که در آخرت برای پیامبران حاصل میشود بر حسب صدمات و زحماتی که در دنیا از مردم در راه تبلیغ متحمل شدند.

بعضی این فضیلت و برتری را از نظر شرایع و احکام آنها میدانند که بعضی از پیامبران دارای شریعت و قانون بودند و بعضی نبودند.

در تفسیر و بیان «فضلنا» باید گفت برخوردار نمودن بعضی از مردم از مزایا و دادن برتری به آنان ممکن است بدو صورت باشد: ۱- از نظر وجود مصلحت. ۲-

ابتدایی و با خواست و میل خود شخص.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۰۲

کلمه «فضیلت» و تفضیل همیشه در مورد صورت اول بکار میرود و اینکه خداوند بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری داده بدیهی است که روی ایجاب مصالح و تدبیر امور است نه دل بخواه و بدون حساب و مصلحت.

و کلمه «محاباه» در مورد صورت دوم بکار میرود.

«مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللَّهُ» بعضی از اینان کسی است که خدا با او سخن گفت.

«وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ» و درجه و مقام بعضی از آنها را بالا برد. مجاهد میگوید مقصود، حضرت محمد است که خداوند او را بر همه انبیاء برتری داد و باو قرآن داد که بدیگر از انبیاء نداد و این قرآن معجزه ابدی و همیشگی است تا روز قیامت بر خلاف معجزات

دیگر که در زمانی آشکار شد و پایان یافت.

و خداوند محمد را خاتم پیامبران قرار داد و حکمت و مصلحت ایجاب میکند که پیامبر اشرف و افضل را پس از همه برانگیزد و آخرین و کاملترین برنامه های بشری و انسانی را بدست او برای مردم بفرستد.

«وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ» و به عیسی بن مریم دلیلها و حجت های روشن دادیم مانند خوب کردن و شفا بخشیدن کور مادرزاد و مبتلایان به بیماری برص و زنده کردن مردگان و خبر دادن از آنچه مردم میخوردند و آنچه در خانه های خود ذخیره میکردند.

«وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» و او را به سبب روح القدس کمک نمودیم. و قبلا در آیه ۵۸ از این سوره تفسیرش بیان شد.

«وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ» و اگر خدا میخواست کسانی که پس از پیامبران یا بقول «قتاده- ربیع» پس از موسی و عیسی (و ضمیر جمع باعتبار خود آنها و پیروانشان است) بودند با هم جنگ و خونریزی نمیکردند یعنی خداوند میتوانست آنان را به زور به ایمان وادار کند و از کفر بازدارد ولی چون تکلیف با اجبار نیکو و ثمر بخش نیست و پاداش در صورتی صحیح است که کار، از روی اراده و اختیار انجام شده باشد نه از روی اجبار بنا بر این خداوند چنین الزامی ندارد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۰۳

بعضی گویند معنای آیه اینست که خداوند اگر میخواست بآنها فرمان جنگ نمی داد.

«مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ» پس از آنکه حجت و دلیل برای آنان روشن شد زیرا غرض از بعثت انبیاء حاصل

شد به سبب ایمان کسانی که قبل از جنگ ایمان آوردند.

«وَ لكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ» ولی اینان مختلف شدند برخی به سبب لطف و توفیق الهی و حسن اختیار خودشان ایمان آوردند و برخی با اختیار خود کافر شدند.

«وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا»: باز این جمله را تکرار نمود تا تأکیدی باشد که اگر خدا میخواست اینان جنگ نمیکردند.

بعضی از مفسرین میگویند که مقصود از «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ ...» اول خواست خدا نسبت به کافران است که اگر خدا میخواست آنها را الزام و اجبار به ایمان میکرد که دیگر نتوانند مخالفت کنند و تکلیف از آنان برداشته میشد.

و مقصود آیه: «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ ...» دوم خواست خدا نسبت به مؤمنان است که اگر خدا میخواست به مؤمنان فرمان میداد که با کفار جنگ نکنند.

«وَ لكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ» ولی خدا هر آنچه مصلحت و حکمت ایجاب و اقتضا کند بجا می آورد.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۳، ص: ۱۰۴

[سوره البقره (۲): آيات ۲۵۴ تا ۲۵۵] ... ص : ۱۰۴

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فِيهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ وَ الْكافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۵۴) اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِما شاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لا يَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۲۵۵)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۱۰۴

ای کسانی که ایمان آورده اید از آنچه روزی شما کرده ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی بیاید که در آن، معامله و دوستی و شفاعت نباشد و کافران خود، ستمکارانند.

خدا یکتا است که خدایی جز او نیست زنده و پاینده است هرگز او را چرت و یا خواب نمیگیرد هر چه در آسمانها و زمین است از اوست آن کس که به نزد او جز به اشاره اش شفاعت میکند کیست؟ او میداند آنچه پیش رو و آنچه پشت سرشان هست و به چیزی از دانش و علم او احاطه ندارند مگر به آنچه او خواهد. قلمرو او آسمانها و زمین را فرا گرفته و نگهداریش بر او سنگینی نمی کند زیرا او دانا و بزرگ است.

(۱)- سوره بقره آیه ۲۵۴ و ۲۵۵ جزء ۳ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۰۵

بیان آیه ۲۵۴ ... ص : ۱۰۵

شرح لغات: ... ص : ۱۰۵

بیع- فروش و تبدیل کالا به بها در مقابل شراء و خرید، که تبدیل بهاء است به کالا و کلمه «بیعان» بمعنای فروشنده و خریدار است.

خله- دوستی خالص و کلمه «خلل» بمعنای فاصله های بین دو چیز است و «اختلال حال» انحراف حال است بسبب فقر و ناداری و خلیل دوست خالص است و مناسبت با معنای لغوی کلمه اینست که گویا بین دو دوست خالص «اسرار آنها» فاصله است.

تفسیر: ... ص : ۱۰۵

وقتی خداوند داستان امت های گذشته را بیان کرد و ثابت شد رسالت و پیامبری پیامبر اکرم، بدنبال آن مردم را به اطاعت و فرمانبری وادار کرده میفرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْناکُمْ» ای کسانی که محمد را تصدیق کرده اید در وحی و رسالت و آنچه آورده، انفاق کنید از آنچه بشما داده ایم. گویند که مقصود از آن، زکاه واجب است و مانند آن نه صدقات مستحبه چون با تهدید همراه است (از حسن) و باضافه ظاهر امر اقتضای وجوب میکند.

ابن عباس و بلخی میگویند این انفاق شامل صدقات واجب و مستحبّ هر دو می شود و اقوی هم همین است زیرا در آیه قیدی نیامده و امر، عام و مطلق می باشد و در آیه تهدیدی ذکر نشده که قرینه زکاه واجب باشد و آنچه در آخر آیه آمده صرفاً برای بیان عظمت ترس و وحشت روز قیامت و سختی های آن روز است.

«مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّةٌ» قبل آن روزی که (یعنی روز قیامت) نه تجارتی است در آن روز و نه دوستی زیرا همه مردم گناهکار در اثر گناه،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۰۶

دشمنان یکدیگرند و بعضی گویند که در آن روز هر کسی بفکر خود و سرنوشت خودش می باشد و بفکر دیگری نیست و از این جهت دوستی در آن روز نیست و این نظیر آیه کریمه است که میفرماید: «الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» «۱» (در آن روز، دوستان، دشمنان یکدیگرند بجز پرهیزکاران).

«وَ لا شَفاعَةٌ» و در آن روز شفاعت و دستگیری برای غیر مؤمنین مطلقا نیست و اما مؤمنان پس گاهی بعضی از آنها از بعض دیگر دستگیری و شفاعت میکنند و پیامبران نیز از آنان شفاعت می نمایند بمضمون آیات کریمه «وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى «۲»» شفاعت نمیکنند مگر آنکه خدا رضایت دهد. «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ «۳»» (آنکه به نزد او جز باجازه اش شفاعت نکند).

«وَ الْكافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» و کافران ستمکارانند، با اینکه کفر مهم تر و بالاتر از ظلم است علت اینکه خداوند کافران را بعنوان ستمکار وصف میکند دو جهت است:

۱- کافر بسبب کفرش بخود ظلم کرده و خود را برای همیشه در عذاب قرار داده است.

۲- چون قبلا بیان کرد که در روز قیامت برای کفار، معامله و شفاعت و رفاقتی نیست بدنبال آن میگوید این، ظلمی است که خود آنها نسبت به خود نموده اند و کارهایی در دنیا انجام داده اند که سبب محرومیت آنان شد و از ناحیه خدا بآنها ظلم نشده است.

در بیان این مطلب که کافران، ایشانند ستمکاران، نکته ایست که بالاترین درجه ظلم همانست که کافر نسبت به خود انجام داده است و اگر فردی از مؤمنان نسبت به خود و یا دیگری ظلم کند بدرجه ظلم کافر نسبت به

خودش نمیرسد و این نکته از کلمه «هم» استفاده میشود مانند این جمله که میگویند «فلان هو الفقیه» یعنی تنها فقیه فلان مرد است که از دیگران در فقه بالاتر است.

---

(۱)- آیه ۶۷ از سوره زخرف

(۲)- آیه ۲۸ از سوره انبیاء

(۳)- آیه ۲۵۵ از سوره بقره

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۰۷

بیان آیه ۲۵۵ ... ص : ۱۰۷

شرح لغات: ... ص : ۱۰۷

حی: زنده و کسی که قدرت و علم برایش امکان دارد.

قیوم: نگاهدارنده و پاینده اصل آن قیووم بوده است بر وزن «فیعول» اما روی قاعده ادبی که دو حرف واو و یاء اگر در یک جا جمع شوند و اولی ساکن باشد واو به یاء قلب شده و در یاء ادغام میگردد بصورت «قیوم» شده است.

سنه: خواب سبک و بقول ما «چرت».

نوم: خواب عادی و معمولی.

وسع: فرا گرفته و طاقت و توانایی دارد می گویند: «لا یسعک هذا» یعنی توانایی و طاقت آن را نداری.

کرسی: هر پایه و شالوده ای که بر آن اعتماد و تکیه شود.

لا یؤوده: بزحمت و سختی نمیاندازد او را.

علی: بالا است در اقتدار و نفوذ و خداوند عالی متعالی است یعنی قادر قاهر می باشد و هیچ چیز او را ناتوان نمی کند.

عظیم: بزرگ و در اینجا معنایش عظیم الشأن است.

تفسیر: ... ص : ۱۰۷

پس از آنکه خداوند داستان امت های گذشته و اختلاف آنان را با پیامبرانشان در مسئله توحید بیان کرد اینک به بیان توحید می پردازد.

«اللَّهُ»: یعنی کسی که پرستش سزاوار اوست بعلت قدرت و توانایی اش بر اصول نعمت ها و در آغاز سوره فاتحه اقوال مختلف را درباره اصل و معنای کلمه «اللَّه» ذکر کردیم. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۰۸

«لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»: احدی جز او سزاوار پرستش و خدایی نیست.

«الْحَیُّ الْقَیُّومُ»: زنده ای که قائم است به تدبیر خلق از آفرینش ابتدایی مردم و سپس روزی دادن به آنها همانطور که میفرماید: «وَ ما مِنْ «۱» دَابَّهٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَی اللَّهِ رِزْقُها» هیچ جانوری در روی زمین نیست مگر اینکه روزیش با خداست.

این وجه را «قتاده» گفته است.

بعضی

«قیوم» را بمعنای عالم و دانای به امور گرفته اند مثل اینکه میگویند «هذا یقوم بهذا الکتاب» یعنی این شخص به این کتاب عالم و دانا است.

سعید بن جبیر و ضحاک میگویند «قیوم» بمعنای دائم و جاوید است.

«حسن» قیوم را بـاین معنا گرفته او قائم بر هر فردی است که بـدانچه عمل کنـد پاداش دهـد و خود، آگاه و عالم به کردار آنها است.

لفظ «قیوم» با تمام این معانی سازگار است.

«لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ» او را نه چرت و نه خواب سنگین میگیرد بعضی گوینـد یعنی او غافل از مردم نمیگردد و آنهـا را فراموش نمینماید و همانطور که بشخص غافل میگویند تو خوابی یا چرت می زنی و منظور بیان غفلت آنها است.

«لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ» برای اوست سلطنت و تصرف آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است.

«مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» کیست که شفاعت کند نزد او جز به اجازه اش این جمله استفهامی است که معنای انکار و نفی دارد یعنی شفاعت نمیکند در روز قیامت کسی برای دیگری جز به اجازه خدا و امر خدا چون مشرکان می- پنداشتند که بت ها برای آنان شفاعت میکنند. «یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ» میداند آنچه روبرو و آنچه پشت سر ایشان است. در تفسیر و بیان این آیه وجوهی گفته اند:

۱- میداند آنچه در مقابل آنها است یعنی چیزهایی که در دنیا واقع شده و آنچه

---

(۱)- آیه ۶ از سوره هود

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۰۹

پشت سر آنها است یعنی امور آخرت (از: مجاهد، سدی).

۲- میداند غیب مربوط به

گذشته (ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ) و غيب مربوط به آينده (وَ ما خَلْفَهُمْ) (از ابن جريح).

۳- ميداند آنچه هنوز نيامده و نشده و در پيش رو است (ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ) و آنچه گذشته و واقع شده و پشت سر قرار گرفته است (ما خَلْفَهُمْ) (از ضحاك).

«وَ لا يُحِيطُونَ بِشَيْ‌ءٍ مِنْ عِلْمِهِ» به چيزى از دانش او احاطه ندارند. مقصود از كلمه «علم» در اينجا «معلوم» است يعنى به معلومات او احاطه ندارند و احاطه، ادراك و دانستن چيزيست بآن صورت كه در واقع هست.

«إِلَّا بِما شاءَ» مگر آنچه را كه خود او بخواهد كه ديگران بدانند و آنان را آگاه كند.

«وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ» در معناى «كرسى» چند قول است:

۱- علم و آگاهى خدا آسمانها و زمين را فرا گرفته است (از ابن عباس) و از حضرت امام باقر و امام صادق عليهما السلام نيز همين وجه نقل شده است و به دانشمندان كلمه «كرسى ها» گفته شده است زيرا قوام دين و دنيا بدانها بستگى دارد.

۲- كرسى همان عرش است (از حسن).

۳- مراد از «كرسى» پادشاهى و سلطنت و قدرت است همانطور كه ميگويند:

«اجعل لهذا الحائط كرسياً» براى اين ديوار ستونى قرار بده كه كرسى بمعناى ستون استعمال شده است و معناى آيه اينست كه قدرت و عظمت او آسمانها و زمين را فرا گرفته است.

۴- «كرسى» تختى است غير از «عرش» و نقل شده كه از ابى عبد اللّه و نزديك بآن نقل شده از «عطا» كه آسمانها و زمين در مقابل «كرسى» نيست جز چون حلقه اى در يك بيابان و «كرسى» نسبت به عرش نيز مانند حلقه اى است در

بیابان.

«وَ لا یَؤُدُهُ حِفْظُهُما» یعنی بر خداوند حفظ آسمان ها و زمین سنگین و سخت نمی باشد.

«وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ»- او بالاتر است از مانندها و ضدها و مثل ها و از آنچه نشانه نقص و دلیل حدوث است و او توانا است و عظیم الشأن که هیچ چیز او را ناتوان نمیکند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۱۰

و دانایی است که هیچ چیز بر او پوشیده نیست و برای مقدورات و معلومات او نهایت و پایانی نیست.

علی بن ابراهیم از پدرش و او از حسین بن خالد نقل کرده که حضرت رضا (علیه السلام) این آیه را چنین قرائت کرد:

اللّه لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنه و لا نوم له ما فی السماوات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری عالم الغیب و الشهاده الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه ...

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۱۱

[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۶ تا ۲۵۷] ... ص : ۱۱۱

اشاره

لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی لا انْفِصامَ لَها وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۵۶) اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ (۲۵۷)

ترجمه: ... ص : ۱۱۱

اکراه در این دین نیست راه هدایت از گمراهی روشن شد هر کس به طغیانگران (طاغوت) کفر ورزد (یعنی نافرمانی آنان کند) و به خدا ایمان آورد به رشته محکمی دست زده که گسستنی نیست و خدا شنوا و داناست.

خدا یار کسانیست که ایمان آورده اند آنان را از تاریکیها بیرون آورده و بسوی نور می برد و کسانی که کافر شدند یارانشان شیطان و طغیانگران اند که آنها را از عالم نور به ظلمات و تاریکیها می برند اینان اهل آتش و در آن برای همیشه خواهند بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۱۲

بیان آیه ۲۵۶ ... ص : ۱۱۲

شرح لغات: ... ص : ۱۱۲

رشد- بمعنای هدایت و راه صحیح در مقابل «غی» که گمراهی و ضلالت است.

طاغوت- طغیانگری یا طغیانگر و از «طغیان» گرفته شده است که در مورد مفرد و جمع یکسان بکار میرود و همین جهت را دلیل مصدر بودن آن دانسته اند «۱». جمع طاغوت، طواغیت، طواغت و طواغ آمده است.

عروه- ریسمان از نظر ارتباط و بستگی که بدان حاصل میشود و «عرته الحمی» یعنی تب بآن عارض شد و اصل در این کلمه همان «تعلق» است.

وثقی- مؤنث «اوثق» بمعنای محکم.

انفصام- بمعنای انقطاع و جدایی و بریدن.

شأن نزول: ... ص : ۱۱۲

میگویند آیه درباره مردی از انصار نازل شد که دارای غلامی سیاه رنگ بنام

---

(۱)- کلمه «طاغوت» در قرآن کریم در هشت مورد آمده است که در برخی موارد، ضمیر جمع بآن برگشته است مانند همین آیه یخرجونهم ... و در بعضی موارد ضمیر مؤنث که ظاهر در جماعت است مانند آیه ۱۹ از سوره زمر: الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوها (کسانی که دوری میکنند از طاغوت که پرستش کنند آن را) و در بعضی ضمیر مفرد برگشته مانند آیه ۵۹ از سوره نساء «... يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» (میخواهند محاکمه به طاغوت برند در حالی که فرمان یافته بودند که بدان کافر شوند).

و گاهی ضمیر «هؤلاء» بآن برگشته مانند این آیه «... يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» ایمان به بت و طاغوت آورده و میگویند درباره کافران که اینان از مؤمنین هدایت یافته ترند، در هر موردی از قرآن کلمه طاغوت مناسب با معنایی است و مناسب با این آیه: بت ها، دعوت کننده گان

به شرک یا شیطان میباشد.

مترجم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۱۳

«صبیح» بود و این مرد غلامش را به پذیرفتن اسلام مجبور میکرد (از مجاهد). سدی میگوید: این آیه درباره مردی از انصار که نامش «ابا الحصین» بود نازل گشت و این مرد دو پسر داشت و تجار شام به مدینه آمدند و روغن آورده بودند وقتی خواستند از مدینه بازگردند دو پسر ابی الحصین نزد آنها رفتند و آنها این دو پسر را بکیش خود که نصرانیت بود دعوت و تبلیغ کردند و هر دو پسر، نصرانی شدند و بشام رفتند خبر به پدر آنها رسید و او رسول اکرم را در جریان گذاشت پس این آیه نازل شد و رسول اکرم فرمود: «خداوند آن دو پسر را دور کناد که آنان اول دسته ای هستند که پس از هدایت باسلام، کافر شدند» ابو الحصین از اینکه پیامبر اکرم بدنبال آنها نفرستاد ناراحت شد تا این آیه نازل شد:

«فَلا- وَ رَبِّکَ لا- یُؤْمِنُونَ- الا-یه» (نه، قسم بخدای تو که اینان ایمان نمی آورند) و این حکم قبل از آن بود که پیامبر مأمور به جنگ و قتال با اهل کتاب شود ولی این حکم نسخ شد و آیات براءه دستور جنگ با مشرکان را برسول اکرم داد و همچنین ابن مسعود و ابن زید میگویند که آیه قتال و وجوب جهاد این آیه را نسخ کرد، ولی بعقیده دیگران آیه نسخ نشده است بعضی میگویند: زنی از انصار بچه اش نمیماند و پس از بدنیا آمدن میمرد این زن کودکان یهودی را شیر میداد پس از آنکه اسلام آمد در میان یهودیان جمعیتی از

انصار بودند و وقتی یهودیان بنی النضیر کوچ کردند در آنها جمعی از انصار بود مردم گفتند یا رسول اللَّه پدران ما و برادران ما با ایناند پس این آیه کریمه نازل شد و حضرت فرمود خویشاوندان و دوستانتان را مخیر کنید اگر خواستند شما را انتخاب کنند پس بمانند و اگر یهودیان را انتخاب کردند پس باید بروند.

تفسیر: ... ص : ۱۱۳

پس از آنکه اختلاف امت ها را قرآن بیان کرد و اینکه اگر خدا میخواست به جبر و قهر آنها را وادار به پیروی از دین میکرد و سپس دین توحید و حق را بیان داشت در این آیات میفرماید: حق، واضح و آشکار شد و مردم، آزادند و اکراه و الزام در دین نیست.

«لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ» در اینکه این آیه درباره چه دسته ای است ۵ قول است: ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۱۴

۱- درباره اهل کتاب فقط که از آنها «جزیه» گرفته میشد (از: حسن، قتاده و ضحاک) ۲- درباره همه کفار ولی پس از آن با آیه قتال نسخ شد (از سدی) ۳- مراد اینست که اگر کسی پس از جنگ وارد اسلام شد نگوئید که به اکراه، اسلام را پذیرفته است زیرا پس از جنگ وقتی به میل و رضای خودش مسلمان شد اسلامش درست است و او مجبور نبوده است (از: زجاج) ۴- این آیه درباره دسته ای معین از انصار نازل شد همانطور که از ابن عباس نقل کردیم.

۵- هدف، دسته مخصوصی نیست بلکه بطور کلی معنای آیه اینست که در دین که یک مسئله اعتقادی و قلبی است، اکراه و اجبار نمیباشد و بنده، آزاد و

مخیر است و اگر کسی را به گفتن شهادتین مجبور نمایند و او هم بگوید این گفتن، دین نیست و متقابلا کسی را مجبور کنند و کلمه کفر آمیز بگوید، کافر نخواهد بود زیرا ایمان و کفر مربوط بزبان نیست و به قلب و باطن بستگی دارد و مقصود از دین هم همان دین معروف یعنی اسلام است یعنی دینی که خدا، آن را برگزیده است.

«قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ» ایمان از کفر و حق از باطل بوسیله دلیل ها و آیات زیاد که دلالت عقلی و نقلی دارند و نیز به سبب معجزات که بدست رسول اکرم آشکار شد واضح و روشن گردید.

«فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ» در معنای «طاغوت» ۵ قول است:

۱- شیطان: از مجاهد، قتاده و از حضرت صادق علیه السلام نیز روایت شده است.

۲- کاهن: از سعید بن جبیر.

۳- ساحر: از ابی العالیه.

۴- طغیانگران از جن و انس.

۵- بت ها و بر آنچه غیر از خدا مورد پرستش و عبادت قرار گیرد.

خلاصه و جامع همه این معانی اینکه هر کس کافر شود به آنچه مخالف امر و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۱۵

فرمان خداست.

«وَ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ» و خدا را و آنچه پیامبرانش آورده اند تصدیق کند.

«فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی » به ریسمان محکم دست زده و از دین برای خود چنان گره ای زده که هیچ شک و شبهه ای آن را از هم باز نمیکند.

مجاهد میگوید: این رشته محکم همان ایمان به خدا و پیامبر اوست که از باب تشبیه یک حقیقت غیر قابل حس به امر محسوس آمده است.

«لَا انْفِصامَ لَها» انقطاع و بریدن برایش نیست.

«وَ

اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» خدا نسبت به گفته های شما شنوا و نسبت به باطن و آنچه در درون دارید آگاه میباشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۱۶

بیان آیه ۲۵۷ ... ص : ۱۱۶

شرح لغات: ... ص : ۱۱۶

ولی: نزدیک بلافاصله و کسی که اولی و احق و سزاوارتر از دیگران است در اداره امور شخص کلمه «والی» بمعنای حاکم از این باب است که امور جمعیت را اداره میکند و به صاحب بنده «مولی» میگویند باین مناسبت که به کار او میرسد و نیز به بنده مولی میگویند زیرا اطاعت ما فوق کرده و بکارهای او میرسد و فرمان می برد و استیلاء بر چیزی، تسلط بر آن و از همین باب است.

و اینکه خداوند «ولی» مؤمنان است روی سه جهت می باشد:

۱- برای آنها دلیل و حجت آورده تا هدایت شوند مانند مضمون این آیه:

«وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً» کسانی که هدایت یافته اند خدا زیاد میکند آنان را در هدایت و روشنی.

۲- خدا ولی مؤمنین است در کمک دادن به آنها برای پیروزی بر دشمنان و غلبه دین آنها بر دین مخالفان.

۳- خدا ولی آنها است که عهده دار دادن پاداش بر نیکوکاران می باشد.

تفسیر: ... ص : ۱۱۶

اشاره

پس از آنکه خداوند دو دسته مؤمنین و کفار را بیان کرد در اینجا «ولی» و کمک هر کدام را ذکر میکند.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»: یعنی خدا یار و کمک مؤمنان است در آنچه نیاز دارند و در آنچه صلاح و مصلحت ایشان است در امور مربوط به دین و دنیا و آخرتشان.

«يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ» خداوند ایشان را از تاریکیهای کفر ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۱۷

و گمراهی به نور هدایت بیرون میآورد و همانطور که تاریکی مانع دیدن اشیاء است کفر، هم جلو درک حقایق را میگیرد و چون خداوند مؤمنان را هدایت و دلیل ها و حجت ها برای آنان اقامه

نموده است پس آنان را از تاریکیها بنور بیرون آورده است و بـدیهی است که اگر هـدایت و تشویق ها و تهدیدهای الهی نبود مردم از کفر به ایمان- درنمی آمدنـد همانطور که اگر کسـی را بـداخل شـدن شـهری تشویق کنیم و آن قـدر باو بگوئیم تا او داخل گردد صحیح است که بگوئیم: ما فلان شخص را به آن شهر وارد نموده و از جایی که بود بیرون آوردیم.

«وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيـاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» و کسانی که کفر ورزیدنـد دوسـتان و یارانشان و آنکه عهـده دار امور آنان است طاغوت می باشد و کلمه طاغوت در اینجا مفرد ولی بمعنای جمع است و مراد از آن بقول ابن عباس، «شـیطان» و بقول مقاتل «رؤساء و رهبران گمراهی» می باشد.

«يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُماتِ» آنان را از نور ایمان و اطاعت و هدایت بسوی تاریکیهای کفر و معصـیت و گمراهی خارج مینمایند.

و چون «طـاغوت» ها (هر چه اراده شود از آن) سـبب گمراهی این دسـته از مردم بوده و آنان را دعوت و تشویق به گناه و کفر کرده و گناهان را در نظرشان جلوه داده اند از این جهت بیرون آمدن آنها از نور به تاریکی به طاغوت نسبت داده شده است.

دفع توهم: ... ص : ۱۱۷

بعضـی پنداشـته انـد که چون خداونـد بیرون آمدن مؤمنان را از تاریکی به نور، به خودش نسبت داده است پس ایمان، کار و فعل خداست.

ولی اضافه و نسـبت دادن بیرون آمـدن کفار از نور به تاریکی به «طاغوت» این پنـدار و توهم را دفع و باطل میکند زیرا مسـلماً کفر، فعل طاغوت نیست و بعقیده اینان ایمان و کفر هر دو فعل خداست باضافه اگر ایمان فعل خدا

باشد که اینان پنداشته اند نباید خداوند ناصر و کمک مؤمنان و رسوا و خوار کننده کفار باشد زیرا وقتی ایمان و کفر هر دو فعل خدا باشد پس مردم، تقصیر و گناه یا فضیلت و برتری ندارند و فرقی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۱۸

بین آنها از نظر خودشان نخواهد بود.

اشکال آیه میگوید طاغوت، کفار را از نور بیرون میآورد در حالی که کفار، از اول داخل در نور نبوده اند.

پاسخ در پاسخ از این اشکال دو وجه گفته شده است:

۱- این جمله مانند اینست که میگویند: پدرم مرا از ارث برندگان بیرون کرد با اینکه مانع از داخل شدن او شده است یا در داستان یوسف میفرماید:

«إِنِّی تَرَکْتُ مِلَّهَ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (من رها کردم آئین مردمی را که به خدا ایمان نیاورده اند) در حالی که یوسف از آغاز داخل در آن جمعیت نبوده است.

۲- این آیه مربوط بآن دسته از کفار است که قبلا مسلمان بودند و سپس مرتد شدند (از مجاهد) و وجه اول بهتر است.

«أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ» اینان اهل آتش و برای همیشه در آن خواهند بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۱۹

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۸] ... ص : ۱۱۹

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبْراهِیمَ فِی رَبِّهِ أَنْ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ قالَ أَنَا أُحْیِی وَ أُمِیتُ قالَ إِبْراهِیمُ فَإِنَّ اللَّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ (۲۵۸)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۱۱۹

آیا ندیدی (نشنیدی) آن کسی را که درباره پروردگارش که باو پادشاهی داده بود با ابراهیم محاجه و جدل میکرد ابراهیم گفت خدای من آنست که زنده میکند و میمیراند او گفت: من زنده میکنم و میمیرانم. ابراهیم گفت خدای یکتا، خورشید را از مشرق میآورد و تو از مغرب بیاور آن شخص که کافر شده بود مبهوت و عاجز شد و خدا ستمکاران را هدایت نمیکند.

(۱)- سوره بقره آيه ۲۵۸ جزء ۳ سوره ۲

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۳، ص: ۱۲۰

بيان آيه ۲۵۸ ... ص : ۱۲۰

شرح لغات: ... ص : ۱۲۰

بهت- مبهوت و متحير شد و بهت همان حيرت و سرگردانى است در برابر دليل.

تفسير: ... ص : ۱۲۰

وقتى خداونـد بيـان كرد كه اوست ولى مؤمنـان و براى كافران جز طاغوت ياورى نيست اينك براى تسليت خاطر رسول اكرم داستان ابراهيم و نمرود را بيان ميكند.

«أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْراهِيمَ» آيا علم و آگاهى و ديد تو نرسيده به آن كسى كه با ابراهيم سر ستيز و جدل داشت كه همان «نمرود» بن كنعان بود و او اول كسى بود كه ادعاى خدايى كرد (از مجاهد و بعضى ديگر).

بـا اينكه نمرود بـا ابراهيم جـدل ميكرد ولى كلمه (محاجه) اسـتعمال شـده است از اين جهت كه نمرود تصور ميكرد او دليل و حجت ميآورد.

اين احتجاج يا جدل در وقت شكستن بت ها و قبل از انداختن ابراهيم در آتش صورت گرفته است (از مقاتل).

و بعضـى ميگويند پس از به آتش انداختن ابراهيم و سـرد و سالم شدن آن براى ابراهيم بوده است و از امام صادق عليه السـلام اين قول نقل شده است.

«فِي رَبِّهِ» يعنى درباره پروردگار ابراهيم كه او را به توحيد و عبادت دعوت ميكرد.

«أَنْ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ» ضـمير (اتاه) برميگردد بآن كسـى كه با ابراهيم محاجه ميكرد كه خـدا باو سـلطنت و نعمت دنيا و وسـعت مال داده بود و همين ها او را مغرور كرده و به محاجه با ابراهيم واداشته بود (از حسن و جبائى).

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۳، ص: ۱۲۱

ملك بمعناى سـلطنت و قدرت، جائز است كه خداوند بهر كس بدهد و اما ملك، يعنى مالك بودن امر و نهى و فرمان و تدبير

مردم و

لازم بودن اطاعت مردم از او این مقامی است که خداوند فقط بکسانی میدهد که بداند دعوت به نیکی و تقوی میکنند نه کسانی که به کفر و فساد مردم را وامیدارند و چون خداوند، عالم به غیب و ضمائر است این مقام را بکسی نمیدهد که میداند راهش باطل و در صدد اضلال است. ابو القاسم بلخی ضمیر «هاء» در: «اتاه الملك» را به ابراهیم برگردانده است که معنایش اینست خدا بابراهیم سلطنت و قدرت داده بود و در پاسخ این سؤال که کجا ابراهیم سلطنت داشت در حالی که زندان کردن و آزادی بدست نمرود بود؟ باید گفت ابراهیم بحق، مالك این امور بوده اما نمرود آن را بزور و جبر در دست داشت نه با ولایت شرعی صحیح.

«إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ»: در این کلام، حذفی شده است که نمرود باو گفت: خدای تو کیست؟ ابراهیم گفت خدای من کسی است که زنده میکند و میمیراند.

علت اینکه اول، زندگی را نام برده (یحیی) اینست که زندگی، اولین نعمت خداست که به مردم ارزانی داشته است و پس از آن میمیراند مردم را و میراندن مردم نیز جز از قدرت الهی ساخته نیست زیرا خارج نمودن روح بدون آنکه نقص و جراحتی در بدن پدید آید منحصراً در قدرت خدا است.

«قالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ» نمرود گفت: این من هستم که زنده میکنم یعنی کسانی را که باید اعدام شوند از زندان رهایی می بخشم و میمیرانم یعنی هر زنده ای را که بخواهم میکشم.

این سخن نمرود روی جهل و دوری او از واقع بود زیرا او فقط به لفظ

تکیه کرده بود نه معنا و زنده کردن و میراندن مردم بصورت ابتدایی و اختراعی فقط و فقط در انحصار قدرت خدا است.

«قالَ إِبْراهِیمُ فَإِنَّ اللَّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ» ابراهیم گفت خدا خورشید را از مغرب میآورد و تو آن را از مغرب بیاور

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۲۲

علت انتقال ابراهیم از دلیل اول باین دلیل دو چیز است:

۱- پس از پایان دلیل اول برای تحکیم مطلب، دلیل دیگری می آورد مانند هر حکیم و محقق که برای اثبات یک مطلب چند دلیل ذکر میکند بنا بر این وجه، انتقال نیست.

۲- بدنبال استدلال اول که نمرود گفت من زنده میکنم و میمیرانم، ابراهیم میخواهد اثبات کند باطل بودن این ادعای او را، به اینکه آن کس که مرده زنده میکند میتواند خورشید را از مشرق بیاورد یعنی خدای عالم، اینک که تو می گویی این من هستم که مرده زنده میکنم پس خورشید را از مغرب بیاور و اگر ابراهیم غیر از این راه را می پیمود و با او وارد این بحث میشد که اصولا محال است غیر خدا کسی مرده را زنده کند شاید برای بسیاری از کسانی که در مجلس بودند مطلب مشتبه میشد و هدف انبیاء بیان حقایق و روشن کردن امور است از هر راه که امکان داشته باشد و آنها برای جدل و پیروزی بر دشمن مبعوث نشده بودند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که ابراهیم به نمرود گفت اگر راست می گویی، آن کسی را که کشته ای زنده کن و پس از آن، باو گفت خدا خورشید را از

مشرق می آورد و تو آن را از مغرب بیاور.

«فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ»: نمرود که کافر شده بود متحیر و سرگردان گشت و دیگر بیانی و دلیلی نداشت که بگوید. سؤال:

ممکن بود نمرود متقابلا همین درخواست را از ابراهیم بنماید که تو بگو، خدایت خورشید را از مغرب بیاورد، پس چرا چنین درخواستی نکرد؟

پاسخ:

دو جواب برای این سؤال گفته اند: ۱- نمرود وقتی آن همه آیات و نشانه های قدرت الهی در حرکات ابراهیم دید ترسید که اگر درخواستی کند فوری ابراهیم آن را نیز عملی کند و نمرود بیش از پیش رسوا شود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۲۳

۲- خداوند آن چنان نمرود را در برابر عظمت ابراهیم خوار و سبک و کوچک کرد که دیگر نتوانست سخنی بگوید و سؤالی نماید.

«وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ»- خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمیکند به اینکه آنان را در کارها و خواست های فاسد خود کمک نمینماید.

بعضی گویند معنی آیه اینست که خداوند آنها را در محاجه با انبیاء و اولیاء کمک و یاری نمیکند آن چنان که خود انبیاء و پیامبران را کمک میکند.

بعقیده بعضی دیگر، معنای «لا یهدی» اینست که خداوند آنها را از لطف و تأیید و توفیق خود بهره مند نمیسازد وقتی بداند که بحال آنان دیگر سودی ندارد.

بعضی هم «لا یهدی» را بمعنای اینکه: خدا آنها را به بهشت راهنمایی و هدایت نمیکند گرفته اند.

این آیه با آیه: «وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْناهُمْ» یعنی و اما ثمود را پس هدایت کردیم منافات ندارد. زیرا ما قبلا معانی هدایت و صورت ها و اقسام آن را در ذیل آیه کریمه «یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً وَ

يَهْدِي بِهِ كَثِيراً» بيان كرديم.

و گفتيم كه بعضى از صورت هاى هدايت عام است و شامل همه مكلفين و بعضى مخصوص مؤمنان است.

ضمناً از اين آيه استفاده ميشود كه معارف و عقائد، ضرورى و بديهى نيستند زيرا اگر چنين بودند نياز به استدلال و احتجاج در اثبات صانع نبود و نيز از اين آيه ميتوان استفاده كرد كه تقليد و پيروى كوركورانه غلط، و دنبال استدلال رفتن صحيح و نيكو است.

استفاده سوم ما از آيه اينست كه خدا را از راه افعال و آثارش كه از غير خدا ساخته نيست شناخته ايم.

در تفسير ابن عباس چنين آمده است: خداوند بر نمرود پشه اى را مسلط كرد روى لب نمرود نشست و گزيد نمرود خواست با دست پشه را دور كند پشه به بينى نمرود رفت و از آنجا به مغزش رسيد و چهل شب او را عذاب و آزار ميداد تا هلاك شد.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۳، ص: ۱۲۴

[سوره البقره (۲): آيه ۲۵۹] ... ص : ۱۲۴

اشاره

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها قالَ أَنَّى يُحْيِي هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ كَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عامٍ فَانْظُرْ إِلى طَعامِكَ وَ شَرابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلى حِمارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظامِ كَيْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَكْسُوها لَحْماً فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ (۲۵۹)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۱۲۴

يا مانند آن كسى كه بدهكده اى گذشت كه با وجود بناها كه داشت خالى بود و گفت: خدا چگونه مردم اين دهكده را زنده ميكند خدا او را صد سال ميراند آن گاه زنده اش كرد و گفت چه مدت بوده اى گفت يك روز يا قسمتى از روز بوده ام. گفت بلكه صد سال بوده اى! به خوردنى و آشاميدنى خود بنگر كه دگرگون نشده و الاغ خود را نيز بنگر و ما تو را آيت و نشانه اى براى مردم قرار ميدهيم.

استخوانها را بنگر، كه چگونه پخش ميكنيم يا از جايش بلند ميكنيم و سپس آن را بگوشت مى پوشانيم وقتى بر او روشن و آشكار شد گفت ميدانم كه خدا بر هر چيز توانا است.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۵۹ جزء ۳ سوره ۲

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۳، ص: ۱۲۵

بيان آيه ۲۵۹ ... ص : ۱۲۵

شرح لغات: ... ص : ۱۲۵

خاويه: خالى، از خواء بمعناى خلاء و بمعناى فرجه و فاصله دو چيز و به خانه اى كه اهلش هلاك شده و خالى از آنها شده باشد «خاويه» گويند و نيز به گرسنگى از آن جهت كه معده خالى از غذاست «خوى» گفته اند.

عروش جمع «عرش» بمعناى بناء و ساختمان بلند «وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها» بعضى ميگويند يعنى ديوارها بدون سقف مانده بود. و به تخت نيز «عرش» ميگويند از نظر بلندى آن و به سقف خانه نيز «عرش البيت» گفته اند.

قريه: آبادى- و اصل اين كلمه بمعناى جمع و اجتماع است و به ده و آبادى باعتبار اينكه مردم در آن جمع اند «قريه» گفته شده است.

انى يحيى: از كجا و چگونه زنده مى كند.

عام: سال و جمع آن «اعوام» است و اصل «عوم» بمعناى شنا است.

لبث: مكث

کردم و «لبث» بمعنای مکث است.

حمار: الاغ، چه وحشی و چه اهلی و اصل آن از «حمزه» بمعنای سرخی است.

«ننشزها» با نقطه و بی نقطه خوانده شده است بدون نقطه از «نشر» بمعنای پراکندگی و پخش یعنی چگونه آن را پخش و پراکنده میکنیم و با نقطه از «نشز» بمعنای زمین مرتفع و بلند و معنایش اینست که چگونه آن برداشته و بلند می کنیم.

تفسیر: ... ص : ۱۲۵

«أَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیَهٍ»

(یا مانند آن کسی که) یعنی ای رسول ما اگر خواستی به داستان کسی که با نمرود به احتجاج پرداخت و اگر خواستی بر قصه مردی که بر آن

دهکده گذشت بنگر.

میگویند آن کسی که از دهکده گذشت همان «عزیر» بود (از قتاده و عکرمه و سدی) و همین مطلب از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است.

بعضی گویند آن مرد «ارمیا» بوده است (از وهب) و نیز از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است. ابن اسحاق معتقد است که «خضر» بوده است.

قریه ای که از آن گذشت بعقیده «وهب و قتاده و ربیع» «بیت المقدس» و بعقیده ضحاک «ارض مقدسه» و بنظر «ابن زید» همان دهی که در آیه پیش گفته شد که هزاران نفر از ترس مرگ از آن خارج شدند، می باشد.

«وَ هِیَ خاوِیَهٌ عَلی عُرُوشِها» و آن خالی بود و ابن عباس و ربیع و ضحاک میگویند یعنی و آن خراب شده بود و بعضی آن را این چنین معنا کرده اند که آن ساقط شده بود.

«قالَ أَنَّی یُحْیِی هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها» یعنی چگونه خدا بار دیگر این ده را پس

از ویرانی آباد میکند یا چگونه خدا مردم این ده را پس از نابودی، زنده میکند که در این صورت مقصود از «قریه» مردم قریه می باشد مانند «وَ سْئَلِ الْقَرْیَهَ» (بپرس از اهل ده) این شخص هر که بود هدفش انکار و یا تعجب یا تردید و شک نبوده بلکه او دوست میداشت که خداوند مرده زنده کردن را باو نشان دهد تا برای او این مسئله بصورت شهود و یقین درآید علاوه بر علم استدلالی که برایش حاصل شده بود زیرا ممکن است گاهی شبهه بر علم استدلالی راه پیدا کند.

«فَأَماتَهُ اللَّهُ مِائَهَ عامٍ» خداوند او را صد سال میراند «ثُمَّ بَعَثَهُ» سپس او را زنده کرد «قالَ کَمْ لَبِثْتَ» گفت چند سال بودی؟ در تعیین این گوینده اقوالی است.

۱- ندایی از آسمان بسوی او آمد و او شنید.

۲- پیامبری باو این چنین گفت ۳- فرشته ای باو گفت ۴- بعضی از پیر مردان که شاهد جریان بودند و مرگ و زنده شدن او را دیدند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۲۷

گفتند «قالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ» (گفت یک روز یا بعضی از روز بودم) چون خداوند او را در آغاز و ابتداء روز میراند و پس از صد سال در آخر روز زنده اش کرد لذا در پاسخ سؤال او گفت یک روز بودم ولی در همین اثناء او دید هنوز کمی از روز مانده و خورشید هنوز غروب نکرده است لذا گفت یا مقداری از روز.

«بَلْ لَبِثْتَ مِائَهَ عامٍ» بلکه در همین جا صد سال ماندی.

«فَانْظُرْ إِلی طَعامِکَ وَ شَرابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهْ» به خوراکی و آشامیدنی

خود بنگر که گذشت زمان آن را تغییر نداده و دگرگون نساخته است.

و علت اینکه ضمیر مفرد آورده، اینست که مقصود، جنس خوراکی و نوشیدنی است یعنی نگاه کن به خوراکی و نوشیدنی که ترک کردی که هیچ تغییر نکرده است و بعضی ضمیر را به «شراب» که اخیراً گفته شده برگردانیده اند.

میگویند توشه این مرد و آنچه همراه داشت عبارت بود از افشره، انجیر و انگور که هر سه در مدت کم تغییر پذیرند ولی دید افشره و آب انگور شیره شده و انجیر و انگور گویا که الان چیده شده اند.

«وَ انْظُرْ إِلى حِمارِكَ» و به الاغت نگاه کن که چگونه اجزاء و اعضایش پراکنده و استخوانهایش پخش شده است ببین خداوند چگونه زنده اش میکند و علت اینکه این وضع را برای الاغ پیش آورد این بود که آن مرد بداند که مدت طولانی و درازی او مرده بوده است.

«وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ» اینکه درخواست تو را اجابت کردیم و برایت این وضع را پدید آوردیم برای این بود که تو را نشانه و دلیل برای مردم قرار دهیم تا مسئله زنده شدن مردگان و معاد روشن و ثابت شود.

«وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظامِ كَيْفَ نُنْشِزُها» نگاه کن به استخوانها چگونه آنها را از جا و مکانشان بلند کرده و به جاهای خودشان در بدن قرار میدهیم و هر کدام را با دیگر اعضاء ترکیب می نمائیم.

«ثُمَّ نَكْسُوها لَحْماً» و سپس روی آن را گوشت می پوشانیم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۲۸

مقصود از این استخوانها بعقیده «سدی» همان استخوانهای الاغش بود ولی بعقیده ضحاک و قتاده و ربیع مقصود

استخوانهای خودش بود بنا بر این معنا میگویند خداوند اولین عضوی را که از او زنده کرد چشمانش بود که با آنها میدید استخوانهای پوسیده و پراکنده اش گرد هم آمده و گوشتی که قبلا درندگان خورده بودند بار دیگر بر روی استخوانها پوشیده شد تا بدنش بصورت کامل درآمد و برخاست و الاغش نیز بصورت اول درآمد.

«فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ» وقتی روشن شد و دانست که او صد سال مرده بود. و او از دو راه بمرگ صد ساله اش آگاه شد:

۱- از دیدن الاغش که بکلی پوسیده شده بود و خبر دادن خدا به اینکه او مرده بود و نشاندادن زنده کردن و امثال آن.

۲- او وقتی به وطنش بازگشت و دید همه چیز دگرگون شده است مثلا دید نوه هایش پیر شده اند در حالی که او پدران آنها را در حال جوانی گذاشته و رفته بود.

از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که «عزیر» وقتی از عائله اش خارج شد همسرش آبستن بود و خود او در سن پنجاه سالگی بود تا خدا او را صد سال میراند و زنده کرد پس برگشت بسوی اهلش بهمان سن پنجاه سالگی در حالی که پسرش به سن صد سالگی رسیده بود و پسرش پنجاه سال از خودش بزرگتر بود! و این از آیات خدا بود گویند وقتی عزیر بازگشت دید بخت النصر نسخه های تورات را سوزانده است او بار دیگر مطالب تورات را که حفظ داشت گفت و نوشتند.

مردی از آن میان گفت پدرم مرا خبر داد از پدرش که نسخه تورات در باغ انگور او دفن شده است و اگر شما آن باغ را بمن نشان

دهید من آن نسخه را میتوانم بیرون بیاورم و بتورات اصلی دست پیدا کنیم باو جای آن باغ را نشان دادند و آن نسخه را بیرون آوردند وقتی با آنچه عزیر گفته و نوشته بودند تطبیق کردند دیدند حتی یک کلمه و یک حرف هم اختلاف ندارد این بود که گفتند عزیر پسر خداست که خداوند تورات را در قلب او قرار داده است. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۲۹

«قالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ» آن کسی که از ده میگذشت گفت یقین دارم که خداوند بر همه چیز توانا است و آنچه گفتم روی شک و تردید نبود. و بعضی «اعلم» خوانده و آن را امر و بمعنای «بدان» گرفته اند. یا ممکن است این سخن را هنگامی بزبان راند که این جریان برایش پیش آمد و با چشم زنده شدن مرده را دید و یقین و علم پس از استدلال پیدا کرد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۳۰

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۰] ... ص : ۱۳۰

اشاره

وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی قالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیاً وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۲۶۰)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۱۳۰

هنگامی که ابراهیم گفت پروردگارا بمن نشان ده که مردگان را چگونه زنده میکنی گفت مگر باور نداری گفت آری ولی تا قلبم آرام گیرد و اطمینان یابد گفت چهار پرنده بگیر و گوشت آنها را قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز) آن گاه هر قسمتی از آن را بر سر کوهی بگذار و سپس آنها را بخوان تا سوی تو دوان و شتابان آیند و بدان که خدا عزیز و دانا است.

---

(۱)- آیه ۲۶۰ سوره بقره جزء ۳ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۳۱

بیان آیه ۲۶۰ ... ص : ۱۳۱

شرح لغات: ... ص : ۱۳۱

لیطمئن: تا آرام گیرد مصدر «اطمینان» و «اطمأن الیه» یعنی به او اعتماد نمود.

طیر: پرنده اصل این فعل در مورد سبکی چیزی است در هوا ولی بعداً در هر سرعت بکار میرود مانند کلمه «پرواز» در فارسی.

جزءاً: پاره ای- بعض از چیزی، و فرق کلمه «جزء» با کلمه «سهم» اینست که سهم بآن قسمت از کل میگویند که کل قابل تقسیم بآن است مانند عدد ۲ نسبت به عدد ۱۰ ولی کلمه جزء اعم از آنست و بآن عددی هم که کل قابل تقسیم بآن نیست «جزء» گفته میشود مانند عدد ۳ نسبت به عدد ۱۰.

تفسیر: ... ص : ۱۳۱

در این آیات خداوند آنچه را که بابراهیم عیاناً نشان داد از زنده کردن مردگان بیان میکند.

«وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی » در اینکه چه چیز ابراهیم را باین سؤال واداشت که عرض کند پروردگارا بمن نشان ده که چگونه مرده را زنده میکنی وجوهی گفته اند:

۱- حسن، ضحاک و قتاده میگویند: سبب این سؤال این بود که ابراهیم مرداری را دید که درندگان آن پاره پاره کرده و حیوانات هوایی و دریایی آن را میخورند عرض کرد پروردگارا من میدانم که تو همه آنها را از شکم درندگان و پرندگان و جانوران دریایی جمع خواهی کرد ولی بمن نشان بده چگونگی آن را، تا علنی ببینم. و از حضرت امام صادق علیه السلام اینوجه روایت شده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۳۲

۲- از ابن عباس، سعید بن جبیر و سدی روایت شده که فرشته ای به ابراهیم بشارت داده بود که خداوند تو را بعنوان «خلیل» خود برگزیده است و دعای تو

را مستجاب و مرده را بدعای تو زنده میکند.

از این جهت ابراهیم از خدا درخواست زنده کردن مردگان کرد که اطمینان کند او این مقام را پیدا کرده که دعایش مستجاب میشود و «خلیل خدا» شده است.

۳- در احتجاج ابراهیم با نمرود که او گفت من زنده می کنم و میمیرانم محبوسین را آزاد و مجرمان را نابود می کنم. ابراهیم گفت این، زنده کردن نیست در همین وقت ابراهیم از خدا خواست که خدایا، نشان بده چگونه مرده زنده میکنی تا نمرود بداند.

روایت شده که نمرود ابراهیم را تهدید به کشتن کرده بود اگر خداوند مرده زنده نکند بطوری که نمرود ببیند و از همین جهت ابراهیم گفت «لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي» یعنی تا دلم آرام بگیرد و مطمئن شوم که نمرود مرا نخواهد کشت. اینوجه را محمد بن اسحاق بن یسار گفته است.

۴- او دوست داشت که این مطلب را از راه عیان و شهود ببیند و بآن یقین پیدا کند پس از آنکه از راه استدلال فهمیده و بآن علم حاصل کرده بود و اینوجه از وجوه دیگر اقوی است.

«قالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ»- الف در أ و لم ... برای استفهام و پرسش است یعنی آیا ایمان نیاورده ای و مقصود از آن، اثبات مطلب است که قطعاً تو ایمان آورده ای پس چرا چنین سؤالی میکنی؟

خاصیت این «الف» اینست که اگر به جمله «منفی» داخل شود مثل این آیه منظور، اثبات و اگر بر جمله «مثبت» داخل گردد منظور «نفی» می باشد مانند این آیه: «أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ ...» یعنی آیا تو گفته ای ... که منظور اینست که نگفته ای.

«قالَ بَلى وَ لكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي»

گفت آری من مؤمن ام ولی این درخواست ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۳۳

را کردم تا یقین بیشتری پیدا کنم و بر یقینم افزوده شود (از حسن، قتاده، مجاهد و ابن جبیر.)

بعضی گویند یعنی تا علنی ببینم و قلب من به یقین حاصل از دیدن آرام گیرد پس از آنکه علم از راه استدلال را داشت.

و بعضی دیگر میگویند یعنی قلب من آرام گیرد و مطمئن شوم که دعای مرا مستجاب و مرا خلیل خود نموده ای همانطور که بمن وعده دادی.

«قالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ» گفت پس بگیر چهار مرغ که از نوع های مختلفی باشند و علت اینکه در میان جانداران، مرغ را انتخاب کرد همین بود که پرواز میکند.

گویند که این چهار مرغ: طاووس، خروس، کبوتر و کلاغ بود که ابراهیم فرمان یافت تا آنها را پاره پاره و پر آنها را با خونشان مخلوط کند. این قول مجاهد، ابن جریح، عطا و ابن زید است و از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

«فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ» یعنی پس پاره پاره کن، (از ابن عباس، سعید بن جبیر و حسن) بعضی گویند یعنی آنها را بهم بچسبان و ضمیمه کن (از عطا و ابن زید) و این اختلاف معنا مربوط به اختلاف قرائت آیه است.

«ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً» از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود معنای آیه اینست که آنها را بر هر کوهی تقسیم کن و ده کوه در آنجا بود پس بگیر از منقارهای آنها و صدا بزن آنها را باسم بزرگ من و قسم بده به جبروت و عظمت من، آنها شتابان و

دوان پیش تو خواهنـد آمـد. پس ابراهیم چنین کرد و آنها را بر ده کوه قرار داد سـپس آنها را خوانـد و گفت باذن خدا پاسـخ دهید پس گوشت هر کدام با استخوانش مجتمع و بهم ترکیب میشد و بسوی ابراهیم پرواز می نمود.

ابن جریح و سدی گویند که هفت کوه در آنجا بود و ابن عباس، حسن و قتاده تعداد کوه ها را چهار گفته اند.

مجاهـد و ضـحاک میگوینـد معنای این جمله: «ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ» بر هر ترجمه مجمع البیان فی تفسـیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۳۴

کوهی قرار بـده، عام است و منحصـر به کوه های آنجا که ده یا هفت یا چهار باشـد، نبود بلکه شامل هر کوهی که امکان قرار دادن آن گوشت ها برای ابراهیم بود، می شد.

سؤال:

با اینکه این گوشت ها جان و زنـدگی نداشـتند و جماد بودنـد چگونه به ابراهیم خطاب شـد که آنها را بخوان؟ (ثم ادعهن) و خواندن جماد قبیح است.

پاسخ:

دو وجه برای پاسخ باین سؤال و صحت خواندن جماد گفته اند.

۱- منظور از خواندن آنها اشاره بآنها است تا پس از زنده شدن بسوی او آیند.

۲- معنـای خوانـدن، خبر دادن از زنـده شـدن آنهـا است ماننـد آیه کریمه «کُونُـوا قِرَدَهً خاسِـئِینَ» «۱» (گفتیم باشـید بوزینگان مطرود.) که «امر» (باشـید) بمعنـای خودش که فرمـان الهی باشـد نیست بلکه منظور از آن خـبر دادن است به این جریـان. و نیز ماننـد آیه کریمه: «ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً «۲»» (بیائیـد به میل یا به کراهت) که باز منظور از این امر، خبر دادن به تکوین و پیـدایش آنها است (از طبری) اما قول کسانی که میگویند: ابراهیم روی هر کوه یک پرنده ای را قرار داد

و سپس آنها را صدا زد و خواند، از حقیقت بدور است زیرا هدف ابراهیم این بود که بداند خداوند چگونه مرده را زنده میکند و آوردن پرنده ای با اشاره در این هدف، اثر و فائده ای ندارد.

در این آیه و جمله حذفی شده و تقدیر اینست که آنها را پاره پاره کن و قرار بده بر هر کوهی از هر یک، قسمتی، پس خداوند آنها را زنده میکند و وقتی زنده شدند پس آنها را بخوان و این اشاره و خواندن پس از زنده شدن آنها است و ابراهیم چنین کرد و دید پرها بعضی بسوی بعض دیگر در حرکت اند و همچنین گوشت ها و استخوان ها و سپس آنها در حالی که بر روی پاهای خود راه میرفتند به حرکت درآمده و هر کدام به سر خود پیوستند و اینها میگویند معنای «يَأْتِينَكَ سَعْياً» همین است.

---

(۱)- آیه ۶۵ سوره بقره.

(۲)- آیه ۱۱ سوره فصلت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۳۵

از نضر بن شمیل نقل شده که او گوید سؤال کردم از خلیل بن احمد از آیه کریمه «يَأْتِينَكَ سَعْياً» که آیا به پرنده ای که پرواز کند گفته میشود «سعی کرد».

خلیل در جواب گفت نه، میگوید گفتم پس معنای این جمله از قرآن چیست؟

خلیل گفت معنایش اینست که آن پرندگان میآیند بسوی تو و تو راه میروی راه رفتنی، (یأتینك و انت تسعی سعیاً).

«وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» و بدان که خدا عزیز است یعنی قوی و نیرومند است که هیچ چیز او را ناتوان و عاجز نمیکند. و حکیم است در کردار و گفتارش.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳،

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶۱ تا ۲۶۲] ... ص : ۱۳۶

اشاره

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۱) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لا يُتْبِعُونَ ما أَنْفَقُوا مَنًّا وَ لا أَذىً لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۶۲)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۱۳۶

مثل آنان که مالشان را در راه خدا انفاق میکنند چون دانه ایست که هفت خوشه رویانیده که در هر خوشه صد دانه است و خدا برای هر که بخواهد دو برابر میکند که خدا وسعت بخش و دانا است.

کسانی که اموال خویش را در راه خدا انفاق میکنند و سپس آنچه را که انفاق کرده اند به منت و آزار دنبال نمیکنند پاداش آنها پیش پروردگارشان است و آنان نه بیمی دارند و نه غمگین میشوند.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۶۱ و ۲۶۲ جزء ۳ سوره ۲ [...]

بیان آیه ۲۶۱ ... ص : ۱۳۷

شرح لغات: ... ص : ۱۳۷

انبتت: رویاند از نبت روئیدن که در مورد گیاه ها و هر آنچه از زمین میروید استعمال میشود.

سنبله: خوشه و اصل آن «اسبال» است که ریختن چیزی است که می پوشانـد و زمین کشت، با خوشه ها پوشـیده میگردد و نیز دانه، در آن پوشیده می شود.

مائه: صد.

تفسیر: ... ص : ۱۳۷

اشاره

«مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ» گویند تقدیر آیه اینست که مثل صدقات کسانی که اموالشان را در راه خدا انفاق میکنند مانند دانه ایست ...

و بعضی گفته اند تقدیر اینست: مثل کسانی که انفاق میکنند مانند زارع دانه ایست ... و منظور از «سبیل اللَّه» جهاد و غیر از آن از کارهای خیر است و این آیه شامل همه وجوه خیر است و همین مطلب از امام صادق علیه السلام روایت شده و ابو علی جبائی آن را اختیار نموده است ولی بعضی آن را مخصوص انفاق در جهاد دانسته اند ولی در انفاق ها و طاعت های دیگر در برابر هر عمل فقط ده برابر پاداش داده میشود.

«کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ» مانند دانه ایست که بیرون آورد.

«سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ» هفت خوشه و در هر خوشه صد دانه یعنی انفاق در راه خدا ۷۰۰ برابر پاداش داده میشود.

اگر گفته شود که آیا دیده شده است که در یک خوشه صد دانه باشد؟ جواب اینست که از باب تصور مطلب است و لازم نیست در خارج حتماً دیده شده باشد مانند آیه ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۳۸

کریمه: «طَلْعُها کَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّیاطِینِ «۱»» (میوه آن گویی سر دیوان و شیاطین است) با اینکه سر شیطان چیزی است تصوری برای انسان. و باضافه در مواردی دیده شده

است که یک خوشه صد دانه داشته است.

«وَ اللَّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ» خدا برای هر که بخواهد از هفت صد دانه هم اضافه میدهد. بعضی گویند معنایش اینست که این چند برابر پاداش دادن برای کسانی است که خدا بخواهد. از ابن عمر نقل شده است که وقتی این آیه نازل شد رسول خدا عرض کرد پروردگارا بر امت من بیفزا پس آیه: من ذا الذی یقرض اللَّه ... نازل شد باز رسول اکرم عرض کرد خدایا بر امت من بیفزا آن گاه این آیه نازل شد «إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ «۲»» «وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ» یعنی خدا قدرتی واسع و شامل دارد و هر چه بخواهد بر پاداش خود بیفزاید، کم نمیآورد. بعضی گویند یعنی خدا واسع الرحمه است و رحمت و لطفی شامل دارد که از افزودن بر پاداش و اجر، مضایقه و دریغ ندارد و خدا «علیم» و آگاه است به آنچه استحقاق پاداش و اجر بیشتری دارد (از ابن زید).

بعضی گویند یعنی او علیم و دانا است به مقدار انفاق مردم و نیز به نیت انفاق کننده و هدف او.

نظم آیات: ... ص : ۱۳۸

این آیه مربوط به انفاق است و از نظر مناسبت ارتباط و اتصال دارد به آیه:

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ ...» (آیه ۲۴۵) و فاصله این دو آیه، آیات مربوط به دعوت بسوی خدا و بیان دلیل ها و داستان ها بود (از علی بن عیسی)، بعضی درباره نظم این آیات می گویند وقتی قرآن داستانهایی را بیان کرد که برهان بر توحید و آنچه را که پیامبران آوردند از حجت ها و دلیل ها در برداشت و اعلام کرد که هر

کس پس از این همه دلیل باز عناد ورزد بایـد با او جنگ کرد. در این آیه تشویق به جهاد میکند و بیان مینماید که در جهاد و جنگ با این دسته از مردم که پس از روشن شدن راه باز هم عناد میکنند پاداش بزرگی است (از زجاج).

---

(۱)- آیه ۶۵ سوره صافات.

(۲)- آیه ۱۰ سوره زمر (پاداش صابران بیحساب داده می شود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۳۹

بیان آیه ۲۶۲ ... ص : ۱۳۹

شرح لغات: ... ص : ۱۳۹

مناً: من و باصـطلاح: منت یـادآوری آنچه نیکی نموده که ارزش آن را پائین میآورد و اصل «من» بمعنای قطع استماننـد آیه کریمه «لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» برای ایشان است پاداش قطع نشـدنی و منت گذاردن چون قطع می کند آن فضـیلت و حقی را که باید نیکوکار نصـیبش شود باین مناسـبت بآن «من» گفته اند: و واحد وزن را هم «من» گویند چون آن مقدار مخصوص را جدا میکند.

اذی: ضرر و آسیبی که فوراً به شخص ضرر خورده میرسد.

خوف: ترس از وقوع ضرری که انتظارش میرود.

حزن: اندوه شدید.

تفسیر: ... ص : ۱۳۹

وقتی خداوند فرمان به انفاق داد بدنبال آن کیفیت انفاق را بیان نمود.

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ» کسـانی که خـارج میکننـد «أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيـلِ اللَّهِ» اموالشـان را در راه خـدا «ثُمَّ لا يُتْبِعُونَ مـا أَنْفَقُوا» و همراه و دنبال نمیکنند نفقات و صدقاتشان را به «مناً» منت بر کسی که بآن انفاق کرده.

«وَ لا أَذىً» و نه آزار.

منّ اینست که بگوید: آیا این مقدار بتو ندادم؟ آیا بتو نیکی نکردم؟ آیا تو را بی نیاز ننمودم.

اذی: و آزار اینست که باو بگوید خدا مرا از دست تو و گرفتاری های تو آسوده کند. و ممکن است معنای «اذی» این باشد که روی خودش را ترش و عبوس کند یا آنچه را که باو میدهد او را ناراحت کند یا او را در برابر آنچه داده به پاره ای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۴۰

از کارها وادارد همه اینها، آزار است و این منت و آزار انفاق را ضایع و اجر و پاداش آن را از بین میبرد.

«لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» برای اینان است پاداش ایشان نزد

پروردگارشان و بعضی میگویند معنای آن اینست که برای ایشان است جزای اعمالشان در نزد پروردگار و اینکه با قید «پروردگارشان» مطلب را بیان می کند برای اینست که اطمینان بیشتر برای مردم حاصل شود که پاداش خود را خواهند گرفت زیرا نزد کسی است که نه کم میشود و نه از بین میرود.

«وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ»: و ترسی بر ایشان نیست از اینکه در روز قیامت اجر و پاداش آنان از بین رود و یا کم شود.

«وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ»: و نه ایشان غمگین میشوند.

این آیه دلالت بر این دارد که صحیح است وعده دادن با شرط زیرا خداوند وعده به پاداش میدهد باین شرط که منت و آزار همراه با انفاق نباشد و در وعده مشروط، هر گاه شرط عملی نشود استحقاق پاداش هم طبعاً نخواهد بود.

از رسول اکرم روایت شده است که فرمود خداوند با منت گذاران بر انفاق، صحبت نمیکند و نظر رحمت بدانها نمیاندازد و آنها را پاک و منزه نمینماید و برای آنان است عذابی دردناک.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۴۱

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶۳ تا ۲۶۴] ... ص : ۱۴۱

اشاره

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُها أَذىً وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (۲۶۳) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى كَالَّذِي يُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَيْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْداً لا يَقْدِرُونَ عَلى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ (۲۶۴)

ترجمه: ... ص : ۱۴۱

سخنی نیکو و بخشش (یا پوشش) بهتر از صدقه ای است که بدنبال آن منت و یا آزار باشد و خدا، بی نیاز و بردبار است.

«۱»

ترجمه: ... ص : ۱۴۱

ای کسانی که ایمان آورده اید صدقات خود را با منت و آزار باطل و تباه مسازید مانند کسی که مال خود را از روی ریا، و خوش آیند مردم انفاق میکند و ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده مثل او مانند سنگی است صاف که بر روی آن خاکی است و رگباری بدان رسیده و آن را سخت و صاف بجا گذاشته است، آنان از آنچه کسب کرده اند سودی نمیبرند و بر آن توانایی ندارند و خداوند کافران را هدایت نمیکند.

(۱)- سوره بقره آیه ۲۶۳ و ۲۶۴ جزء ۳ سوره ۲.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۳، ص: ۱۴۲

بيان آيه ۲۶۳ ... ص : ۱۴۲

شرح لغات: ... ص : ۱۴۲

غنی: بی نیـاز و کسـی که دارایی زیـاد دارد و خداونـد که مالـک همه چیز است غنی می باشـد زیرا او بر هر چیز توانـا است و کلمه (غنی) ضد حاجت و نیاز است.

تفسیر: ... ص : ۱۴۲

«قَوْلٌ مَعْرُوفٌ»: یعنی کلامی نیکو و زیبا که هیـچ نوع زشتی همراه نـدارد و با آن، سائل و فقیر را رد کنـد. بعضـی گویند یعنی دعائی نیکو مثل اینکه بگوید:

خدا برایت بسازد، خدا تو را از سؤال بی نیاز کند، خداوند روزی تو را زیاد کند، و مانند آن.

بعضی دیگر معنای آن را (وعده نیکو) دانسته اند.

و ضحاک میگوید «قَوْلٌ مَعْرُوفٌ» اصلاح ذات البین است.

«وَ مَغْفِرَةٌ»: برای مغفره در اینجا این معانی گفته شده است:

۱- سلامت از گناه زیرا اصل این کلمه در لغت بمعنای کلاه خود است که سر را می پوشاند و سلامت از گناه هم حافظ و سپر از عذاب الهی است (از: جبائی).

۲- پوشش بر سائل و سؤالش.

۳- بخشیدن سؤال شده از ظلم ستم کننده (از: حسن).

معنـای بخشیـدن ظلم سائل اینست که اگر سائل در غیر وقت در خانه اش میآیـد یا اصـرار زیاد در سؤال دارد یا رعایت ادب و احترام نمینمایـد به اینکه در را باز میکند یا داخل خانه میشود ولی بدون اجازه در همه این موارد عفو و بخشـش کند از ظلم و ستم او.

«خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ»: بهتر است از صدقه ای که دنبالش آزار و اذیت باشد. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۴۳

«يَتْبَعُها أَذىً»: زیرا کسی که این نوع صدقه و انفاق کند نه در دنیا پاداش دارد و نه در آخرت اجری اما سخن خوب و عفو، دو اطاعتی است که

استحقاق پاداش بر آن دو را خواهد داشت.

از رسول اکرم روایت شده است که فرمود وقتی فقیر، سؤال کرد بگذارید سخنش تمام شود و کلامش را قطع نکنید و پس از آن، او را با احترام و نرمی رد کنید یا چیز مختصری باو بدهید زیرا گاهی کسی میآید که نه انسان است و نه جن و مینگرد که شما با آنچه خدا بشما داده است چه میکنید.

«وَ اللَّهُ غَنِيٌّ» و خدا بی نیاز است از صدقات و از همه طاعت های شما و چنین نیست که امر خدا روی نیاز و احتیاج او باشد بلکه بخاطر شما و نیازتان به پاداش، شما را به کارهای نیک فرمان داد.

«حَلِيمٌ» و او بردبار است که در کیفر دادن بشما شتاب نمیکند. و بعضی گویند مقصود از اینکه خدا حلیم است اینست که تعجیل و شتاب نمیکند به عقوبت و کیفر دادن به کسی که منت میگذارد و آزار میدهد در صدقه اش. در اینجا اگر بجای کلمه «حلیم» کلمات «حمید» یا «علیم» گفته میشد نیکو نبود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۴۴

بیان آیه ۲۶۴ ... ص : ۱۴۴

شرح لغات: ... ص : ۱۴۴

رئاء- اصل آن از رؤیت است و کسی که عملی ریایی و برای مردم انجام میدهد میخواهد که مردم آن را ببینند و روی این مناسبت بآن «رئاء» گفته اند.

صفوان- که برای یک مصداق «صفوانه» گفته میشود مانند «سعدان و سعدانه، مرجان و مرجانه»: سنگ صاف و سخت.

تراب- خاک و «ترب» هم بهمین معنا است و به مردی که از فقر و ناداری خاک- نشین نشده میگویند: «ترب الرجل» و آیه کریمه «مسکيناً ذا متربه» هم بهمین معنا است یعنی فقیری خاک نشین.

وابل- باران

تند و «وبال» بد عاقبتی است.

صلد- سنگ سخت و صاف و زمین «صلد» آن زمینی است که چیزی از آن نمیروید از نظر سختی.

تفسیر: ... ص : ۱۴۴

پس از آنکه در آیات گذشته برای افزایش پاداش مثالهایی زد اینک برای تأکید بیشتر میفرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی » ای کسانی که خدا و پیامبر را تصدیق کرده و ایمان آورده اید باطل نکنید صدقات خود را با منت گذاردن بر فقیر یا بر خدا، و آزار کردن آن کسی که باو انفاق نموده اید و برای باطل شدن عمل در صورت منت و اذیت مثالی میزند.

«کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ» مانند کسی که مالش را برای ریاء و دیدن و خوش آیند مردم انفاق میکند. در این قسمت، مؤمن و کافر داخل اند وقتی برای ریاء عملی انجام دهند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۴۵

«وَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ» و ایمان بخدا و روز قیامت نیاورده. این قسمت مخصوص کفار است یعنی کسی که به یگانگی خدا و به قیامت و پاداش ایمان ندارد، بعضی گویند این قسمت برای منافقان است نه کفار زیرا کافر، علناً و آشکارا کفر خود را ابراز میدارد و ریاء ندارد و این، منافق است که دو شکل و دو رنگ و قیافه دارد.

کسی که ریا کند در حد کفر و یا نفاق است.

«فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَیْهِ تُرابٌ» مانند سنگی است صاف که بر آن خاکی باشد «فَأَصابَهُ وابِلٌ» پس بارانی تند و شدید بر آن برسد «فَتَرَکَهُ صَلْداً» پس آن را بصورت سنگی سخت و صاف باقی گذارد.

در این آیه فعل منافق

و منت گـذار تشبیه شـده است به آن سـنگ صـاف که باران آنچه بر روی آن بوده از بین برده است که هیچکس نمیتوانـد بار دیگر آن گرد و خاك را برگرداند همچنین وقتی شخص منت گذار صدقه ای را داد و همراه آن منت گذارد پس صدقه خود را بصورتی درآورده که همه فوائـد و آثـار صـدقه را نـابود نموده و دیگر راهی برای بازگردانـدن آن فائـده هـا نیست زیرا هر کـاری بهمـان نیت که انجـام شـده سزاوار پاداش و یا کیفر می باشـد و اگر بهنگام عمل، نیت برای رضای خـدا نباشـد و برای غرض های دیگری انجام یابد دیگر راهی برای تلافی و جبران کردن آن نیست.

و با بیان بالا که گفتیم منت گذاردن و یا آزار دادن اگر همراه صدقه دادن باشد آن را بی فائده و ضایع میکند دیگر نمیتوان به این آیه استدلال کرد که ثواب ثابت با ملحق شدن منت گذاردن و یا ریاء در زمان های بعد، نابود میگردد آن چنان که بعضی گفته اند.

«لا يَقْدِرُونَ عَلى شَـيْ ءٍ مِمَّا كَسَبُوا» یعنی اینان بر انفاق های خود و پاداش آن توانایی ندارند و نمیدانند انفاق و ثواب آن، کجا و چیست و از آن چیزی بـدست نمیآورنـد و عائدشان نمی گردد همانطور که کسـی نمیتواند بر گرد و خاک بالای سـنگ که باران آن را برده، دست یابد.

این آیه و آیات قبلی به صدقه دادن و انفاق مال در راه خیر و نیکویی برای رضای ترجمه مجمع البیان فی تفسـیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۴۶

خدا تشویق میکند و از منت گذاردن و آزار و ریاء و نفاق نهی مینماید و خبر میدهد که اگر منت و آزار و ریا

و نفاق بود عمل باطل میباشد.

بهمین مضمون حدیثی را ابن عباس از رسول اکرم نقل نموده است که حضرت فرمود وقتی روز قیامت شد منادی ندا میکند بطوری که همه صدایش را می شنوند میگوید: کجا هستند کسانی که مردم را می پرستیدند، برخیزید و پاداش های خود را از کسانی که برای خوش آیند آنها کار میکردید، بگیرید، من آن عملی را که آمیخته به چیزی از دنیا و اهل آن باشد نمی پذیرم.

و نیز از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا فرمود: کسی که اول، احسان و نیکی کند ولی بعداً سخن زننده و آزار دهنده گوید یا منت گذارد آن احسان خود را باطل نموده است.

خداوند برای باطل شدن اجر صدقه با منت گذاردن و اذیت مثالی میزند و میفرماید: «کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ» ... مانند کسی که مالش را برای ریاء و دیدن مردم انفاق میکند.

امام صادق علیه السلام میفرماید:

هیچ چیز برای من عزیزتر و محبوب تر از آن نیست که به مردی احسان و نیکی کنم و به دنبال آن نیکی دیگر که آن را بکمال برساند زیرا من دیدم که قطع احسان های بعدی نابود میکند سپاس و پاداش احسان های قبلی را.

«وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ» خداوند کافران را هدایت نمیکند یعنی کافران را بر اعمالشان پاداش نمیدهد زیرا کفر، همه اعمال را نابود میکند و جلوگیر از گرفتن پاداش می باشد و تنها مؤمنان اند که پاداش و اجر می گیرند در صورتی که عملشان برای خدا و بر وجه صحیح انجام شده باشد.

بعضی گویند معنای آیه اینست که خدا کافران را با این اعمالشان به بهشت هدایت نمیکند آن چنان

که مؤمنان را در نتیجه کارهایشان به بهشت می برد. و بعضی دیگر چنین معنا کرده اند: خدا آنچه را که بمؤمنان عطا میکند از لطف و عنایت به کافران نمیدهد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۴۷

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۵] ... ص : ۱۴۷

اشاره

وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَها ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۶۵)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۱۴۸

مثل کسانی که اموالشان را به طلب رضای خدا و پایداری و استواری نفوس خود انفاق میکنند مانند باغی است بر زمینی بلند که باران تند و زیاد بآن رسیده و دو برابر، ثمره داده و اگر باران زیاد باو نرسیده پس نمی و باران کمی و خدا بآنچه میکنید آگاه است.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۶۵ جزء ۳ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۴۸

بیان آیه ۲۶۵ ... ص : ۱۴۸

شرح لغات ... ص : ۱۴۸

ربوه- تپه، زمین بلند.

اکل- خوراکی.

ضعفین- دو برابر و کلمه «ضعف» را بعضی بمعنای یک برابر و قدری بیشتر و بعضی بمعنای دو برابر دانسته اند.

طل- نم، باران کم.

«مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ» یعنی مثل کسانی که خارج میکنند اموالشان را به طلب رضای خدا.

«وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ» در معنا و تفسیر این جمله، اقوالی است:

۱- برای استوار و ثابت نگاه داشتن خود به نیروی یقین و بینش بیشتر (از سعید بن جبیر، سدی و شعبی).

۲- استواری و پایداری خود در اینکه صدقات را در چه مواردی، صرف کنند (از حسن و مجاهد).

۳- برای آرامش روح خود بر پایداری و ثبوت در اطاعت امر خدا (از ابی علی جبائی).

«کَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ» یعنی مانند باغی است که در زمینی مرتفع باشد و علت اینکه «ربوه» و زمین مرتفع را بخصوص قید می کند اینست که معمولا باغی که در جای بلند باشد بهتر و با طراوت تر از باغی است که در زمین گود و محل جمع شدن آب، قرار دارد و میوه آن نیز بهتر است.

«أَصابَها وابِلٌ» که باین باغ بارانی شدید برسد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۴۹

«فَآتَتْ أُکُلَها ضِعْفَیْنِ» که محصولش را دو برابر آن مقداری که در زمین های معمولی حاصل ده بدست میآید، میدهد. و ممکن است معنای (ضعفین) این باشد که هر سال دو بار برداشت میکنند مانند آیه کریمه «تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ «۱» رَبِّها» (میدهد خوراکی (میوه) خود را در هر زمان باذن پروردگارش) که بهمین معنا تفسیر شده است که هر شش ماه محصول خود را میدهد.

امام صادق علیه السلام

در معنای آیه میفرماید این باغ، میوه اش چند برابر میشود هم چنان که اجر و پاداش کسی که مالش را در طلب رضای خدا انفاق مینماید چند برابر می باشد.

فَإِنْ لَمْ یُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ»: پس اگر باران زیاد بآن نرسد پس نم و باران کم خواهد بود یعنی در هر حال این باغ بر و میوه خود را میدهد و در هر صورت بر آن، غباری دیده نمیشود و با طراوت و تازه میباشد.

«وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ»: و خدا بدانچه عمل میکنید بینا است یعنی او به اعمال شما عالم و آگاه است و شما را مطابق آن، پاداش و اجر میدهد.

بعضی گویند: یعنی او عالم است به مردمی که برای رضای خدا یا برای ریاء و دیدن مردم، عملی انجام میدهند.

---

(۱)- آیه ۲۵ از سوره ابراهیم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۵۰

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۶] ... ص : ۱۵۰

اشاره

أَ یَوَدُّ أَحَدُکُمْ أَنْ تَکُونَ لَهُ جَنَّهٌ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنابٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ لَهُ فِیها مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ وَ أَصابَهُ الْکِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّیَّهٌ ضُعَفاءُ فَأَصابَها إِعْصارٌ فِیهِ نارٌ فَاحْتَرَقَتْ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ (۲۶۶)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۱۵۰

آیا یکی از شما دوست دارد که باغی داشته باشد از درخت خرما و انگور که زیر آن درختان، جوی های روان و در آن، هر گونه میوه موجود باشد و پیری بدو رسیده و فرزندانی ناتوان دارد و گردبادی آتشین بآن باغ رسیده و آتش بگیرد. این چنین خداوند برای شما آیات خود را بیان میکند شاید بیندیشید.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۶۶ جزء ۳ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۵۱

بیان آیه ۲۶۶ ... ص : ۱۵۱

شرح لغات: ... ص : ۱۵۱

جنه: باغ پر درخت و اصل این کلمه بمعنای پوشیدن است و چون درخت زیاد روی زمین را می پوشاند باین مناسبت بآن «جنت» گفته اند.

نخیل: درخت خرما.

اعناب: جمع عنب- انگور.

تحت: زیر.

الانهار: جمع نهر.

کبر: پیری و بزرگی و حالت زیادتی بر مقدار دیگر و فرق بین دو کلمه کثیر و کبیر اینست که کثیر، تکرار و اضافه شدن عدد است در حالی که «کبیر» چنین نیست.

اصابها: رسید بآن و مصدر آن «اصابه» بمعنای رسیدن و واقع شدن بر هدف و مقصد است.

ضعفاء: ضعیفان و ناتوانان.

اعصار: غباری که می پیچد بین زمین و آسمان یعنی گردباد.

تتفکرون: بیندیشید- از فکر که بمعنای بنظر آوردن خاطرات و محفوظات ذهن است.

تفسیر: ... ص : ۱۵۱

«أَ یَوَدُّ أَحَدُکُمْ أَنْ تَکُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنابٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ» آیا دوست دارد یکی از شما برای او باغی باشد از درخت خرما و انگور که نهرها از زیر درختان جاری و همه گونه میوه داشته باشد.

«وَ أَصابَهُ الْکِبَرُ» و پیری باو رسیده باشد «وَ لَهُ ذُرِّیَّةٌ ضُعَفاءُ» و برای او فرزندانی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۵۲

کوچک و ناتوان باشد «فَأَصابَها إِعْصارٌ» پس برسد بآن باغ، بادی شدید که از زمین بسمت بالا در حرکت است (گردباد).

«فِیهِ نارٌ» در آن تند باد، آتشی است.

«فَاحْتَرَقَتْ» پس این باغ آتش گیرد. خداونـد برای حسـرت خوردن در سـلب نعمت و از دست دادن آن این مثال را میزند و در اینکه این مثال برای کدام یک از مطالب مذکور آمده اقوالی است:

۱- مثال برای ریا کننده در صدقات است که اگر چه در این دنیا ممکن است از عمل ریایی

خود سودی ببرد اما در آن روز که احتیاج شدید دارد یعنی روز قیامت از آن بهره ای نمیبرد. (از سدی).

۲- این مثال برای کسی است که بیشتر بدنیا می پردازد تا اطاعت خدا که در آخرت، این شخص حسرت زیادی خواهد داشت. (از مجاهد).

و منظور اینست که در روز قیامت احتیاج این شخص به نتیجه اعمال خوب و اطاعات مانند احتیاج شخص سالخورده و پیر است که دارای فرزندان خردسال و ناتوان میباشد و به میوه های این باغ در این حالت نیاز و احتیاج فراوان دارد ولی همه آن باغ آتش گرفته و حسرت و اندوه برایش پدید آورده است زیرا سالخورده ای که از زحمات دوران جوانی اندوخته ای دارد و آن را از دست دهد ناامید و پر حسرت میگردد.

۳- این مثال برای مردمی است که خاتمه و عاقبت کار آنان بفساد کشیده شده است. (از ابن عباس).

ولی باید گفت آیه کریمه هر سه معنی را در بر دارد.

«کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ» این چنین که در مسئله صدقه و داستان ابراهیم و کسی که بر آن ده گذشت و عبور کرد و مسائل دیگری که این آیات متضمن آنها بود، خداوند آیات خود را برای شما بیان میکند.

«لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ» باشد تا شما نگاه کنید و بفهمید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۵۳

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۷] ... ص : ۱۵۳

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَیِّباتِ ما کَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنا لَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ لا تَیَمَّمُوا الْخَبِیثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذِیهِ إِلاَّ أَنْ تُغْمِضُوا فِیهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ (۲۶۷)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۱۵۳

ای کسانی که ایمان آورده اید انفاق کنید از بهترین چیزی که بدست آورده اید و از آنچه برای شما از زمین بیرون آورده ایم و در نظر نگیرید چیزهای پست و کم ارزش را که از آنها انفاق کنید که خود شما گیرنده آنها نیستید مگر آنکه چشم پوشی کنید و بدانید که خدا بی نیاز و سزاوار ستایش است.

(۱)- سوره بقره آیه ۲۶۷ جزء ۳ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۵۴

بیان آیه ۲۶۷ ... ص : ۱۵۴

شرح لغات: ... ص : ۱۵۴

و لا تیمموا- قصد نکنید. مصدرش- تیمم- بمعنای قصد و تعهد میباشد و کلمه «امام» که بمعنای مقصود و معتمد است از همین باب میباشد.

«خبیث» پست از هر چیزی.

«تغمضوا» چشم بپوشید- و اغماض در معامله پائین آوردن قیمت است بخاطر عیبی که در آنست و «غموض» بمعنای پنهان بودن است.

شأن نزول: ... ص : ۱۵۴

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که این آیه درباره مردمی نازل شد که اموالی را از راه ربا در زمان جاهلیت بدست آورده بودند و با آنها، صدقه میدادند و خداوند آنها را از این کار نهی کرد و دستور داد که از اموال پاک و حلال خود، صدقه دهید.

بعضی می گویند این آیه درباره مردمی نازل شد که خرماهای پست و کم ارزش را داخل در خرمای صدقه میکردند) از حضرت علی علیه السلام، براء بن عازب، حسن و قتاده).

تفسیر: ... ص : ۱۵۴

پس از آنکه خداوند ارزش انفاق و صفات انفاق کنندگان و اینکه باید هدف از انفاق، تقرب به خدا باشد و باید آن را از چیزهایی که نابودش میکند مانند منت و آزار حفظ کرد، بیان کرد در این آیات صفت صدقه و خصوصیات آن را بیان میکند تا بیان، جامع و کامل گردد.

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَیِّباتِ ما کَسَبْتُمْ» خطاب به مؤمنان است که صدقه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۵۵

دهید آنچه را که از راه تجارت و کسب حلال بدست آورده اید (از ابن مسعود و مجاهد).

بعضـی میگوینـد: یعنی از بهترین چیزی را که بـدست آورده و کسب کرده ایـد مانند آیه کریمه: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ «۱»» (به نیکی نمیرسید مگر از آنچه دوست دارید انفاق کنید).

از عبید بن رفاعه روایت شده که روزی رسول اکرم بر ما وارد شد و صدا زد: ای تجار، شما، فاجر و گناهکارید جز کسانی که پرهیزکاری و نیکی کنند و صدقه دهند. و علی علیه السلام فرمود نه دهم رزق در تجارت

است و بقیه آن در دام داری. عایشه از رسول اکرم روایت کرده که فرمود: «پاکیزه ترین چیزی که مرد میخورد آن چیزیست که از کسب بدست آورده و از آن، فرزندانی پیدا کرده است». سعید بن عمیر میگوید از رسول اکرم سؤال شد که چه نوع کسبی پاکیزه تر و حلال تر است فرمود کار هر کس به دست خودش و هر خرید و فروش صحیح و درستی.

علی علیه السلام فرمود هر کس تجارت کند بدون علم و آگاهی در ربا خواهد افتاد.

درباره این آیه «انفقوا» (انفاق کنید) اختلاف شده است:

۱- امر به زکاه واجب است (از عبیده سلمانی و حسن).

۲- دستور صدقه مستحبی است زیرا صدقات واجبه دارای مقداری معین اند که اگر کمتر از آن باشد دین و قرضی است که باید تمام آن پرداخت شود و اگر مالی که زکاتش واجب است همه اش از نوع پست آن جنس باشد جائز است که از همان نوع، عطا کند (از جبائی).

۳- صدقات واجبه و مستحبه هر دو را آیه کریمه شامل است و این قول صحیح تر است و مقصود از آن انفاق در راه خیر و اعمال نیک است بطور کلی و در این آیه دلالتی است بر اینکه ثواب و پاداش صدقه از مال حلالی که از کسب بدست آمده بیشتر است از مالی که از غیر راه کسب باشد زیرا در صورت اول، زحمت بیشتری بر او دارد.

---

(۱)- آیه ۹۲ سوره آل عمران

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۵۶

«وَ مِمَّا أَخْرَجْنا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ» یعنی و انفاق کنید و خارج سازید از غلات و میوه ها.

«وَ لا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ»

قسمت های پست از مال یا آنچه کسب کرده اید یا چیزی را که خدا برای شما از زمین رویانیده و در دسترس شما قرار داده برای صدقه در نظر نگیرید، که از آن انفاق کنید.

بعضی گویند که مقصود از «خبیث» مال حرام است ولی قول اول را تأیید میکند این قسمت از آیه: «وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ» (که شما آن را نمیگیرید مگر آنکه چشم پوشی کنید) زیرا همیشه اغماض و چشم پوشی نسبت به چیزهای پست است نه حرام.

و در بیان مقصود از خود این آیه (وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا) دو قول است:

۱- صدقه ندهید چیزهایی را که خود شما حاضر نیستید از بدهکارانتان آن را بگیرید مگر با مسامحه و گذشت که چشم پوشی بمعنای گذشت و مسامحه است (از براء بن عازب).

۲- صدقه ندهید چیزهایی را که خود شما نمیگیرید مگر از بها و قیمت آن کسر کنید (از حسن، ابن عباس و قتاده) و نظیر همین است آنچه زجاج گفته: شما گیرنده آن ها نیستید مگر در صورت ورشکست شدن بدهکارتان پس چگونه آنها را صدقه میدهید.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» و بدانید که خداوند بی نیاز است از صدقات شما و «حمید» است یعنی سزاوار حمد و ستایش است بر نعمتهایی که داده و بعضی گفته اند «حمید» باین معنا است که نعمتهایی را بر مردم ارزانی داشته است که ایجاب میکند مردم در برابر آن نعمتها به حمد و ستایش خدا برخیزند و بعضی «حمید» را بمعنای «حامد» حمد کننده گرفته اند که خداوند با آنکه بی نیاز است از صدقات شما و خود شما، صدقات و

انفاقات شما را می پذیرد و شما را بر دادن صدقات می ستاید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۵۷

در این آیه کلمه «حمید» مناسب تر است از کلمه «حلیم» و در آیه قبلی «حلیم» مناسب تر از «حمید» است زیرا در اینجا پس از امر به انفاق از بهترین مال بیان میکند که خداوند بی نیاز است و در عین حال صدقه دهنده را ستایش مینماید و باو پاداش میدهد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۵۸

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶۸ تا ۲۶۹] ... ص : ۱۵۸

اشاره

الشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۸) يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ (۲۶۹)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۱۵۸

شیطان بشما وعده تنگدستی و فقر میدهد و شما را بکارهای زشت وامیدارد و خدا بشما وعده آمرزش و بخشش میدهد و خداوند وسعت دهنده و دانا است.

خداوند حکمت را بهر کس که بخواهد میدهد و هر که حکمت داده شد خیر و خوبی فراوان یافت و جز خردمندان متذکر نشوند.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۶۸ و ۲۶۹ جزء ۳ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۵۹

بیان آیه ۲۶۸ ... ص : ۱۵۹

شرح لغات: ... ص : ۱۵۹

فقر: ناداری و احتیاج در مقابل «غنی» بمعنای بی نیازی و چون فقر بمنزله شکسته شدن ستون فقرات است در بیچاره شدن و نرسیدن به مراد و مقصود لذا به ناداری و بیچارگی و احتیاج «فقر» گفته اند و به مصیبت و پیش آمد سخت «فاقره» میگویند که گویا ستون فقرات را می شکند.

یعد: وعده میدهد و فرق دو کلمه «وعد» و «وعید» اینست که «وعید» همیشه در مورد شر و ناراحتی بکار میرود ولی «وعد» را میتوان با قید خیر و شر بکار برد مثلا وعده خیر و خوشبختی و یا وعده فقر و بدبختی ولی اگر کلمه «وعده» بطور مطلق و بدون قید بکار رود بمعنای وعده به خیر میباشد.

فحشاء: زشتی ها.

تفسیر: ... ص : ۱۵۹

در این آیات خداوند مردم را از شیطان که مانع از صدقه دادن است بر حذر میدارد.

«الشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ» شیطان بشما وعده فقر میدهد در اینکه از بهترین قسمت مال در راه خیر و خدا انفاق کنید.

و بعضی گویند یعنی در دادن زکاه اموال.

«وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ» و شما را به گناهان و ترک اطاعت از خدا و بقول بعضی به انفاق از چیزهای پست و بی ارزش فرمان میدهد و علت اینکه به این نوع انفاق ها «فحشاء» گفته شده اینست که به گناه کشیده می شود زیرا وقتی شخص ثروتمند به حاجتمندان آنچه لازم دارند انفاق نکرد کم کم اصل انفاق را کنار گذاشته و حتی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۶۰

انفاقات واجبه را هم ترک خواهد کرد.

«وَ اللَّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ» و خدا بشما وعده میدهد که در برابر انفاق از بهترین قسمت مال، گناهان شما را پوشیده و

از کیفر و عقوبت شما گذشت نماید.

«وَ فَضْلًا»: و نیز بیش از آنچه صدقه داده اید بشما بدهد و روزی شما را افزایش دهد.

از ابن عباس نقل شـده است که در این آیه چهار وعده بیان شده که دو وعده آن از خدا و دو وعده آن از شـیطان است اما دو وعده خدا، مغفرت و آمرزش گناهان، و زیادت در رزق و روزی است و دو وعده شیطان، فقر و فحشاء است.

از ابن مسـعود روایت شـده که برای شـیطان روش و طریقه ایست که همان وعده به فقر و امر به گناه است و برای فرشـته روش دیگر و آن امر به انفاق و نهی از گناه میباشد.

«وَ اللَّهُ واسِعٌ» و خدا وسعت دهنده است و عطا و بخشش او چیزی از خزانه بی نهایتش کم نمیکند «عَلِیمٌ» و دانا است به مردمی که استحقاق و شایستگی بخشش و لطف دارند و آنهایی که چنین شایستگی را ندارند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۶۱

بیان آیه ۲۶۹ ... ص : ۱۶۱

تفسیر: ... ص : ۱۶۱

در این آیات خداوند یک وصف و صفت خود را بیان میکند:

«یُؤْتِی الْحِکْمَهَ مَنْ یَشاءُ» حکمت را بهر کس که بخواهد میدهد. در اینکه مقصود از «حکمت» چیست وجوهی گفته اند:

۱- علم به قرآن و آگاهی از ناسـخ و منسوخ و محکم و متشابه و مقدم و مؤخر و حلال و حرام و مثل های آن (از ابن عباس و ابن مسعود).

۲- رسیدن به واقع و حقیقت در عمل و گفتار (از مجاهد).

۳- علم دین (از ابن زید).

۴- نبوت و پیامبری (از سدی).

۵- معرفت به خدا (از عطا).

۶- فهم (از ابراهیم).

۷- ترس از خداوند (از ربیع).

۸- قرآن و فقه (از

حضرت امام صادق علیه السلام و از مجاهد نیز نقل شده است).

۹- علم و دانشی که فائده و منفعت آن بزرگ و زیاد است و این وجه جامع همه وجوه و اقوال دیگر میباشد.

۱۰- آنچه خداوند به انبیاء و پیامبران و امت های آنان داده است از کتاب و آیات و نشانه ها و دلیل ها که آنها را به شناسایی خدا و دین او راهنمایی میکند که این خود تفضل و رحمتی است از طرف پروردگار و بهر کس که بخواهد میدهد. (از ابی علی جبائی).

علت اینکه به علم، «حکمت» گفته شده اینست که علم همیشه انسان را به نیکی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۶۲

و خیر میخواند و از زشتی باز میدارد و این حقیقت «حکمت» است. از رسول اکرم روایت شده است که فرمود: «خداوند بمن قرآن داد و از حکمت نیز مانند قرآن بمن عنایت فرمود و خانه ای که در آن بهره ای از حکمت نباشد خراب است، فقه و دانش فرا گیرید و در حال جهل و نادانی و بی خبری نمیرید».

«وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ» و بهر کس که حکمت (بهر وجه و تفسیر) داده شد.

«فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً» پس خیر فراوان باو داده شده است.

«وَ ما يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ» از آیات الهی پند و اندرز نمیگیرد جز خردمندان.

بدیهی است که منظور از این «لب» که بمعنای عقل و خرد است نه آن عقلی است که در همه انسان های مکلف هست که یکی از شرائط تکلیف است بلکه منظور آن عقلی است که در راه اطاعت خدا بکار افتاده است و علت اینکه به این عقل «لب»

گفته شده اینست که لبّ میوه، مغز آن است و این عقل، مغز، و گرانبهاترین میوه وجودی انسان میباشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۶۳

[سوره البقره (۲): آیات ۲۷۰ تا ۲۷۱] ... ص : ۱۶۳

اشاره

وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ (۲۷۰) إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَ إِنْ تُخْفُوها وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَراءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئاتِكُمْ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۷۱)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۱۶۳

هر چه انفاق کنید یا هر نذری که نذر کرده و بدان ملتزم شده اید (همه را) خدا میداند و برای ستمگران یار و کمک کننده ای نیست.

اگر صدقات را آشکار کنید پس کاری است نیکو و اگر نهان کنید و به فقراء و تهی دستان دهید برای شما بهتر است و گناهانتان را محو میکند و خدا از آنچه عمل میکنید آگاه است.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۷۰ و ۲۷۱ جزء ۳ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۶۴

بیان آیه ۲۷۰ ... ص : ۱۶۴

شرح لغات: ... ص : ۱۶۴

نذر: التزام بر انجام دادن عمل خیر و نیک است بصورت معلق بودن بر شرطی که اگر حاصل شد او انجام دهد و از نظر فقهی، نذر منعقد نمیشود مگر اینکه با این جمله بگوید: «للّه علی کذا» یعنی برای خداست بر عهده من چنین و منظور از «چنین» آن عمل و فعلی است که نذر کرده مثل طعام دادن به مسکین و یا به حج رفتن مستحبی یا مانند آن. و به لفظ دیگر منعقد نمیشود. و اصل کلمه «نذر» بمعنای خوف و ترس است.

و «انذار» ترساندن و گفتن جای دشمن است تا از آن دوری شود.

انصار: جمع «نصیر» بمعنای کمک دهنده انسان در برابر دشمن.

تفسیر: ... ص : ۱۶۴

باز در این آیات تشویق به انفاق شده است.

«وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَهٍ» یعنی انفاقاتی را که خدا بر شما واجب کرده و شما انجام داده و انفاق نموده اید و بعضی گفته اند یعنی آنچه در راه خیر انفاق کرده اید چه واجب و چه مستحبّ.

«أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ» یا آنچه را که بر خود واجب نموده اید از راه نذر و بدان وفا کرده و آن را بجا آورده اید مانند نماز و یا روزه یا صدقه و مانند آنها.

«فَإِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُهُ» همانا خدا آن را میداند یعنی به آنها پاداش میدهد و دانستن خدا کنایه از جزاء و پاداش دادن او است.

«وَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ» و برای ستمگران یاورانی نیست و مقصود از ستمکاران، کسانی اند که صدقات و انفاقات و نذرهای آنها برای خدا نیست و بصورت صحیح انجام ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۶۵

نیافته مثل اینکه برای ریاء یا ضرر

زدن به دیگری یا ایجاد اختلاف یا از مال غصبی یا از مالی که بصورت صحیح بدست نیاورده انفاق کند و یا نذر در گناه و معصیت کند یا بآنچه نذر کرده و به آن قدرت و توانایی دارد عمل نکند.

این مردم یاوران و کمک کارانی که مانع و جلوگیر از عذاب الهی باشند ندارند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۶۶

بیان آیه ۲۷۱ ... ص : ۱۶۶

شرح لغات: ... ص : ۱۶۶

صدقات: جمع صدقه و فرق صدقه و زکاه اینست که زکاه واجب است در حالی که صدقه ممکن است واجب باشد و یا مستحبّ.

تخفوها: پنهان کنید آن را و «اخفاء» پوشاندن است.

تبدون: آشکار کنید و «ابداء» بمعنای آشکار کردن است مانند اعلان و اظهار.

تفسیر: ... ص : ۱۶۶

«إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقاتِ»

: اگر صدقات را آشکار کنید «فَنِعِمَّا هِيَ» پس چیزی است نیکو و آشکار کردن آن بد نیست و کراهت ندارد.

«وَ إِنْ تُخْفُوها وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَراءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ»: ولی اگر پنهان کنید و به فقراء دهید برای شما بهتر و ثواب آن زیادتر است.

درباره صدقه ای که پنهان کردن آن افضل است دو قول است:

۱- صدقه مستحبه است نه زکاه واجب برای اینکه پنهان کردنش آن را از ریاء دور میدارد اما زکاه واجب را باید داد و ریاء در آن نمیتواند دخالت داشته باشد و ممکن است اگر آشکارا ندهد متهم به ندادن شود پس در زکاه واجب آشکارا دادن آن افضل است (از ابن عباس و ثوری) و علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «زکاه واجب خارج میشود و داده میشود آشکارا ولی غیر زکاه واجب اگر بصورت پنهانی داده شود بهتر است».

۲- هر انفاق خواه واجب و خواه مستحبّ پنهانی دادن آن افضل است (از حسن و قتاده) و این قول با عموم آیه مناسب تر است.

«وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئاتِكُمْ»: و خدا محو میکند بعض از گناهان شما را و ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۶۷

کلمه «من» برای تبعیض است.

عده ای معتقدند که فقط گناهان صغیره را خدا ممکن است محو کند و آنها

استدلال باین آیه میکنند و از کلمه «من» که بمعنای «بعض» است فقط گناهان صغیره را می فهمند.

اما بعقیده ما چون محو گناه، «تفضل» و لطف خداست بنا بر این، اختصاص به گناهان صغیره ندارد بلکه ممکن است گناهان کبیره را هم محو کند ولی اگر کلمه «من» در آیه نبود چنین فهمیده میشد که همه گناهان محو میشود.

بعضی کلمه «من» را زائد گرفته اند مانند جمله: «کل من طعامی و خذ من مالی ما شئت» یعنی هر چه میخواهی از غذای من بخور و از مال من بگیر که بمعنای کلی است در آیه هم عموم و اطلاق است و ظاهرش همه گناهان می باشد ولی وجه اول بهتر است.

احادیثی که در این باب وارد شده است:

۱- صدقه پنهانی فرو می نشاند خشم خدا را و نابود می کند گناه را هم چنان که آتش آب را از بین می برد و هفتاد بلا را دفع مینماید.

۲- هفت دسته اند که خداوند در روزی که هیچ سایه ای جز سایه او نیست آنها را سایه میدهد:

(۱) پیشوای عادل.

(۲) جوانی که در عبادت خدا بسر میبرد و رشد میکند.

(۳) مردی که اگر از مسجد خارج میشود قلبش متوجه مسجد است تا وقتی بآن باز گردد.

(۴) دو نفری که در راه خدا و برای خدا با هم دوستی میورزند و با هم می نشینند.

(۵) مردی که زنی زیبا و دارای مقام او را بخود میخواند ولی او میگوید من از خدا می ترسم و به گناه آلوده نمیشوم.

(۶) مردی که صدقه میدهد و آن را پنهان میدارد بطوری که دست راست

او از انفاق دست چپش خبر نمیشود.

(۷) مردی که در جای خلوت و تنها بیاد خدا افتد و سپس دیدگانش پر از اشگ شود.

«وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» و خدا عالم و دانا است بدانچه در صدقات و انفاق های خود عمل میکنید که آنها را آشکارا و یا پنهانی میدهید و بر خدا هیچ چیز پوشیده و پنهان نیست و او شما را آن چنان که شایستگی دارید پاداش میدهد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۶۹

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷۲] ... ص : ۱۶۹

اشاره

لَيْسَ عَلَيْكَ هُداهُمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَ ما تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ (۲۷۲)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۱۶۹

(ای پیامبر) نیست بر تو هدایت ایشان ولی خدا هر که را بخواهد هدایت میکند و شما هر چه در راه خیر انفاق کنید پس برای خود شما است و جز برای رضای خدا نباید انفاق کنید و هر چه از اموال در راه خدا انفاق کنید ثواب و پاداش آن بشما کاملا داده خواهد شد و بشما ستم نخواهد شد.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۷۲ جزء ۳ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۷۰

بیان آیه ۲۷۲ ... ص : ۱۷۰

شأن نزول: ... ص : ۱۷۰

مسلمانان از دادن صدقه بر غیر مسلمین خودداری میکردند تا این آیه نازل شد (از ابن عباس و ابن حنفیه و سعید بن جبیر).

بعضی گویند اسماء دختر ابو بکر با رسول اکرم در عمره القضاء بود پس مادر و جده اش نزد او رفته و تقاضای کمک کردند

در حالی که هر دو مشرک بودند اسماء بآنها گفت من بشما چیزی نمیدهم تا از رسول خدا اجازه نگیرم زیرا شما پیرو اسلام نیستید. آن گاه اسماء از پیامبر اکرم اجازه خواست و این آیه نازل شد (از کلبی).

تفسیر: ... ص : ۱۷۰

«لَيْسَ عَلَيْكَ هُداهُمْ» بر تو هدایت اینان نیست در وجه ارتباط و مناسبت این آیه با آیات گذشته وجوهی گفته شده است:

۱- بر تو نیست هدایت اینان از این راه که جلو صدقه دادن مردم را به آنان بگیری و بدینوسیله آنان را به اسلام وادار نمایی مانند آیه کریمه: «أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ «۱»» مگر تو مردم را اکراه میکنی که مؤمن شوند.

۲- بر تو نیست هدایت مردم به اینکه آنان را وادار کنی بر انفاقات در راه خیر و راه خدا (از حسن و ابو علی جبائی) و تقدیر در این وجه این است که بر تو نیست که هدایت نمایی مردم را به رسیدن به ثواب و بهشت و آنچه بر تو است همین است که آنان را هدایت و راهنمایی بایمان و اسلام کنی. و این، تسلیت و دلداری است نسبت برسول اکرم زیرا آن حضرت از اینکه مردم اسلام نمی آوردند غمگین میشد زیرا او می دانست در نتیجه بی ایمانی چه عذاب ابدی در انتظار آنان است و خداوند او را

با این آیه دلداری داد.

---

(۱)- آیه ۹۹، سوره یونس

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۷۱

۳- بر تو نیست که مردم را هدایت کنی پس از آنکه آنان را دعوت و انذار کرده و آنچه را که مأمور بوده ای به رساندن آن به مردم رسانده و تبلیغ نموده ای و معنای آیه این نیست که تو اصلا مأمور بهدایت مردم نیستی زیرا آن حضرت مبعوث نشده بود مگر برای همین هدایت مردم.

«وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ» ولی خدا هر که را بخواهد هدایت می کند یعنی کسانی را که خدا میداند که با هدایت و راهنمایی بیشتر و توفیق خدا آنان براه حق در میآیند خداوند به آنان لطف نموده و هدایتشان میکند (از زجاج و ابو القاسم بلخی و بیشتر دانشمندان).

جبائی آیه را این چنین تفسیر کرده که خداوند هر کس را بخواهد به راه بهشت هدایت میکند.

«وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ» و هر مالی را انفاق کنید در راه خیر پس ثواب آن برای خود شما است و غرض از این آیه ترغیب و تشویق به انفاق است زیرا وقتی انسان بداند که منفعت و سود انفاقش بخودش باز میگردد به انفاق حریص تر و علاقمندتر میگردد و در این جهت انفاق انسان با انفاق خدا تفاوت میکند زیرا فائده انفاقات الهی به مردم بازمی گردد نه به خودش در حالی که بیشتر منافع انفاقات مردم به خودشان بازمیگردد.

«وَ ما تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ اللّٰهِ» و مؤمنان انفاق نمیکنند جز در راه طلب رضای خدا و بعضی گفته اند این جمله اگر چه بصورت خبر است ولی در واقع «نهی» است

یعنی انفاق نکنید مگر به طلب رضای خدا.

در بیان علت اینکه کلمه «وجه» در «وجه اللَّه» آورده شده دو قول است:

۱- برای رفع ابهام و تحقیق و بیان اینکه برای خود خدا باشد و کلمه «وجه» بمعنای نفس و خود، بکار رفته است تا پندار و توهم اشتراک غیر خدا را دفع کند و اختصاص به خدا را بفهماند.

۲- ادب تعبیری است زیرا اگر بگوئیم برای خدا فلان کار را انجام دادم آن ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۷۲

لطف تعبیر را ندارد که بگوئیم در وجه خدا یا برای تقرب به خدا.

«وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ» و هر چه از اموال در راه خدا انفاق کنید ثواب و پاداش آن بشما کاملا داده خواهد شد و کلمه «توفیه» کامل نمودن چیزی است و ابن عباس میگوید معنای «یوف الیکم» اینست که شما جزا و پاداش آن را کامل و زیاد در آخرت خواهید یافت.

«وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ» و بشما ستم نخواهد شد. در اینکه پاداش نگیرید و یا از ثواب و اجر شما کم گردد مانند آیه کریمه: «آتَتْ أُكُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً «۱»» دادند خوردنی ها خود را و نقصان نیافت چیزی- که در این آیه «لم تظلم» بمعنای «ناقص نمیشود» است.

---

(۱)- آیه ۳۳ سوره کهف

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۷۳

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷۳] ... ص : ۱۷۳

اشاره

لِلْفُقَراءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ لا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۷۳)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۱۷۳

(صدقه) برای فقیرانی است که در راه خدا از کار مانده اند و توانایی سیر و سفر در روی زمین ندارند مردم بی اطلاع (از ظاهر حالشان) از شدت مناعت، آنان را توانگر می پندارند. شما از سیمایشان آنان را می شناسی آنان از مردم باصرار سؤال نمیکنند.

هر مالی که انفاق کنید همانا خدا بآن عالم و آگاه است.

---

(۱)- آیه ۲۷۳ سوره بقره جزء ۳ سوره ۲ [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۷۴

بیان آیه ۲۷۳ ... ص : ۱۷۴

شرح لغات: ... ص : ۱۷۴

یحسبهم- گمان میکند.

احصروا- ممنوع از تصرف شدند بعلت بیماری یا احتیاج یا ترس.

ضرب- زدن و «ضرب فی الارض» یعنی مسافرت.

سیماء- علامت و اصل این لغت بمعنای بلندی است و به زیاد کردن قیمت معامله و بالا بردن آن «سوم» میگویند.

تعفف- سؤال نکردن و مناعت طبع.

الحاف- اصرار ورزیدن.

شأن نزول: ... ص : ۱۷۴

از امام محمد باقر (ع) نقل شده که این آیه درباره اصحاب «صفه» نازل شده و از ابن عباس نیز همین مطلب نقل شده است.

اصحاب صفه در حدود چهارصد نفر بودند که چون در مدینه منزل و خویشاوند و طایفه ای نداشتند در مسجد سکنی گزیده بودند آنان می گفتند هر «سریه» ایکه رسول اکرم بفرستد ما، در آن شرکت خواهیم نمود. خداوند در این آیه مردم را تحریک می کند که به آنها کمک نمایند و بعضی افراد زیادی غذاهای خود را به آنان میدادند.

تفسیر: ... ص : ۱۷۴

اشاره

پس از آن که خداونـد امر به انفـاق کرد و به انـدازه کـافی به آن ترغیب نمود و پـاداش کامل برای آنها معین کرد بـدنباله آن بهترین فقرایی که مصـرف صدقات هستند بیان می کند «لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ» یعنی انفاقهایی که گفته شد برای فقرایی است که در راه خدا از اشتغال به تجارت و کسب معاش در اثر خوف از دشمن یا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۷۵

مرض یا فقر یا توجه به عبادت بازمانده و ممنوع شده اند.

و از جمله: «فِی سَبِیلِ اللَّهِ» اسـتفاده میشود که سبب ممنوعیت آنها اشتغال به عبادت و اطاعت بوده است. «لا یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ» آنـان در اثر یکی از عـذرهایی که گفته شـد قـدرت ندارنـد که در زمین رفت و آمـد و تصـرفات و فعالیتهای تجاری بنمایند.

و بعضـی گفته انـد چون آنـان خود را ملزم کرده انـد که در راه خـدا جهاد نماینـد از کسب و کار باز مانـده انـد. و منظور این نیست که آنها توانایی بر کار ندارند بلکه مراد اینست که آنان چون خود را ملزم به

جهاد نموده انـد دیگر نمی توانند به غیر آن، اقدام کنند مثل اینکه وقتی یک نفر از طرف صاحب مقامی در محلی مانده است می گوید او مرا امر کرده که از آن صاحب مقام اطاعت کنم و قدرت بر خروج ندارم.

«یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ» چون آنان از سؤال خودداری کرده و برای رضای خدا و پاداشهای او فقر و بد حالی خود را مخفی می کننـد. افراد بی اطلاع خیال می کنند آنان بی نیاز می باشـند «تَعْرِفُهُمْ بِسِیماهُمْ» حال آنها در اثر فقر از صورتشان آشکار است (سدی و ربیع).

و مجاهـد می گویـد یعنی از خشوع و تواضع آنـان که شـعار مردمـان صالـح است فقرشـان شـناخته می شود «لا یَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً» آنهـا هرگز از مردم سؤال نمی کننـد و منظور این نیست که آنهـا زیـاد سؤال نمی کننـد ولی کم سؤال می نماینـد (ابن عبـاس- فراء- زجـاج و بیشتر مردم اهـل معنا) و جمله: «یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ» نیز همین مطلب را می رسانـد زیرا اگر گاهی سؤال می کردند کسـی خیال نمی کرد که آنها بی نیازند زیرا سؤال در ظاهر، دلیل بر فقر آنها بود و نیز این که می فرماید: «تَعْرِفُهُمْ بِسِیماهُمْ» شاهد بر آن است زیرا اگر آنها حتی یک مرتبه هم سؤال می کردند با سؤال، شناخته می شدند نه از صورت چنـان که اگر کسـی گفت: من مثـل فلاـن چیز را ندیـده ام معنـایش این نیست که آن چیز مثل دارد بلکه معنایش این است که آن چیز مثل و مانند ندارد بنا بر این معنای جمله فوق این است که آنها هرگز سؤال نمی کنند تا اصراری بشود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۷۶

احادیثی در نکوهش از سؤال ... ص : ۱۷۶

در حدیث آمده که امام (ع) می فرماید

خدا دوست می دارد که آثار نعمت خود را بر بنده خویش ببیند و اظهار فقر را نمی پسندد. بندگان بردبار و عفیف را دوست می دارد و کسانی که بد اخلاق، بدگو، و اصرار در سؤال نمایند مورد غضب او هستند.

و در حدیث دیگری نیز فرمود خداوند قیل و قال کردن و زیاد سؤال نمودن و ضایع نمودن مال را مکروه کرده و از نافرمانی نسبت به مادران و کشتن دختران نهی و جلوگیری کرده است.

و نیز فرمود دستها بر ۳ قسم است: اول دست خدا که بالا است. دوم دست دهنده که پائین تر از دست خدا است. سوم دست سائل که در زیر و پائین همه است و این ترتیب تا روز قیامت خواهد بود و کسی که با داشتن چیزی که او را بی نیاز می کند سؤال کند روز قیامت در صورتش زخم و جراحت یا خراش خواهد بود «۱». سؤال شد تا چه اندازه باید داشته باشد تا بی نیاز باشد فرمود: پنجاه درهم یا به اندازه آن از طلا «وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ» آنچه از مال و بعضی گفته اند از خیرات انفاق می کنید «فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» خدا پاداش آن را میدهد.

---

(۱)- ممکن است این حدیث کنایه از این باشد که این شخص صورت و آبروی خود را در دنیا خراب و مخدوش کرده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۷۷

[سوره البقره (۲): آیات ۲۷۴ تا ۲۷۵] ... ص : ۱۷۷

اشاره

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴) الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبا لا يَقُومُونَ إِلَّا كَما يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَسِّ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ

مِثْلُ الرِّبـا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهى فَلَهُ ما سَـلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَ مَنْ عادَ فَأُولئِكَ أَصْـحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ (۲۷۵)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۱۷۷

کسانی که اموال خویش را شب و روز، نهان و آشکارا، انفاق می کنند پاداش آنها نزد پروردگارشان است آنان نه بیمی دارند و نه غمگین می شوند.

کسانی که ربا میخورند برنمی خیزند جز بمانند آن کس که شیطان به جنون آشـفته اش میکند از آن رو که آنان گویند بیع و معاملهماننـد ربا است ولی خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است پس کسـی را که از طرف پروردگارش پند و انـدرزی بیایـد و او بپـذیرد (و از گنـاه) بـاز ایسـتد پس برای اوست گذشـته اش و کـار او بـا خـداست و کسانی که باز به گناه برگردند اهل آتش اند و آنان در آتش برای همیشه خواهند بود.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۷۴ و ۲۷۵ جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۷۴ ... ص : ۱۷۸

شأن نزول: ... ص : ۱۷۸

ابن عباس می گویـد این آیه درباره حضـرت علی (ع) نازل گشت زیرا او چهار درهم داشت یك درهم در روز یك درهم در شب یك درهم در پنهانی و یک درهم آشـکارا انفاق نمود و همین مطلب از امام جعفر صادق و امام محمد باقر (ع) نقل شده است.

و از ابـو ذر و اوزاعی نقـل شـده کـه این آیه در مـورد انفـاق اسبان در راه خـدا نـازل گشـته است و بعضـی گفته انـد این آیه عمومیت دارد و هر کسـی به این کیفیت در راه خدا انفاق کند مشمول آن خواهد بود. بنا بر این، ما می گوئیم این آیه نخست درباره علی (ع) نازل گشت و هر کسـی به این نحو انفاق کند مشمول حکم آن نیز می باشد ولی چون علی (ع) بر همه سبقت داشته است

دارای فضیلت بیشتری می باشد.

تفسیر: ... ص : ۱۷۸

سپس خداوند کیفیت انفاق و پاداش آن را یادآوری می کند «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً» آنان که مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکارا انفاق می نمایند یعنی در تمام حالات انفاق می کنند زیرا صدقات وقتی غیر از این اوقات ندارند «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (پاداش آنها نزد خداست) وجه اینکه حرف «فاء» در «فلهم» در اینجا آمده اینست که برساند پاداش در اثر انفاق در اطاعت خدا بدست می آید «وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ» خوفها و وحشتهای قیامت بر آنها نیست.

«وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ» و آنان در قیامت محزون و غمناك نمی باشند و بعضی گفته اند یعنی از نابود شدن پاداش و نقصان آن خوفی بر آنها نیست و در اثر آن محزون نمی گردند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۷۹

بیان آیه ۲۷۵ ... ص : ۱۷۹

شرح لغات: ... ص : ۱۷۹

ربا: اصل ربا بمعنای زیاد شدن است و به آنچه از اصل سرمایه زیاد می آید «ربا» می گویند.

یتخبطه: از خبط بمعنای آشفته شدن و «خباط» نوعی بیماری است مانند جنون که آشفتگی عقلی است.

مس: جنون و دیوانگی.

عاد: باز گردد از عود بمعنای بازگشت و عادت تکرار چیزی است.

تفسیر: ... ص : ۱۷۹

پس از آن که خداوند به انفاق تشویق نمود و پاداش انفاق کننده را در دنیا و آخرت بیان کرد بدنبال آن، موضوع ربا را که نادانان خیال می کنند زیاد کردن در مال است با آن که نابودی مال می باشد بیان می نماید.

«الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبا لا یَقُومُونَ إِلَّا کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِّ» کسانی که ربا می خورند روز قیامت برنمی خیزند (از قبورشان) مگر مانند کسی که در اثر تصرفات شیطان دیوانه گشته است.

این حالت در قیامت نشانه رباخواری آنها است برای اهل قیامت (ابن عباس- حسن- سعید بن جبیر- قتاده و مجاهد) و بعضی

گفته انـد دیوانه کردن شـیطان، تشبیه است زیرا شـیطان حقیقتـاً انسان را دیوانه نمی کنـد بلکه کسـی که سوداء یا صـفراء بر او غالب گشـته و یا اینکه عقل او ضـعیف گردیـده شـیطان امور خوفناکی را بنظر او می آورد و در او وسوسه می کنـد بنا بر این، حالت دیوانگی برای او از طرف خداونـد پدیـد می آید ولی از آنجا که در چنین وقتی دچار وسواس شـیطانی می گردد بطور مجاز نسبت آن ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۸۰

بشیطان داده شده است (ابو علی جبائی).

و بعضـی گفتـه انـد ممکن است دیـوانگی در بعضـی از مردم از طرف شـیطان باشـد و در بعض دیگر نباشـد (ابـو هـذیل- ابن اخشید). اینان می گویند ظاهر قرآن گواه

این مطلب بوده و مانع عقلی در آن نیست و خداوند بمنظور آزمایش بعضی از مردم و کیفر عده ای که گناه کرده و توبه ننموده اند از آن مانع نگردد همانطوری که گاهی بعضی از مردم به بعضی دیگر مسلط شده به آنها ستم می کنند و مالشان را می گیرند (ولی بواسطه مصالحی) خداوند مانع آن نمی گردد.

و این حالت برای رباخواران در قیامت نشانه آنها خواهد بود که مردم آنها را بشناسند همانطوری که گناهکاران نشانه هایی مناسب خود دارند که بوسیله آنها، شناخته می شوند و افرادی که اطاعت خداوند را نموده اند نیز علامتهایی دارند که بوسیله آنها معرفی می گردند چنان که در جای دیگر می فرماید: «فَيَوْمَئِذٍ لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لا جَانٌّ «۱»» (در آن روز از گناه انسان و جن سؤال نشود) و نقل شده که رسول اکرم (ص) در مورد شهدای جنگ احد فرمود آنها را با خونها و لباسهای خود پیچیده دفن کنید.

و نیز فرمود که در روز قیامت افرادی از امت من از قبورشان بیرون می آیند در حالی که سفیدی و زیبایی از آنها آشکار است در اثر وضوهایشان. و نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: شبی که مرا به معراج می بردند جمعی از مردها را دیدم که شکم- هایشان مانند خانه هایی بود که در آنها مارهایی بودند که از بیرون پیدا بود به جبرئیل گفتم اینها چه افرادی هستند گفت: اینان رباخوارانند.

و از امام جعفر صادق (ع) نقل شده که پیغمبر اکرم (ص) فرمود: «وقتی که مرا به آسمان بردند مردمی را دیدم که بقدری شکمهای آنها بزرگ بود که قدرت این که بلند شوند نداشتند به جبرئیل

گفتم: اینها چه افرادی هستند جواب داد: اینها کسانی اند که رباخوار بوده اند».

---

(۱)- آیه ۳۹ سوره الرحمن.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۸۱

«لاـ یَقُومُونَ إِلَّا کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِّ»- و اذا هم بسبیل آل فرعون و بلند نمی شوند مگر مانند کسانی که در اثر تصرفات شیطان دیوانه شده اند و آنان مانند آل فرعون صبح و شب در آتش قرار می گیرند می گویند خدایا قیامت کی برپا خواهد شد؟

این آیه تهدید کسانی است که ربا می گیرند اگر چه آن را نخورند و از آنجا که بزرگترین نتیجه و اثر مال، خوردن آن است لذا خداوند آن را بعنوان اشاره بتمام استفاده هائی که از راه ربا بدست می آید ذکر کرده است چنان که جای دیگر می فرماید «وَ لاـ تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ» «۱» مال خود را در میان خویش بباطل نخورید و باز می فرماید (إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً «۲») آنان که مالهای یتیمان را از روی ستم می خورند.

که در آنها لفظ خوردن ذکر شده ولی مقصود هر گونه انتفاع و استفاده است که در آنها برده شود «ذلِکَ بِأَنَّهُمْ» این کیفر برای آنها هست که «قالُوا إِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبا» می گویند خرید و فروش که در آن ربا نیست مانند خرید و فروشی است که در آن ربا می باشد.

ابن عباس می گوید وقتی که کسی از آنان قرضی می گرفت و مدت آن بپایان می رسید چون طلبکار، طلب خویش را مطالبه می کرد بدهکار، می گفت مدتی به من مهلت بده منهم مقداری به آن اضافه می کنم و طلبکار بر آن راضی می شد و مطابق آن با هم رفتار می کردند و چون به آنها

گفته می شد که این کار، ربا است آنان جواب می دادند نه، این کار با خرید و فروش مساوی است و فرقی نمی کند که بها و قیمت از اول در برابر مدت، زیاد باشد و یا اینکه بعد از آن بوسیله زیاد شدن مدت زیاد گردد، از اینرو خداوند آنها را نکوهش کرده و می فرماید آنان اشتباه می کنند و می فرماید:

«وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا» یعنی خداوند معامله ای را که در آن ربا نباشد حلال کرده است و معامله ای را که در آن ربا باشد حرام نموده است.

---

(۱)- آیه ۱۸۸ از سوره بقره

(۲)- آیه ۱۰ از سوره نساء

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۸۲

و فرق آنها این است که در معامله نخست، زیادی پول در اثر خود معامله است ولی در معامله دوم پول، بواسطه تأخیر بدهکاری اضافه شده است و نیز معامله، معاوضه پول با جنس است ولی در معامله ربایی زیادی پول در برابر جنسی قرار نگرفته است بلکه در برابر تأخیر بدهی می باشد.

و آنچه از رسول اکرم (ص) رسیده این است که زیاد کردن در شش چیز حرام است:

طلا، نقره، گندم، جو، خرما، نمک و بعضی کشمش را هم گفته اند و فرمود بدانید که هر چیز بمثل آن و بهمان مقداری که داده می شود باید باشد و آنچه زیادتر بدهد یا بگیرد ربا می باشد.

اختلافی نیست در این که ربا در این شش چیز واقع می شود ولی در غیر آنها فقها (اهل سنت) اختلاف کرده و از نظر آنها سایر چیزها نیز باین شش چیز قیاس می شود ولی نزد ما (شیعه) ربا در چیزهایی می باشد که با کیل

و وزن معامله می شود.

و اما این که چرا ربا حرام است بعضـی گفته انـد: برای این که موجب مختل مانـدن کار و کسب و تجارت می شود زیرا وقتی که قرض دهنـده دیـد پول خود را بـا مقـدار زیادتری می گیرد طبعاً دیگر به کار و کوشـش نمی پردازد و از امام جعفر صادق (ع) نقل شـده که فرمود: علت این که ربا به این شـدت حرام شـده این است که در صورت رواج ربا مردم از نیکی در قرض و کمک بیکدیگر خودداری می کنند.

«فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهى » پس کسی که از نهی و منع و تذکر خداوند پند گرفته و آن را پذیرفته و از رباخواری دست برداشته است.

«فَلَهُ ما سَلَفَ» پس آنچه پیش از این نهی، ربـا گرفته از اوست و لازم نیست آن را به صـاحبش برگردانـد. امـام بـاقر (ع) می فرماید: کسی که اسلام بیاورد و از کارهایی که در زمان جاهلیت کرده است نادم و تائب گردد خداوند از او می گذرد.

و سـدی می گویـد: یعنی آنچـه در گذشـته از راه ربـا گرفتـه و خـورده یـا نزد اوسـت لازم نیست به صـاحبش برگردانـد و اما چیزهایی را که نگرفته است حق گرفتن آنها را نـدارد و فقط اصل مال خود را می تواند بگیرد «وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ». در مراد از این جمله ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۸۳

۲ قول گفته شده است:

۱- پس از آنکه موعظه و حرمت ربا و پـذیرفتن آن آمـد کار او به خدا واگذار می شود اگر خواست او را حفظ کند و بر توبه خویش ثابت میدارد و اگر هم نخواست او را بخود واگذار

می کند.

۲- یعنی اگر توبه نکرد و با اینکه آن را حرام می داند مرتکب آن گشت کار او بخدا واگذار می شود اگر خواست او را مطابق عدالتش عذاب می کند و اگر نخواست با لطف خویش عفوش می نماید.

۳- یعنی کار او بخدا واگذار شده است که در رباهایی که در پیش، خورده کیفرش نکند «وَ مَنْ عادَ» و کسی که پس از حکم حرمت ربا باز هم بر ربا خواری برگشت یا کسی که دوباره آنچه را در پیش میگفت (که معامله ربایی مثل معامله غیر ربایی حلال است) بزبان جاری کرد «فَأُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ» پس آنان برای همیشه در آتش خواهند بود. زیرا چنین گفته ای از کسی سر می زند که کافر و معتقد به حلیت ربا است از این جهت به عذاب همیشگی تهدید گشته است.

فقهاء بالاتفاق میگویند ربا در معامله نقدی و نسیه هر دو می آید ولی بعضی از پیشینیان گفته اند: ربا فقط در نسیه است در زمان جاهلیت فقط ربا در مورد تأخیر افتادن طلب، از وقت مقرر به وقت دیگر بود که در مقابل تأخیر، مبلغی زیادتر میگرفتند و اختلافی نیست در این که این قسمتها حرام است. از علی (ع) نقل شده که رسول اکرم (ص) در مورد ربا پنج دسته را لعنت فرمود: رباخوار، ربادهنده، دو گواه و نویسنده آن و فرمود خداوند هر جمعیتی را که خواست هلاک کند ربا را در میان آنان پدید آورد.

و نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: ربا هفتاد گناه بزرگ است و آسانتر از همه آنها مثل این است که با مادر خود عمل جنسی انجام دهد.

و جمیل بن

دراج از امام جعفر صادق (ع) نقل کرده که فرمود: گناه ربا نزد خدا زیادتر از این است که کسی هفتاد مرتبه با محرم خود در خانه کعبه زنا کرده باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۸۴

[سوره البقره (۲): آیات ۲۷۶ تا ۲۷۷] ... ص : ۱۸۴

اشاره

یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ (۲۷۶) إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ (۲۷۷)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۱۸۴

خداوند ربا را کم می کند و صدقات را فزونی می دهد و خدا دوست ندارد هیچ گنه پیشه ناسپاس را.

کسانی که ایمان آورده و کارهای نیکو انجام دهند و نماز را بپا دارند و زکاه دهند برای آنها نزد پروردگارشان پاداش خواهد بود آنان نه بیمی دارند و نه غمگین میشوند.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۷۶ و ۲۷۷ جزء ۳ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۸۵

بیان آیه ۲۷۶ ... ص : ۱۸۵

شرح لغات: ... ص : ۱۸۵

یمحق: کم میکند. از محق بمعنای نقصان و کمی و نیز محق و امتحق بمعنای هلاک و نابود شد می آید و به شب های اواخر ماه «محاق» می گویند چون ماه در آن شب ها رو به کمی و نقصان است.

اثیم: گناه پیشه و کسی که زیاد گناه می کند.

تفسیر: ... ص : ۱۸۵

سپس خداونـد آنچه را که قبلاـ فرمود دربـاره ربا تأکیـد می کنـد «یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا» خداونـد ربا را پی در پی ناقص می کنـد تا اینکه بکلی از بین برود.

و ابن عباس میگوید یعنی خداوند مال را از بین برده و برکت آن را برمی دارد به امام جعفر صادق (ع) عرض کردند بعضی از مردم که ربا می خورنـد و مال آنها زیاد می گردد فرمود: اگر چه مال آنها زیاد شود ولی خداوند دین آنها را از بین می برد و ابو القاسم بلخی میگوید: معنای آیه این است که خداوند با اسقاط عدالت و حکم به فسق آنان و نام فاسق بر آنان گذاشتن در دنیا نابودشان میکند.

«وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ» و صـدقات را نمو داده و زیاد میگرداند به اینکه در دنیا و در آخرت پاداش در برابر آن خواهند داشت. مال آنها نتیجه های فراوان میدهد. اینها منفعتی است که آنان در اثر حسن نیت می برند.

و از رسول اکرم (ص) نقل شـده که فرمود: خداونـد فقط صـدقاتی که پاک باشـد می پـذیرد و آنها را نمو داده زیاد میگرداند همانطوری که یکی از شما بچه اسب یا بچه شتر را بزرگ می کنید تا جایی که خداوند یک لقمه را مانند کوه احد میگرداند.

و نکته در آیه اینست که ربا گیرنده منظورش از ربا، زیاد کردن مال است و کسی که ترجمه مجمع

البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۸۶

صدقه نمی دهد مقصودش اینست که مال او زیاد شود از این رو خداوند عالم یادآوری میکند که ربا موجب نقصان مال میگردد نه اینکه سبب زیادی آن شود و بر خلاف آن، صدقه سبب زیاد شدن مال میگردد و هرگز موجب کم شدن مال نخواهد شد «وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» یعنی هر کسی که نعمتهای خدا را کفران کند به اینکه ربا را حلال بداند و در گمراهی خویش کوشش کند و دائماً در گناه خود (در رباخواری) باشد مورد غضب خداوند می باشد.

سؤال- چرا خداوند نفرموده است «هر کافری» زیرا هر کس که ربا را حلال بداند کافر خواهد بود؟

پاسخ- اگر کسی ربا را حلال بداند و پی در پی بدان اقدام کند پیوسته بکفر خود می افزاید ولی اگر معتقد به حلال بودن آن باشد ولی مرتکب آن نگردد اگر چه کافر می باشد ولی مانند دسته اول نیست بنا بر این جامع میان هر دو اینست که خداوند آنها را دوست نداشته و مورد غضب او هستند و اگر کلمه «کافر» می فرمود شامل هر دو نمی گشت.

و از پیغمبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود: بر مردم زمانی خواهد آمد که کسی نمی باشد که در میان آنها رباخوار نباشد و اگر هم کسی ربا نخورد گرد و غبار آن بر رویش خواهد نشست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۸۷

بیان آیه ۲۷۷ ... ص : ۱۸۷

تفسیر: ... ص : ۱۸۷

معنای این آیه روشن است و تفسیر آن در پیش گذشت.

و علت اینکه عمل صالح، نماز، زکات را با هم ذکر کرده این نیست که هر- کدام از اینها اگر تنها باشد پاداش ندارد زیرا

اگر چنین باشد این آیه سبب کم ارزش کردن آنها میگردد بلکه مقصود از یک جا ذکر کردن آنها اینست که بیشتر ترغیب به آنها شـده و باعث اهمیت و عظمت آنها گردد و یا منظور اینست که بفهماند اگر تمام اینها با هم انجام شوند پاداش آنها خیلی زیادتر است از اینکه هر کدام به تنهایی بجا آورده شود چنان که جای دیگر می فرماید:

«وَ الَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ» «۱» و کسانی که با خداونـد، خدای دیگر را قرار نداده و کسـی را که خدا کشتن او را حرام کرده است نمی کشند. که در این آیه نیز وعده عذاب را بیان کرده که بفهماند هر کدام از شریک قرار دادن برای خـدا و قتل نفس موجب عـذاب خواهـد بود و برای ترساندن از انجام هر کدام از آنها است زیرا ناگفته پیـداست کـه کیفر شـریک برای خـدا قرار دادن شـرط دیگری نـدارد (کـه آدمکشـی باشـد) و معلـوم است که اگر عقـاب در صورتی باشد که هر دو با هم واقع شوند این مطلب سبب عدم اهمیت گناه هر کدام خواهد بود.

و قبلاـ گفته ایم که این آیه و امثـال آن می رسانـد که ایمـان هم از افعـال جـوارح نبـوده و مربوط به آن هم نیست زیرا اگر از افعال جوارح بود صحیح نبود که اعمال صالحه بآن عطف گردد زیرا عطف یک چیز بخودش درست نیست.

---

(۱)- آیه ۶۸ از سوره بقره

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۸۸

سؤال:

و اگر کسی بگوید عطف چیزی به خودش در آیات قرآن دیده میشود مانند آیه کریمه: «الَّذِينَ

كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ «۱»» (آنان که کافر شـده و از راه حق جلوگیری کنند) که «صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» عطف به «کفروا» شـده و بهمان معنا است و آیه «الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا» آنان که کافر شدنـد و آیات ما را تکـذیب کردنـد، که جمله دوم عطف به جمله اول شده و بهمان معنا است.

پاسخ:

در این دو آیه نیز همـان مطلب که گفـتیم هست و جلـوگیری از راه حـق و یـا تکـذیب آیـات الهی بـا کفر، یکی نیست و فرق دارند و آنها دلالت بر کفر دارند و خود کفر نیستند.

به این آیه و امثال آن استـدلال شـده بر فساد قول کسانی که قائل به حبطاند که اعمال خوب انسان ممکن است بکلی بی اثر و بی نتیجه گردد از این راه که این آیه میگوید کسـی که این اعمال را انجام دهد مسـتحق پاداش است و این آیه شرط نکرد که چیزی بجا نیاورد که آن را از بین ببرد و بی نتیجه نماید.

اگر گفته شود ناگزیر باید چنین شرطی باشد همانطور که در وعده عذاب نسبت به کفار این شرط هست که توبه نکرده باشد.

پاسـخ اینست که توبه در اینجا شـرط شـده است بعلت اجماع مسـلمانان نه اینکه توبه عـذاب را بردارد و این نوعی تفضل الهی است که اگر کسـی توبه کنـد خداوند او را عذاب نمیکند اما در مورد انجام اعمال نیک اجماع نیست که باید عملی دیگر بجا نیاورد تا سزاوار پاداش و اجر گردد و فرق این دو مورد همین است.

---

(۱)- آیه ۸۸ از سوره نحل.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۳، ص: ۱۸۹

[سوره البقره (۲): آیات ۲۷۸ تا ۲۸۰] ... ص : ۱۸۹

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِيَ مِنَ الرِّبا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۷۸) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوالِكُمْ لا تَظْلِمُونَ وَ لا تُظْلَمُونَ (۲۷۹) وَ إِنْ كانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلى مَيْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۸۰)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۱۸۹

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و اگر براستی مؤمن شده اید از ربا آنچه باقیمانده رها کنید، و اگر نکردید آماده جنگ با خدا و پیامبر شوید و اگر توبه کردید سرمایه هایتان برای شما است ستمی نکرده و ستمی هم نکشیده اید.

و (کسی که از او طلب دارید) اگر در تنگدستی و سختی باشد پس باید مهلت داد و منتظر ماند تا هنگام امکان و توانگریش و اگر صدقه دهید و بخشش نمائید برای شما بهتر است اگر (خیر و شر خود را) بدانید.

---

(۱)- آیه ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ سوره بقره جزء ۳ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۹۰

بیان آیه ۲۷۸- ۲۷۹ ... ص : ۱۹۰

شأن نزول: ... ص : ۱۹۰

۱- از امام محمد باقر (ع) نقل شده که ولید بن مغیره در زمان جاهلیت ربا می گرفت و هنوز مقداری از طایفه ثقیف طلب داشت و خالد بن ولید پس از آنکه اسلام آورد خواست آنها را مطالبه کند آیه فوق نازل گشت.

۲- سدی و عکرمه گفته اند: این آیه در مورد عباس و خالد بن ولید نازل گشت چون آنان با هم شریک بوده و در زمان جاهلیت مبلغی بابت ربا از طایفه ثقیف طلبکار بودند و وقتی اسلام آمد آن دو اموال زیادی از راه ربا بدست آورده بودند سپس این آیه فرود آمد و رسول اکرم (ص) فرمود هر ربایی که در جاهلیت بوده است در اسلام، لغو شد و اول ربایی که آن را لغو می کنم ربای عباس بن عبد المطلب است و اولین خونی که آن را لغو می کنم خون ربیعه بن حارث بن عبد المطلب است که در بنی لیث شیر خورده و قبیله

هذیل او را به قتل رسانیده بود.

۳- مقاتل می گوید این آیه درباره چهار برادر از ثقیف بنام مسعود، عبدیالیل، حبیب و ربیعه که از فرزندان ابو عمر بودند نازل شده است، آنان قرضهایی به بنی مغیره می دادند و ربا می گرفتند و وقتی که رسول اکرم (ص) به پیغمبری مبعوث گشت و به طائف رفته و با ثقیف مصالحه کرد این چهار برادر اسلام آوردند و سپس ربای خود را از بنی مغیره مطالبه کردند (و چون آنها از دادن خودداری کردند نزاع کرده) نزد نماینده رسول اکرم (ص) بنام «عتاب بن آسیه» در مکه آمده او نیز جریان را به پیغمبر اسلام (ص) نوشت سپس این آیه نازل گشت و بدینوسیله آنان را از گرفتن ربا ممنوع نمود.

تفسیر: ... ص : ۱۹۰

پس از آنکه خداوند حکم باقیمانده از ربا را بیان کرد فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۹۱

آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ»

ای کسانی که ایمان آورده اید بترسید از خدا در کار ربا و در همه چیزهایی که شما را از آن نهی نموده است. «وَ ذَرُوا ما بَقِیَ مِنَ الرِّبا» یعنی و آنچه از ربا باقیمانده رها کنید و آن را نگیرید و فقط اکتفاء کنید به گرفتن اصل سرمایه.

«إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ» یعنی هر که مؤمن باشد اینست حکم و دستور او و کسی که مؤمن نباشد او در حال جنگ با خدا است. بعضی گفته اند یعنی اگر تصدیق کنید حرمت ربا و مفسده هایی را که ربا در بردارد و خدا میداند.

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا» و اگر امر و فرمان خدا را نمی پذیرید و بدان گردن نمی نهید و از باقیمانده

ربا دست برنمی دارید.

«فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ» پس یقین کنید و بدانید که جنگ با خدا و پیامبر است یعنی بدانید که شما چون مخالفت دستور خدا و رسول را کرده اید در دنیا مستحق کشتن و در آخرت سزاوار آتش خواهید بود و بعضی از (قراء) کلمه (فأذنوا) را به مد همزه و کسر (ذا) خوانده اند و بنا بر این قرائت بمعنای (فاعلموا) است که بمعنای امر می باشد یعنی هر که از ربا گرفتن دست بردار نیست او را به دشمنی با خدا و رسول اعلام دارید و این آیه، بیان کننده و حاکی از بزرگی گناه رباست و بعضی گفته اند کسی که با ربا معامله می کند امام، او را توبه می دهد اگر توبه کرد رها می شود و گرنه باید او را بکشند و امام صادق (ع) فرمود: هر کس ربا می خورد نخست بعد از روشن شدن، او را تأدیب می کنند اگر باز ربا خورد دفعه دوم هم او را ادب می کنند و چنان که پس از آن ربا گرفت او را می کشند. «وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوالِكُمْ» و اگر از این که معتقد به حلیت ربا بودید توبه کرده و اقرار به حرمت آن نمودید اصل مال شما بدون زیان از آن شما است «لا تَظْلِمُونَ وَ لا تُظْلَمُونَ» بگرفتن اصل مال نه بکسی ستم کرده اید نه به کم نمودن از اصل مال به شما ستم شده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۹۲

بیان آیه ۲۸۰ ... ص : ۱۹۲

تفسیر: ... ص : ۱۹۲

پس از این که خداوند دستور گرفتن اصل مال را از کسی که تمکن دادن آن را دارد بیان کرد در اینجا حکم بدهکاری که

در تنگدستی قرار گرفته است بیان می نماید.

«وَ إِنْ کانَ ذُو عُسْرَةٍ» اگر در بدهکاران شما کسی که در تنگدستی قرار گرفته است باشد «فَنَظِرَةٌ إِلی مَیْسَرَةٍ» لازم است که او را تا وقتی که تمکن پیدا کند مهلت دهید. و در این که اندازه و میزان تنگدست بودن چیست دو قول گفته شده است.

۱- از امام جعفر صادق (ع) نقل شده است که حد اعسار این است که او زیاده از خوراک خود و عیالاتش که با میانه روی زندگی کنند نداشته باشد.

۲- جبائی می گوید: حدش این است که کسی که از پرداخت بدهی ناتوان شود یا سرمایه اش دچار کسادی و رکود شده و در این که در چه نوع بدهی در صورت نداشتن باید مهلت داد سه قول گفته شده است:

(۱) تمام بدهکاران (ابن عباس- ضحاک- حسن- و همین قول از امام محمد باقر و امام جعفر صادق (ع) نقل شده است:

(۲) بدهکاران معامله ربایی (شریح- ابراهیم نخعی).

(۳) از آیه فقط بدهکاران در معامله ربایی فهمیده می شود و سایر موارد بر آن قیاس می شود و امام باقر (ع) می فرماید معنای «إِلی مَیْسَرَةٍ» این است که او را مهلت دهید تا جریان کارش به امام برسد که اگر قرض خود را در کار نیک مصرف کرده امام از سهم «غارمین» (در زکات) قرض او را ادا کند «وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَیْرٌ لَکُمْ» و اگر بر تنگدست طلب خود را انفاق و بخشش نمائید برای شما بهتر است. «إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» اگر خیر و شر خود را بدانید و سود و زیان خود را تشخیص بدهید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳،

ص: ۱۹۳

از جمله احادیثی که در این باره رسیده است این است که رسول اکرم (ص) می فرماید:

کسی که بدهکار تنگدست خود را مهلت دهد یا این که طلب خود را به او ببخشد خداوند روز قیامت که سایه ای جز سایه او نیست او را در سایه عرش خود جای میدهد.

و نیز بریده از آن حضرت نقل کرده که فرمود: کسی که بدهکار تنگدست خود را مهلت دهد در هر روزی ثواب صدقه خواهد برد.

و این آیه می رساند که اگر طلبکار بداند بدهکار او تنگدست می باشد حرام است بر او که او را حبس کرده و دنبال نماید و طلب خویش را مطالبه کند، و بر او واجب است که او را مهلت دهد تا این که او توانایی پیدا کند و اگر اصل طلب خود را ببخشد از مهلت دادن هم بهتر است و از ابن عباس و عبد اللَّه عمر نقل شده که آخرین آیه ای که از قرآن نازل گشت آیه ربا بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۹۴

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۱] ... ص : ۱۹۴

اشاره

وَ اتَّقُوا یَوْماً تُرْجَعُونَ فِیهِ إِلَی اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّی کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ (۲۸۱)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۱۹۴

بترسید از روزی که در آن روز بسوی خدا باز میگردید سپس هر شخصی پاداش عمل خود را خواهد یافت و ستم نمی بیند.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۸۱ جزء ۳ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۹۵

بیان آیه ۲۸۱ ... ص : ۱۹۵

شأن نزول: ... ص : ۱۹۵

این آخرین آیه ای است که از قرآن نازل گشت و جبرئیل گفت: او را آیه ۲۸۱ از سوره بقره قرار ده (ابن عباس- سدی) مفسرین می گویند: وقتی که آیه «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ» «۱» (تو ای پیغمبر می میری و آنها نیز خواهند مرد) نازل گشت رسول اکرم فرمود ای کاش میدانستم این مطلب (مردن من) کی خواهد بود سپس سوره «إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ ...» نازل شد رسول اکرم (ص) فاصله بین تکبیر و قرائت ساکت شده میفرمود

«سبحان اللَّه و بحمده استغفر اللَّه و اتوب الیه»

سپس بحضرت عرض کردند شما پیش از این، این جمله را نمیفرمودید؟ فرمود خبر مرگ من داده شد (یعنی معلوم گشت که چه وقت خواهم مرد) سپس آن حضرت گریه سختی کرد عرض کردند یا رسول اللَّه برای مرگ گریه می کنید در صورتی که خداوند گناه گذشته و آینده شما را بخشیده است فرمود چگونه است خوف مرگ؟ تنگی قبر؟ تاریکی آن؟ و چگونه است قیامت و وحشت های قیامت؟

بعد از آن، رسول اکرم (ص) مدت یک سال زنده ماند تا این که آیه «لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ» «۲» (پیغمبری از خود شما آمد که از فقر و هلاکت شما در سختی بود) نازل گشت و این آخرین سوره ای بود که بطور کامل بر آن حضرت فرود آمد. بعد از آن پیغمبر (ص) شش

ماه زنده بود تا برای حجه الوداع بطرف مکه حرکت کرد در میان راه این آیه «یَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّساءِ قُلِ اللَّهُ یُفْتِیکُمْ» «۳» (در مورد زنها از تو سؤال می کنند بگو خدا برای شما بیان می کند) نازل شد و این آیه

---

(۱)- آیه ۳۰ از سوره زمر

(۲)- آیه ۱۲۸ از سوره توبه

(۳)- آیه ۱۲۷ از سوره نساء

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۹۶

را آیه «صیف» نامیدند و چون آن حضرت در عرفه بود آیه «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ» «۱» (امروز دین شما را کامل کردم) نازل گشت بعد از آن، رسول اکرم ۸۱ روز زنده بود که آیات ربا نازل شد و بدنبال آن آیه «وَ اتَّقُوا یَوْماً تُرْجَعُونَ فِیهِ إِلَی اللَّهِ» فرود آمد و این آخرین آیه ای است که از آسمان نازل شد سپس آن حضرت ۲۱ روز زنده بود و ابن جریح می گوید: بعد از آن ۹ شب زنده بود و سعید بن جبیر و مقاتل گفته اند: هفت شب زنده بود و در روز دوشنبه ۲۸ ربیع الاول، اول طلوع آفتاب رحلت فرمود.

ولی اصحاب ما (شیعه) نقل کرده اند که آن حضرت در روز ۲۸ ماه صفر از دنیا رفت که سنه ۱۱ هجرت و اولین سال پادشاهی اردشیر از فرزندان انوشیروان بود.

تفسیر: ... ص : ۱۹۶

پس از آنکه خداوند در آیات پیش حدود و احکامی را بیان کرد اکنون تمام مکلفین را مخاطب قرار داده میفرماید: «وَ اتَّقُوا یَوْماً تُرْجَعُونَ فِیهِ إِلَی اللَّهِ» بترسید از روزی که تمام شما بسوی خداوند بازگشت خواهید کرد تا پاداش خود را بگیرید.

و بعضی گفته اند: بترسید از روزی که بپادشاهی خدا که اختیار دار نفع و

ضرر شما است برگشت خواهید کرد که کسانی که در دنیا ملک و اختیاری داشته اند چیزی از قدرت آنها وجود ندارد و هر کجا در قرآن چنین جمله ای باشد معنای آن همین است زیرا خداوند از کسی غایب نمیشود و احدی هم از علم و اختیار و پادشاهی او پنهان نیست چنان که جای دیگر میفرماید: «وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ» «۲» (شما هر جا باشید خدا با شماست) و میفرماید: «ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ» «۳» (هیچ سه نفر نیستند که با هم درگوشی سخن گویند جز اینکه خدا چهارمین آنها است) و برای کسی در آن روز امر و نهی نخواهد بود چنان که می فرماید: «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ» «۴» (در روز قیامت پادشاهی از کیست؟ از خدای یکتای قاهر.)

«ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ» در معنای این جمله دو وجه گفته شده است:

---

(۱)- آیه ۲ از سوره مائده [...]

(۲)- آیه ۴ از سوره حدید

(۳)- آیه ۷ از سوره مجادله

(۴)- آیه ۱۶ از سوره غافر.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۹۷

۱- پاداش هر کسی که کاری کرده، درست و کامل باو داده میشود.

۲- نتیجه کارها و اعمال ثواب و عقاب بطور دقیق بخود شخص داده خواهد شد چون کسب بر دو قسم است یکی آنچه مستقیماً کار خود انسان است مانند آنچه انسان انجام میدهد و دوم چیزی است که نتیجه کار شخص است مانند مالی که در نتیجه کار بدست میآورد.

«وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ» به اینان کمتر از آنچه استحقاق دارند از پاداش و ثواب نمیرسد و نیز

عذابی و عقابی زیادتر از آنچه باید ببینند نخواهند دید و بآنها ستم و ظلم نمیشود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۹۸

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۲] ... ص : ۱۹۸

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ وَ لْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنْ کانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْری وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغِیراً أَوْ کَبِیراً إِلی أَجَلِهِ ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنی أَلَّا تَرْتابُوا إِلَّا أَنْ تَکُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِیرُونَها بَیْنَکُمْ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَلَّا تَکْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبایَعْتُمْ وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِیدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ (۲۸۲)

«۱»

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۸۲ جزء ۳ سوره ۲.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۹۹

ترجمه: ... ص : ۱۹۹

ای کسانی که ایمان آورده اید اگر بهمدیگر وامی تا مدت معین دادید آن را بنویسید و باید نویسنده ای از میان شما، بدرستی بنویسد و نویسنده از نوشتن، آن چنان که خدایش آموخته، دریغ نکند، باید بنویسد و کسی که حق بعهده اوست (مدیون) املاء کند یعنی بگوید و امضاء کند و از خدا بترسد و (از آنچه مقرر شده) چیزی کم نکند و اگر کسی که حق بعهده اوست (مدیون) سفیه یا ناتوان و عاجز است و املاء کردن نمیتواند سرپرست او بدرستی املاء کند و دو نفر از

مردان را گواه بگیرید و اگر یافت نشود، یک مرد و دو زن از کسانی که رضایت میدهید و اگر یکی از آنها فراموش کند دیگری بخاطر آورد و چون گواهان دعوت شوند دریغ و اباء نکنند از نوشتن وام، کوچک یا بزرگ، تا مدت آن وام، این (نوشتن) نزد خدا درست تر و برای گواهی دادن محکم تر و برای تردید نکردن شما مناسب تر است مگر آنکه معامله ای نقد باشد که ما بین خودتان بدهید و بگیرید که گناهی بر شما نیست که ننویسید و چون معامله کردید شاهد بگیرید و نویسنده و شاهد ضرری نبینند و اگر چنین کردید این، بدکاری با خودتان است از خدا بترسید او بشما (مصالح امور را) یاد میدهد و خدا بهر چیز دانا است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۰۰

بیان آیه ۲۸۲ ... ص : ۲۰۰

شرح لغات: ... ص : ۲۰۰

تداینتم- به همدیگر وام دادید و تداین القوم یعنی جمعیتی به همدیگر قرض دادند.

املال و املاء: بیک معنا است که همان گفتن و اظهار است.

فلیملل: باید بگوید و تصدیق کند.

لا یبخس: کم نکند و بخس بمعنای نقص و کم شدن است و «ثمن بخس» یعنی بهای کم و ناقص.

سفیه: سبک عقل و نادان و اصل «سفه» خفت و سبکی است.

لا یأب: دریغ نکند و اباء، سرپیچی و بجا نیاوردن کار است.

تضل: فراموش کند و اصل «ضلال» بمعنای هلاکت است و بعضی می گویند اصل آن رفتن چیزی است که دیگر بدست نیاید.

لا تسأموا: ملول نشوید و «سأم» بمعنای ملالت است.

اقسط: عادلانه تر و قسط بمعنای عدل است.

تفسیر: ... ص : ۲۰۰

پس از این که خداوند دستور داد که به بدهکاری که در سختی قرار گرفته است باید مهلت داده شود اکنون احکام دین مدت دار و معاملات قرضی را بیان می کند:

«یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَـدايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلى أَجَلٍ مُسَـمًّى» ای کسانی که خـدا و رسول را باور داریـد هر وقت بعضـی از شـما با بعضی معامله کرد و یا قرضی داد تا مدت معین. در این که چرا پس از فعل «تداینتم» کلمه «دین» تکرار شده دو وجه گفته اند:

۱- این لفظ برای تأکید آورده شده که کاملا معنای آن در ذهن استوار گردد. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۰۱

۲- «تـداینتم» بمعنای پاداش قرض و خود قرض هر دو اسـتعمال می شود و در اینجا کلمه «بـدین» آمـده که برسانـد معنای دوم منظور است «إِلى أَجَلٍ مُسَـمًّى» تا وقت معلوم و ابن عباس می گویـد: «این آیه فقط در مورد معامله «سـلمی» نازل شـده است و من گواهی

میدهم که خداوند معامله سلمی که مدت آن معین باشد مباح کرده است و طولانی ترین آیات خود را درباره آن فرستاده است سپس وی آیه فوق را قرائت نمود» ظاهر این آیه این است که این حکم در مورد تمام دیون از سلمی و غیر سلمی جریان دارد چنان که مفسرین و فقهاء همین مطلب را گفته اند «فاکتبوه» پس آن قرض را در سندی بنویسید تا این که مورد اشتباه و انکار قرار نگیرد و پشتوانه قرض باشد و این نوشتن بنفع طلبکار و بدهکار و گواه همگی است. اما بنفع طلبکار است برای این که حق او متکی بسند و گواه خواهد بود و از بین نخواهد رفت و اما بنفع بدهکار است برای این که راهی برای انکار او نیست که انکار نماید و موجب گرفتاری و کیفر اخروی او گردد و بنفع گواه نیز هست زیرا وقتی که آن قرض در سندی نوشته شد گواهی او استوار خواهد بود و دچار اشتباه نگشته سبب یادآوری او می باشد و در این که نوشتن چنین سندی آیا مستحبّ است یا واجب دو قول گفته شده است:

۱- مستحبّ است (ابی سعید خدری- حسن- شعبی- و بیشتر مفسرین نیز همین را گفته اند و بنظر هم صحیح تر می رسد).

۲- واجب است (ربیع- کعب) و دلیل صحت نظریه اول این آیه است «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمانَتَهُ» (که تفسیر آن در آیه بعد خواهد آمد) یعنی اگر بعضی از شما بعضی دیگر را امین میدانید امانت خود را باو بدهید زیرا این آیه می رساند که اگر او را امین میداند میتواند باو بدهد و مدرکی هم

لازم نیست سپس دستور نوشتن سند را بیان کرده میفرماید «وَ لْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كاتِبٌ بِالْعَدْلِ» یعنی باید نویسنده ای سند قرض یا معامله میان فروشنده و خریدار را با انصاف و عدالت بنویسد که از شرایط مقرره میان طرفین چیزی کم و زیاد و تبدیل نکند مگر اینکه آنها آن را بدانند «وَ لا يَأْبَ كاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَما عَلَّمَهُ اللَّهُ» و نویسنده نباید از آن عدالتی که خداوند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۰۲

بیان کرده است در مورد نوشتن آن سند امتناع نماید. و بعضی گفته اند: منظور این است که یعنی چون خداوند بر او تفضل کرده و نعمت نوشتن را باو داده است نباید از نوشتن آن سند خودداری کند و در این که آیا نوشتن بر کسی لازم است یا نه اقوالی گفته شده است:

۱- بعضی گفته اند: مانند جهاد واجب کفایی است (شعبی و جمعی از مفسرین و رمانی و جبائی نیز همین قول را اختیار کرده اند) و جبائی میگوید جایز است که نویسنده و گواه در مقابل نوشتن خود اجرت بگیرند و شیخ ابو جعفر طوسی می گوید نزد ما (شیعه) جایز نیست که اجرت بگیرند و پول سندی که در آن نوشته می شود بعهده طلبکار است و از آنجا که حق و مال از اوست باید سند هم در دست او باشد.

۲- بر کاتب لازم است در صورتی که فراغت داشته باشد آن را بنویسد. (سدی) ۳- اگر کسی از او درخواست کند واجب است که بنویسد. (مجاهد- عطا) ۴- در صورتی که نویسنده منحصر باو باشد که اگر ننویسد به طلبکار ضرر وارد می شود واجب است که

بنویسد ولی اگر دیگری وجود داشته باشد و بنوشتن آن همت گمارد بر او لازم نیست که بنویسد. (حسن) ۵- نوشتن واجب بوده ولی بجمله «وَ لا يُضَارَّ كاتِبٌ وَ لا شَهِيدٌ» نسخ گشت. (ضحاك) «فليكتب» این دستور بنویسنده است که باید سند را مطابق دستورش بنویسد و از آنجا که در زمان رسول اکرم (ص) نویسنده کم بود از این رو برای تأکید با لفظ امر آن را بیان کرده است زیرا وقتی که امر بچیزی نمود و از ترک آن نهی کرد بیشتر اهمیت فعل آن را میرساند تا این که یکی از امر یا نهی را بیان نماید.

سپس خداوند دستور امضاء را برای نویسنده بیان کرده میفرماید «وَ لْيُمْلِلِ الَّذِی عَلَيْهِ الْحَقُّ» یعنی مدیون باید با زبان خویش بدین اقرار نماید سپس بنویسد کسی که بدهکار است در مورد امضاء از خدا بترسد «وَ لا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئاً» و نباید که در وقت امضاء و اقرار چیزی را از اوصاف و مقدار کم نماید. سپس خداوند حکم کسی را که توانایی املاء و امضاء ندارد بیان می کند «فَإِنْ كانَ الَّذِی عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً» و چنانچه ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۰۳

کسی که بدهکار است سفیه باشد یعنی جاهل به املاء باشد. (مجاهد) و سدی و ضحاك گفته اند یعنی کودك باشد و ابن زید گفته است یعنی ناتوان و احمق باشد.

«أَوْ ضَعِيفاً» و یا این که ضعفی در عقل او باشد به این که کم عقل یا دیوانه باشد و برخی گفته اند یعنی در اثر پیری خوب نتواند درک کند «أَوْ لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ» و یا

این که او قدرت بر املاء نداشته باشد به اینکه دیوانه باشد و بعضی گفته اند: یعنی گنگ بوده باشد.

و بعضـی گفته اند برای این که سه جمله حمل بر تکرار نگردد ناگزیر باید از هر کدام یک معنایی غیر از دیگری منظور باشـد بـاین صورت که «سـفیه» یعنی دیوانه، «ضـعیف» یعنی کودک، «عـدم قـدرت بر املاء» یعنی گنـگ و امثال آن و هر که دارای یکی از این عیوب باشد مشـمول جملات فوق خواهد بود. و قاضـی گفته است: «سـفیه» کسـی که مال خود را بی جهت از بین میبرد و «ضـعیف» طفلی که نزدیـک بلوغ او است و «نـاتوان بر املاء» یعنی دیوانه. «فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَـدْلِ» در این سه صورت که آنان ناتوان از املاء و اظهار هستند باید ولی آنان که بدهکارند با انصاف (بدهی را) املاء و اعتراف کند. (ضحاک- ابن زید) و ابن عباس می گویـد در این سه صورت ولی طلبکار باید املاء و اظهار کند زیرا او از همه، بخصوصـیات قرض داناتر است و البته مطابق حق و عدالت باید آن را امضاء نماید.

سپس خداوند دسـتور میدهد که باید برای قرض گواه بگیرید «وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجالِكُمْ» دو مرد از هم کیشان خود را بر قرض گواه بگیریـد. مجاهـد می گویـد: منظور گواه گرفتن دو مرد آزاد، دانـا، بالغ مسـلمان است و نبایـد بردگان و کفار را شاهد گرفت.

ولی نزد ما (شـیعه) آزاد بودن گواه، شرط نیست بلی لازم است که گواهان مسلمان و عادل باشند و «شریح»، «لیثی» و «ابو ثور» نیز همین را گفته اند.

و بعضی گفته اند: این جمله، دستور و امر بقاضیان است که وقتی می خواهند بحق قضاوت کنند و

مدعی علیه منکر است باید از مدعی برای اثبات حق او دو نفر گواه ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۰۴

مطالبه نمایند «فَإِنْ لَمْ يَكُونا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ» یعنی در صورتی که دو مرد برای گواهی یافت نشود یک مرد و دو زن از کسانی که بگواهی آنان از نظر عدالت راضی هستید گواه گیرید. و از این جمله استفاده می شود که عدالت در گواه شرط و لازم است و نیز این جمله می رساند که شما به آنها راضی باشید (ترضون) و نفرمود که آنها مورد رضایت باشند بطور مطلق زیرا اگر میفرمود «من المرضیین» یعنی کسانی که مورد رضایت اند در واقع و در نزد خدای تعالی بنا بر این ما نمیتوانستیم کسی را شاهد قرار دهیم زیرا ما نمی توانیم بفهمیم که کدام گواه مورد رضای خداوند است بلکه ما ناگزیریم کسی را که مورد قبول خود ما است به این که متدین و امین و ظاهر الصلاح است گواه بگیریم. شاهد این مطلب تعبیر خود آیه شریفه است که «مِمَّنْ تَرْضَوْنَ» فرموده و نفرموده «مرضیین» که اگر تعبیر دوم بود میرساند که گواهان باید مورد رضای خداوند باشند.

«أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى » (باید بجای یک مرد دو زن گواه باشند) که اگر یکی از آن دو زن فراموش کرد دیگری بیاد او بیاورد (ربیع- سدی- ضحاک و بیشتر مفسرین) و بنا به قرائت کسانی که «تذکر» بدون تشدید خوانده اند نیز معنای آن همین طور خواهد بود و یادآوری باین صورت است که به او بگوید بیاد داری که آن روز که گواهی دادیم چنین

بود و در حضور ما فلان مرد یا فلان زن نیز وجود داشت تا این که بیاد او بیاید. و نکته اینکه این مطلب فقط در مورد گواه بودن زنان بیان شده است این است که زنان نوعاً بیش از مردان فراموش کارند.

سؤال:

چرا لفظ «احداهما» در جمله فوق تکرار شده است؟ و برای چه نگفته است «فتذکرها الأخری»؟

پاسخ:

اولا- این تکرار برای مراعات قاعده ادبی است که فاعل «احداهما» مقدم بر مفعول «اخری» قرار گیرد و اگر گفته میشد «فتذکرها الأخری» بدون لفظ «احداهما» ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۰۵

مفعول میان فعل و فاعل فاصله می انداخت و این فاصله از نظر ادبی ناپسند است.

و ثانیاً- منظور از دو لفظ احداهما یکی نیست بلکه مراد از «احداهما» ی اول فراموشی یکی از دو «شهادت» است و مقصود از «احداهما» ی دوم یکی از آن دو «زن گواه» می باشد. و شاهد این مطلب این است «کلمه ضل» در مورد فراموش کننده بکار نمیرود. بنا بر این منظور، از بین رفتن خود شهادت است (و ضمیر به شهادت برمی گردد نه بزنها) چنان که خداوند در جای دیگر از زبان کسانی که غیر از خدا را پرستش می کردند و به آنها گفته می شود آنها بکجا رفتند نقل می کند که آنها گفتند: «قالُوا ضَلُّوا عَنَّا» «۱» (گویند از ما ناپدید شدند:) سپس خداوند گواهان را مورد خطاب قرار داده می فرماید: «وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا» در معنای این جمله سه قول گفته شده است:

۱- و اگر گواهان برای گواهی دادن خواسته شدند آنان نباید از گواهی، خودداری کنند (مجاهد- عطا- سعید بن جبیر) و البته

لزوم گواهی در صورتی است که آنان به آن، دانا بوده و خوف ضرری هم نداشته باشند.

۲- وقتی که آنان را برای گواه بودن طلبیدند نباید از گواه شدن امتناع نمایند (قتاده- ربیع) ۳- یعنی برای هر کدام از گواه شدن یا گواهی دادن طلب شدند نباید امتناع کنند (ابن عباس- حسن) و از امام جعفر صادق (ع) نیز نقل شده است و این معنا نظر به پر فایده تر بودن آن، بر آن دو معنای دیگر برتری دارد.

«وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيراً أَوْ كَبِيراً إِلى أَجَلِهِ» و شما طرفین قرض نباید از نوشتن مبلغ قرض کم باشد یا زیاد تا مدت آن ناراحت شده و آن را انجام ندهید و بعضی گفته اند این جمله خطاب بگواهان است یعنی شما گواهان از این که گواهی را به حق بنویسید ناراحت نباشید.

«الی اجله» گفته اند: مراد از «اجله» مدت قرض نیست بلکه منظور مدت گواه

---

(۱)- آیه ۳۶ از سوره اعراف

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۰۶

است یعنی از نوشتن آن تا وقتی که گواهی امکان دارد ناراحت نباشید ولی معنای اول که مدت قرض، منظور باشد قوی تر بنظر می رسد.

«ذلِكُمْ» یعنی این نوشتن. بعضی گفته اند: یعنی این گواه گرفتن و سند نوشتن (دارای سه فایده بزرگ برای شما است).

«أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ» نزد خدا بعدالت نزدیک تر است زیرا خداوند به آن دستور داده است و پیروی دستور خداوند از ترک آن اقرب بانصاف و عدالت است.

«وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ» برای گواهی دادن بهتر و از کم و زیاد شدن و سهو و اشتباه و فراموشی مصون تر می باشد و بعضی گفته اند یعنی برای

حفظ گواهی مؤثرتر است.

«وَ أَدْنى أَلَّا تَرْتابُوا» و نیز برای شک نکردن در مقدار حق و مدت، نزدیک تر می باشد «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِيرُونَها بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَلَّا تَكْتُبُوها» مگر این که معامله شما از هر دو طرف نقدی باشد که در همان وقت پول در دست فروشنده و جنس در دست خریدار قرار گیرد که در این صورت باکی و اشکالی بر شما نیست که سندی در مورد آن معامله ننویسید زیرا سند برای آن است که طرفین اطمینان بیکدیگر داشته باشند و ناگفته پیداست که اطمینان داشتن در وقتی لازم است که در معامله نسیه و قرضی وجود داشته باشد.

«وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبايَعْتُمْ» و موقعی که خرید و فروش می کنید در مورد آن گواه بگیرید و این دستور در مورد گواه گرفتن در معامله نزد «حسن» و تمام فقهاء مستحبّ است ولی کسانی که فقط پیرو ظاهرند میگویند از نظر ظاهر امر قرآن این گواه گرفتن واجب است.

«وَ لا يُضَارَّ كاتِبٌ وَ لا شَهِيدٌ» اگر اصل لفظ «یضار» «یضارر» بوده و فعل معلوم باشد چنان که حسن، قتاده، عطا و ابن زید گفته اند منظور این است که نویسنده و گواه نباید ضرر بزنند به این که نویسنده چیزی که مورد امضاء و اعتراف آنان نیست ننویسد و شاهد چیزی را که گواه آن نبوده است گواهی ندهد و یا این که از گواهی دادن خودداری ننماید. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۰۷

و چنانچه لفظ آن در اصل «یضارر» فعل مجهول باشد که بفتح راء اول است چنان که ابن مسعود و مجاهد گفته اند: مقصود

این است که نویسنده و گواه نباید ضرر ببینند به این که در وقتی که از نوشتن معذور است او را وادار به نوشتن کنند و کار را بر گواه سخت بگیرند مثل این که در وقتی که از گواهی دادن معذور است او را برای گواهی بطلبند و یا این که آنها را بر نوشتن یا گواهی دادن مجبور کنند. زجاج گفته است بقرینه جمله بعد قول اول بهتر است زیرا در جمله «وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ» (و اگر چنین کردید نافرمانی دستور او را نموده اید) تعبیر «فسوق» شده و این تعبیر از کسی که مطابق عدالت رفتار نکرده و نوشته را تحریف کرده است مناسب تر است از کسی که نویسنده یا گواه را در وقتی که آنان کار داشته اند دعوت کرده است ولی سایر مفسرین غیر از زجاج می گویند: منظور این است که اگر بنویسنده و گواه ضرر زدید، ضرر در نوشتن و گواهی برای شما فسق یعنی نافرمانی خداوند است.

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ» در آنچه خداوند بشما امر یا نهی کرده است از او بترسید.

«وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» و آنچه از امور دینی که به آن نیازمند بوده اید برای شما بیان نموده است.

«وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ» و خداوند به آنچه گفته شد و غیر آن دانا است.

علی بن ابراهیم در تفسیر خویش می گوید: در تمام سوره بقره پانصد حکم از احکام خدا است ولی در این آیه فقط پانزده حکم می باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۰۸

[سوره البقره (۲): آیات ۲۸۳ تا ۲۸۴] ... ص : ۲۰۸

اشاره

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كاتِباً فَرِهانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمانَتَهُ وَ

لْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا تَكْتُمُوا الشَّهادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸۳) لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۸۴)

«(۱)»

ترجمه: ... ص : ۲۰۸

و اگر در سفر بودید و نویسنده نیافتید گروی باید که گرفته شده باشد. اگر بعضی از شما بعضی را امین دانست (و اعتماد کرد) پس باید آن کس که امین دانسته شده، امانت را بدهد و از خدا بترسد و کتمان شهادت نکنید و هر کس آن را کتمان کند دل او گناهکار است و خدا بآنچه انجام میدهید دانا است.

برای خداست آنچه در آسمانها و زمین هست. اگر آنچه در دل دارید آشکار و یا پنهان کنید خدا شما را برای آن بحساب میکشد آن گاه هر که را بخواهد می بخشد و هر که را بخواهد عذاب می نماید که خدا بهمه چیز توانا و قادر است.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۸۳ و ۲۸۴ جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۸۳ ... ص : ۲۰۹

شرح لغات: ... ص : ۲۰۹

رهان: چیزهایی که گرو میگذارند و فعل آن «رهن» است.

و جمله: «رهنت عند فلان رهنا» یعنی نزد فلان شخص چیزی را گرو گذاشتم.

تفسیر: ... ص : ۲۰۹

سپس خداوند حکم حصول اطمینان از راه گرو گذاردن را در صورت نبودن شاهد بیان می نماید: «وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كاتِباً فَرِهانٌ مَقْبُوضَةٌ» و در صورتی که شما معامله کنندگان و قرض دهندگان در سفر باشید و نویسنده ای که سند آن را بنویسد و گواهی که شاهد آن باشد نیافتید وثیقه شما باید گرویی باشد که آن را در اختیار طلبکار قرار دهید.

و باجماع و اتفاق دانشمندان اسلام در صحت رهن شرط است که حتماً در اختیار طلبکار درآید و الا اساساً عقد رهن محقق

نخواهد شد.

«فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً» و اگر طلبکار به بـدهکار اطمینان داشـته و او را امین بدانـد و در برابر آن سـند و رهنی نگیرد، «فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمـانَتَهُ» در این صورت بر بـدهکار لازم است که امانت و طلب او را انکار نکرده و بـدون کم کردن بطور تمام در وقت معین آن را بپردازد و حق ندارد طلب او را بامروز و فردا کردن از وقت مقرر تأخیر اندازد.

«وَ لْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ» و باید او از کیفر خدا بترسد و در مورد مال طلبکار انکار یا کم نکند.

«وَ لا تَكْتُمُوا الشَّهادَةَ» این جمله خطاب به گواهان است یعنی نباید وقتی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۱۰

دعوت شدند که گواهی دهند گواهی خود را پنهان دارند.

«وَ مَنْ يَكْتُمْها» و هر کس از شما که گواه و شاهد بوده و با علم و یقین و

بدون خوف ضرر بعد از دعوت بگواهی کتمان کند «فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» (دل او گناهکار و خطاکار است.)

سؤال:

با این که گناه را تمام اعضاء او مرتکب شده اند چرا در اینجا گناه را فقط نسبت بقلب داده است؟

پاسخ:

از آنجا که تصمیم و قصد بر هر کاری از قلب آغاز می شود و گناه هم ناشی از پنهان بودن شهادت است که آن در دل انجام می شود از این رو نسبت گناه را به آن داده است. از آن گذشته همانطوری که خداوند برای تمجید ایمان آن را بقلب نسبت داده است. آنجا که می فرماید: «أُولئِكَ كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ» «۱» (ایمان در دل آنها ثابت گشته است) در اینجا نیز برای این که کاملا نکوهش از کتمان شهادت را بفهماند گناه آن را بقلب نسبت داده است.

«وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» خداوند به آنچه مستور و پنهان می نمائید دانا است.

از رسول اکرم (ص) نقل شده که فرمود هر کس نزد حاکم، شهادت دروغ دهد و یا این که کتمان شهادت کند کلامش تمام نمیگردد مگر آنکه خداوند نشیمن گاه او را پر از آتش میکند. «۲»

و از اینکه می فرماید: «هر کس به طلبکار خود اطمینان دارد ...، استفاده می شود که سند نوشتن و گواه گرفتن در مورد طلب فقط برای احتیاط است و واجب نیست و این آیه و آیات پیش از آن می رساند که خداوند به امور بندگان خویش از هر نظر عنایت و توجه خاصی دارد و آنان را در نادانی نمی گذارد. در این آیات برای کسانی که بخواهند بینا شوند و سعادتمند گردند وسائل فراهم شده است.

---

(۱)- آیه ۲۲ از سوره مجادله.

(۲)-

یعنی این شخص با شهادت دروغ و یا کتمان شهادت محیطی و اجتماعی آتشین و ناآرام پدید میآورد که خود او نیز در آتش آن میسوزد اضافه بر آتش آخرت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۱۱

بیان آیه ۲۸۴ ... ص : ۲۱۱

تفسیر: ... ص : ۲۱۱

اشاره

«لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ» تصرف و تدبیر آسمانها و زمین از آن خداوند است زیرا بر آنها قدرت داشته و کسی که آنها را خلق کرده و بوجود آورده است مالک آنها است و هر گونه تصرفی را در آنها بخواهد می تواند انجام دهد.

«وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللَّهُ» و اگر شما آنچه در درون خویش دارید از اطاعت و معصیت خدا ظاهر و آشکار و یا پنهان نمائید خداوند به آنها دانا بوده و مطابق آنها بشما پاداش می دهد.

و بعضی گفته اند: یعنی شما گواهی خود را اگر ظاهر یا کتمان کنید خداوند آن را میداند و جزای آن را بشما خواهد داد (ابن عباس و جمع دیگر.)

و برخی گویند: این جمله مربوط بتمام احکامی است که در این سوره ذکر شده است و خداوند کسانی را که بخواهند با آنها مخالفت کنند میترساند و جمعی معتقدند که:

این آیه به آیه «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها» نسخ و ابطال شده است و در این مورد روایت ضعیفی نقل کرده اند.

ولی این قول درست نیست زیرا لازم می آید که تکلیف بمافوق توانایی، نخست جعل شده و سپس برداشته شده باشد در صورتی که چیزی که از توانایی خارج باشد اساساً معقول نیست که جعل شود.

بنا بر این، منظور از این آیه اوامر و نواهی است که در

مورد اعتقادات و اراده ها و چیزهایی که بر ما مخفی است می باشد ولی اموری که تکلیف در مورد آنها صحیح نیست مانند وسوسه ها و چیزهایی که در دل خطور میکند و افکاری که ترک آنها غیر ممکن است بحکم عقل و سخن پیغمبر اکرم (ص) اصلا آیه فوق بر آنها دلالت ندارد و بیان رسول ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۱۲

اکرم (ص) این است که فرمود: حکم چیزهایی که امت اسلام فراموش میکنند و یا اینکه در درونشان پدید می آید برداشته شده است.

بنا بر این ممکن است گفته شود: آیه دوم معنا و مقصود از آیه اول را بیان کرده و این پندار و توهم را از بین می برد که: آنچه در دل خطور میکند و یا افکار درونی پدید آید که خارج از اختیار شخص است و خداوند کسی را مکلف به آنها گرداند بر آنها مردم را کیفر کند.

«فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ» خداوند هر که را بخواهد از فضل و رحمت خویش می بخشد و هر که را بخواهد از آنهایی که سزاوار کیفرند مطابق عدالت خود عذاب می نماید.

«وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ» ابن عباس گوید: یعنی خداوند بر آمرزش و عذاب کردن توانا است.

ولی این جمله عمومیت داشته (و میرساند که خداوند بر تمام چیزها توانا است) و سخن صحیح در مورد چیزهایی که در دل خطور میکند این است که «خداوند بر گناهی که در دل خطور میکند کیفر نمی نماید بلی اگر در دل تصمیم بر گناه گرفت و بنا گذاشت که آن را انجام دهد خداوند برای خود تصمیم و عزم

کیفر میکنـد زیرا آنهم کاری از کارهای قلب است ولی چون آن گناه را انجام نـداده است بمقـدار خود آن گناه، عـذاب نمی کنـد و امـا دربـاره قصـد و تصـمیم بر اعمال نیک و اطاعات تفضل خـدا اینست که مطابق خود آن عمل نیک به او پاداش می دهد.

چنان که در روایات وارد شده که هر که انتظار نماز را داشته باشد تا وقتی که انتظار میکشد پاداش آن مانند این است که نماز را بخواند و البته این نعمتی از نعمت های خداست که به بندگانش لطف کرده است.

مناسبت این آیه با آیات پیش ... ص : ۲۱۲

در این که مناسبت این آیه با آیات قبل چیست؟ سه قول گفته شده است:

۱- پس از آنکه در آیات پیش احکام و دستوراتی را بیان کرد در این آیه،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۱۳

سوره را به بیان یکتایی خدا و پند و اقرار به پاداش خاتمه می دهد.

۲- از آنجا که در پایان آیه ای که قبل از این آیه بود فرمود:

«وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيمٌ» (خداونـد به هر چیزی دانا است) بدنباله آن در این آیه یادآوری می کند که چون خداوند اختیار دار آسمانها و زمین است چیزی بر او پوشیده نیست.

۳- چون در آیات پیش به نوشـتن و گرو گرفتن در مورد قرض امر فرمود اکنون یادآوری می کنـد که غرض و نتایج این امور نصیب خود مکلفین و مردم می گردد و برای خداوند اثری ندارد، زیرا آنچه در آسمانها و زمین است ملك خداوند است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۱۴

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۵] ... ص : ۲۱۴

اشاره

آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا غُفْرانَكَ رَبَّنا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۲۸۵)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۲۱۴

پیامبر بـدانچه از طرف پروردگارش بر او نازل شد ایمان آورده و مؤمنان نیز همه بخدا و ملائکه و کتاب ها و پیامبران او ایمان آوردند (و گفتند) ما میان هیچیک از پیامبران خدا فرق نمیگذاریم و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم پروردگارا ما آمرزش تو را میخواهیم که سرانجام بسوی تو است.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۸۵ جزء ۳ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۱۵

بیان آیه ۲۸۵ ... ص : ۲۱۵

تفسیر: ... ص : ۲۱۵

پس از آن که خداونـد وجوب نماز و زکات و احکام شـرعیه و سـرگذشت پیمبران را بیان کرد سوره را به بیان عظمت خـدا و تصدیق پیامبر خاتمه میدهد.

«آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ» محمـد (ص) آنچه را از طرف پروردگارش در این سوره و غیر این سوره فرود آمـده اسـت باور دارد.

«وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ» و تمام افراد مؤمنین خـدا را باور دارند به این که ذات خدا و صـفات او را اثبات کرده شبیه را از او نفی کرده و از هر چیزی که سزاوار خدا نیست پاکش می دانند.

«وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ» و بفرشـتگان و این که آنها معصوم و پاکیزه انـد و بقرآن و هر کتابی که از طرف خـدا نازل شده و بتمام پیغمبران بعنوان حق و راست (ایمان دارند) «لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» مؤمنین می گویند ما فرقی میان پیغمبران نگذاشته همه را باور داریم و مانند یهود و نصاری نیستیم که برخی را قبول داشته و بعض دیگر را منکر باشیم.

«وَ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا» و آنان می گویند ما سخن خدا را شنیده و دستور او را پیروی می کنیم و اگر اطاعت

از پیغمبر منظور باشد یعنی «دستور رسول اکرم (ص) را اطاعت می کنیم» و بعضی گفته اند یعنی مؤمنین بر خلاف کفار که می گویند «سمعنا و عصینا» «۱» (ما می شنویم ولی نافرمانی می نمائیم) می گویند ما سخن خدا و رسول را همانند کسانی که شنیده و عمل می کنند می شنویم.

---

(۱)- آیه ۹۳ از سوره بقره

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۱۶

«غُفْرانَکَ رَبَّنا» (و نیز می گویند) پروردگارا ما را ببخش.

و برخی گفته اند یعنی مؤمنین می گویند «ما آمرزش تو را مسئلت می کنیم» «وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ» یعنی و بازگشت ما بپاداش تو است و بازگشت بپاداش الهی را بازگشت به خدا قرار داده است مانند سخن ابراهیم که قرآن نقل می کند: إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَیَهْدِینِ که معنایش اینست من بسوی جزا و پاداش و یا امر پروردگارم رهسپارم و او مرا هدایت خواهد فرمود و این جمله، اقرار و اعتراف به قیامت و زنده شدن می باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۱۷

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۶] ... ص : ۲۱۷

اشاره

لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِینا أَوْ أَخْطَأْنا رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَیْنا إِصْراً کَما حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنا رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا أَنْتَ مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ (۲۸۶)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۲۱۷

خدا هیچکس را جز باندازه توانایی اش تکلیف نمی کند. بسود خود اوست کارهای نیکش و بزیان خود اوست بدیهایش. پروردگارا اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم ما را مؤاخذه مکن، پروردگارا تکلیف گران چنان که بر آن کسانی که قبل از ما بودند بار کرده ای بر ما بار مکن. پروردگارا چیزی که ما را تاب و طاقت آن نیست بما تحمیل مکن از ما درگذر و ما را بیامرز و بما رحم کن که تو یار و یاور مایی پس ما را بر گروه کافران یاری فرما.

---

(۱)- سوره بقره آیه ۲۸۶ جزء ۳ سوره ۲

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۱۸

بیان آیه ۲۸۶ ... ص : ۲۱۸

شرح لغات: ... ص : ۲۱۸

وسع: آنچه در توان و قدرت شخص است که انسان می تواند آن را بسادگی و راحتی انجام دهد.

اخطأنا: خطا و اشتباه نمودیم.

«اصر» بار سنگین.

تفسیر: ... ص : ۲۱۸

سپس خداوند این مطلب را بیان می کند که آنچه بمردم امر یا از چیزی که نهی می کند بیش از قدرت و توانایی آنان نمی باشد.

«لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها» یعنی خداوند چیزی را که مردم قدرت آن را دارند به آنان امر یا نهی می نماید (و چیزی که کسی توانایی آن را ندارد تکلیف نمی کند) و بعضی گفته اند: یعنی خداوند چیزی که (برای انسان) آسان است تکلیف می کند و چیزی که مشکل باشد اگر چه بدان توانایی و قدرت هم داشته باشد تکلیف نمی کند.

ضمناً با این آیه قول جبریها را ابطال میکنند که میگویند ممکن است خداوند انسان را به چیزی تکلیف کند که توانایی بر آن نداشته باشد. این آیه میگوید خداوند به چیزی امر میکند که در وسع انسان باشد و معنای آن اینست که به آن قدرت داشته باشد. بعضی از آنان در رد این استدلال میگویند معنای آیه اینست که خداوند تکلیف نمی کند مگر به چیزی که در خور انسان و برای او حلال باشد و معنای «وسع» را حلال گرفته اند.

ولی این حرف درست نیست زیرا این معنی مثل این است که کسی به بنده و نوکرش بگوید: من به تو امر نمی کنم مگر به چیزهایی که بتو آزادی و اجازه انجام ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۱۹

آنها را داده ام که بدیهی است این طرز سخن نامعقول و غلط است زیرا خود این امر، اجازه دادن به نوکر است و مثل

این میماند که بگوید: من به چیزهایی امر می کنم که به آنها امر کرده ام.

«لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ» هر کس کار نیکی مانند اطاعت خدا انجام دهد پاداش آن برای خود اوست و کیفر گناهانش نیز دامنگیر خودش خواهد شد و از آنجا که پاداش نیک و کیفر از کار انسان پدید می آید. صحیح است که از آن بکسب تعبیر گردد.

«رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا» حسن می گوید: این جمله برای تعلیم دعا کردن است یعنی «بگویید خدایا ما را کیفر مکن» و برخی گفته اند: این جمله برای حکایت و تمجید آنها است یعنی «آنان می گویند که خدایا ما را کیفر مکن».

«إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا» در معنای این جمله چند قول گفته شده است:

۱- یعنی آنچه را ما ترک کرده ایم و گناه نموده ایم (بنا بر این نسیان بمعنای ترک کردن است چنان که جای دیگر میفرماید: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» «۱» یعنی طاعت خدا را ترک کردند خدا هم پاداش آنها را ترک کرد و مثل اینکه میفرماید:

«أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» «۲» (آیا مردم را به نیکی دستور می دهید و خود آن را ترک میکنید؟) و منظور از «اخطأنا» یعنی گناه کرده ایم است زیرا گناهان چون نقطه مقابل راستی و درستی است از آن، بخطاء تعبیر میگردد پس آنان درخواست می کنند که خداوند گناه آنان را عفو کند اگر چه گناه عمدی باشد.

و در حقیقت خداوند در جمله فوق دستور می دهد که از واجباتی که ترک کرده و اعمال زشتی که انجام داده اند طلب مغفرت و درخواست بخشش نمایند.

۲- یعنی اگر به کارهایی پرداخته ایم که به سبب آنها دستور تو

را فراموش کرده و

---

(۱)- آیه ۶۷ از سوره توبه

(۲)- آیه ۴۴ از سوره بقره

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۲۰

از انجام واجبات غفلت نموده ایم یا متعرض چیزهایی گشته ایم که باعث گناه و خطا شده است ما را عفو فرما و همانطوری که عذر خواستن از گناه خوب است دعا کردن برای آن نیز نیک خواهد بود.

۳- منظور این است که خدایا اگر ما فراموش کرده ایم ما را مؤاخذه مکن یعنی اگر در اثر اشتباه و غفلت چیزی را که انجام آن واجب بوده بجا نیاوردیم یا خطا کرده یعنی کاری که ترک آن لازم بود ولی بدون توجه آن را بجا آوردیم.

و این دعا چون خود، اظهار فقر و نیاز به خدا و بریدن از دیگران و توجه باوست نیکو می باشد اگر چه بدون این دعا و درخواست هم، خداوند به سبب نسیان و خطا کسی را مؤاخذه نمیکند و این دعا مانند جمله بعدی است که:

«وَ لا- تُحَمِّلْنا ما لا- طاقَةَ لَنا بِهِ» خدا آنچه ما را بدان توانایی نیست بر ما تحمیل مکن که معلوم است خداوند چنین تحمیلی نخواهد کرد یا آیه کریمه:

«رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ» پروردگارا بحق، حکم فرما، که بدیهی است خداوند جز به حق و عدل، حکم نمیفرماید و امثال این آیات که قبلا بیان شد.

۴- ابن عباس و عطا میگویند معنای آیه اینست که پروردگارا اگر ما از روی نادانی یا تعمد، گناه کردیم ما را عذاب مفرما.

«رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَيْنا إِصْراً». پروردگارا بر ما تکلیف سخت و سنگین بار مکن. در معنای این آیه وجوهی بیان شده است از این

قرار:

۱- خدایا ما را به کاری که تحمل آن بر ما سنگین و سخت است تکلیف و امتحان مکن مانند کشتن خود برای قبولی توبه (آن چنان که در بنی اسرائیل تکلیف شد.)

۲- خدایا ما را به چیزهایی که توانایی کیفر و عذاب آنها را نداریم تکلیف مفرما.

۳- این خود دعائی است با خدا اگر چه معلوم و بدیهی است که خداوند این چنین تکلیف نمیکند همانطور که در آیات مشابه آن بیان شد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۲۱

«وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا» پروردگارا از گناهان ما بگذر و بپوشان خطاهای ما را و با نعمت دادن بما در دنیا و وارد کردن ما به بهشت در آخرت بما رحم کن.

«أَنْتَ مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ» تو ولی ما و اولی به تصرف در اموال ما و کمك ما هستی پس ما را به پیروزی بر کافران یاری فرما.

از رسول اکرم نقل شده که خداوند پس از هر قسمت و فصلی از این دعا میفرماید:

«بجا آورده و مستجاب نمودم» و لذا مستحبّ است که این دعا (مضمون این آیات) زیاد خوانده شود که از رسول اکرم روایت شده: کسی که دو آیه آخر سوره بقره را در هر شبی بخواند او را از بیداری آن شب کفایت و بی نیاز میکند (یعنی ثواب قیام و بیداری یك شب را دارد.)

از عبد اللّه بن مسعود روایت شده که وقتی رسول اکرم بمعراج رفت و به سدره المنتهی رسید در آنجا به آن حضرت دو سوم نمازهای پنجگانه و آیات آخر سوره بقره داده شد و خداوند آمرزید

همه گناهان کسانی را که مشرک نباشند از امت آن حضرت جز آن دسته از گناهانی که بزرگ اند و وارد کننده در آتش (یعنی عذاب بر آنها قطعی است.)

«ابن المنکدر» از رسول اکرم نقل میکند که فرمود: در آخر سوره بقره آیاتی است که هم قرآن است و هم دعا و خوشنودی خدا را جلب میکند.

در تفسیر کلبی از ابن عباس نقل شده است که رسول خدا ناگاه صدایی شنید سرش را بلند کرد دری از آسمان گشوده شد و فرشته ای فرود آمد و گفت: ای محمد خدا تو را بشارت می دهد به دو نور که پیش از تو به هیچ پیامبری نداده است آن دو نور «فاتحه الکتاب» و «اواخر سوره بقره» اند که کسی آن دو را نمی خواند جز آنکه حاجتش را برمیآورم.

از ابن مسعود روایت شده که هر کس سوره بقره را میآموخت در میان ما عظمت و موقعیت بیشتری می یافت.

پایان سوره بقره

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۲۲

سوره آل عمران ... ص : ۲۲۲

اشاره

این سوره در مدینه نازل شده و دارای دویست آیه است.

فضیلت خواندن این سوره: ... ص : ۲۲۲

ابی بن کعب از رسول اکرم (ص) نقل کرده است که فرمود: «هر کس سوره آل عمران را بخواند خداوند بهر آیه ای امانی برای گذشت از پل دوزخ به او عطا میکند».

و ابن عباس میگوید: «پیغمبر (ص) فرمود: «هر که سوره آل عمران را در روز جمعه بخواند تا وقتی که خورشید غروب کند خدا و فرشتگان برای او درود می فرستند».

و بریده میگوید: نبی اکرم (ص) فرمود: «سوره بقره و سوره آل عمران را یاد بگیرید زیرا آنها دو نور هستند و در روز قیامت برای کسی که آنها را بداند مانند دو ابر یا دو پرده یا دو صف از پرندگان بر او سایه می اندازند.»

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۲۳

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱ تا ۵] ... ص : ۲۲۳

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲) نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ (۳) مِنْ قَبْلُ هُدىً لِلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ (۴)

إِنَّ اللَّهَ لا يَخْفى عَلَيْهِ شَيْ ءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ (۵)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۲۲۳

بنام خدای رحمن و رحیم.

الف، لام، میم (از حروف مقطعه و اسرار قرآن است.)

خدایی نیست جز آنکه زنده و پاینده است. این کتاب را بحق بر تو نازل کرد که کتابهای پیشین را تصدیق میکند. و پیش از قرآن تورات و انجیل را فرستاد.

برای هدایت مردم و فرقان را (که جدا کننده میان حق و باطل است) نازل کرد. کسانی که آیات خدا را انکار کرده اند عذابی سخت دارند و خدا عزیز و انتقامگیر است.

آنچه در زمین و آسمان است، بر خدا مخفی و پوشیده نیست.

---

(۱)- سوره آل عمران آیه ۱ تا ۵ جزء ۳ سوره ۳ [...]

بیان آیه ۱ تا ۵ ... ص : ۲۲۴

شأن نزول: ... ص : ۲۲۴

کلبی، محمد بن اسحاق، ربیع بن انس میگویند: هشتاد و چند آیه از اول این سوره درباره طایفه ای از نصارای نجران نازل شده است.

آنان شصت نفر سوار بودند که نزد رسول اکرم اسلام (ص) آمدند چهارده مرد از بزرگانشان بودند که در میان این چهارده

نفر سه نفر سرآمد آنها بودند که کارشان به دست آنها بود. یکی «عاقب» که سرپرست جمعیت و طرف مشورت آنها بود که نظریاتشان همیشه با موافقت او انجام میگرفت نام وی «عبد المسیح» بود.

و دیگری «سید» که عهده دار کارها و اختیاردار تعیین منازل و مسافرت آنها بود و نامش «ایهم» بود.

و سومی ابو حارثه بن علقمه که بزرگترین رهبر روحانی و پیشوای مذهبی آنان و زمام دار مدارس آنان و در میانشان بس شریف بود و کتابهاشان را بآنان یاد می داد.

سلاطین روم او را بزرگ و آقای خود می دانستند و بخاطر دانش و کوشش علمی او معابدی برایش درست کرده بود.

آنان در وقتی

که پیغمبر اکرم (ص) نماز عصر را خوانده و در مسجد بود وارد مدینه شدند و داخل مسجد گشتند لباسهای زیبا و لباده و عباهای عالی در قیافه مردان بنی حارث در تن داشتند. وقتی بعضی از یاران رسول اکرم آنها را دیدند گفتند: ما در میان دسته هایی که بدیدن پیامبر اسلام می آیند تا کنون مانند اینها ندیده ایم. وقت نماز آنان نزدیک شد آنها ناقوس نواخته و مشغول نمازشان شدند و نماز خود را بطرف شرق می خواندند، بعضی از اصحاب پیغمبر (ص) عرض کردند اینها در مسجد شما چنین می کنند آن حضرت فرمود: بحال خودشان بگذارید تا نمازشان را بخوانند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۲۵

بحث رسول اکرم با پیشوایان نصاری ... ص : ۲۲۵

پس از نماز «سید و عاقب» نزد پیغمبر آمده بگفتگو پرداختند آن حضرت فرمود:

اسلام بیاورید.

نصاری: ما پیش از تو اسلام آورده ایم.

پیامبر: دروغ می گویید چون شما می گویید عیسی (ع) پسر خدا است و صلیب را پرستش می کنید و گوشت خنزیر می خورید پس اسلام نیاورده اید.

نصاری: اگر عیسی (ع) پسر خدا نیست پس پدر او کیست؟ و درباره عیسی (ع) همگی با آن حضرت به سخن پرداختند.

پیامبر: آیا شما باور ندارید که فرزند باید شبیه پدر خویش باشد؟

نصاری: بلی پیامبر: آیا قبول ندارید که پروردگار ما برای همیشه زنده است و نمی میرد ولی عیسی می میرد؟

نصاری: بلی پیامبر: آیا معتقد نیستید که خداوند اختیاردار همه چیز بوده و هر چیزی را حفظ کرده و بهمه مردم روزی میدهد؟

نصاری: بلی پیامبر: آیا عیسی مالک و اختیاردار یکی از اینها هست؟

نصاری: نه پیامبر: آیا قبول ندارید که چیزی از آنچه در آسمان و زمین است بر خدا پوشیده نیست؟

نصاری: بلی پیامبر: آیا عیسی

(ع) مانند خداوند دانا است و چیزی بر او پوشیده نیست؟

نصاری: نه پیامبر: آیا معتقد نمی باشید که خداوند عیسی (ع) را در شکم مادر صورت بندی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۲۶

کرد و خدا نمی خورد و نمی آشامد.

نصاری: بلی پیامبر: آیا باور ندارید که حضرت عیسی (ع) مانند سایر کودکان در شکم مادر بوده و مادرش او را مانند سایر زنان زایید و عیسی (ع) غذا و آب می خورد؟

نصاری: بلی پیامبر: پس چگونه امکان دارد که عیسی آن طور که شما می پندارید باشد؟

پس نصاری ساکت شدند و خداوند هشتاد و چند آیه از اوائل این سوره را در باره آنان نازل نمود.

تفسیر: ... ص : ۲۲۶

سوره بقره با بیان توحید و ایمان به خدا پایان یافت و این سوره نیز با ذکر یکتاپرستی و ایمان آغاز گردیده است.

الم- وجوه مختلفی که در مورد حروف مقطعه قرآن و الف، لام، میم، گفته شده است در آغاز سوره بقره بیان شد.

«اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» خدایی که جز او خدای زنده و نگاهدارنده جهان نیست. در آیه الکرسی این آیه بود و تفسیر آن بیان شد.

ابن عباس میگوید: «حی قیوم» اسم اعظم خدا است و او همان اسمی است که آصف بن برخیا رفیق سلیمان برای حمل تخت بلقیس آن را خواند و در یک چشم بهم زدن از شهر «سبا» نزد سلیمان (ع) آمد. «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ» ای محمد قرآن را بحق بر تو فرستاد و در معنای «بالحق» دو قول است:

۱- خبرهای آن صادق و درست است که «حق» بمعنای صدق گرفته شده است.

۲- این کتاب را بر تو فرستاد روی حکمت

و مصلحتی که ایجاب می کرد که «حق» بمعنای حکمت آمده ولی این قرآن بهر کدام از این دو معنا «حق» است.

«مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ» آنچه را که پیش از آن، از کتاب و رسول بوده تصدیق می کند (مجاهد- قتاده- ربیع و بیشتر مفسرین)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۲۷

و علت این که از اموری که پیش از آن بوده «بَیْنَ یَدَیْهِ» (در جلوی او) تعبیر کرده این است که مطالب کتب پیامبران گذشته آن چنان برای رسول اکرم ظاهر و آشکار بود که گویی در برابرش قرار داشتند.

در معنای «مصدقاً» دو وجه بیان شده است:

۱- خبرها و مطالب این کتاب با آنچه در کتابهای آسمانی قبلی بوده مطابق است که خود این، دلیل بر نبوت پیامبر اسلام میباشد زیرا این خبرها را جز خداوند عالم به غیب کسی نمیداند.

۲- این کتاب، همه انبیاء و کتابهای آنان را تصدیق می کند و آنها را صحیح و الهی میداند و چنین نیست که بعضی را تصدیق و بعضی را تکذیب نماید.

«وَ أَنْزَلَ الْفُرْقانَ» علت این که بار دیگر فرستادن قرآن بعنوان «فرقان» تکرار شده همین است که از قرآن تعبیرها شود و هر تعبیر یک صفت از صفات آن را بیان کند اگر چه موصوف همه یکی است مثلا فرقان حالت جدا کردن بین حق و باطل در احکام دینی مورد نیاز را مانند حج و احکام دیگر که همه آنها در قرآن است میرساند.

و تعبیر از قرآن به «کتاب» برای بیان این مطلب است که قرآن در خور نوشتن می باشد.

و عبد اللَّه بن سنان از امام جعفر صادق (ع) نقل کرده

است که فرمود: «فرقان» آیات محکمی است که در کتاب است و همان است که پیغمبران پیشین را تصدیق می نماید.

در بیان مراد و مقصود از کلمه فرقان، اقوال دیگری نیز گفته شده است:

۱- دلیلهایی که میان حق و باطل جدایی می اندازد (ابو مسلم) ۲- برهان محکمی که پیغمبر اسلام داشته که با آن با نصاری در مورد عیسی محاجه نمود.

۳- کمک و یاری.

«إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اللَّهِ» کسانی که دلیلها و حجتهای الهی را انکار کنند «لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ» برای آنها است عذابی دردناک. پس از آن که دلیلهای توحید و صدق ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۲۸

انبیاء را بیان کرد اینک به تهدید کسانی که به مخالفت و انکار آنها برخاسته می پردازد.

«وَ اللَّهُ عَزِیزٌ» و خدا قادر و توانا است و اگر بخواهد کسی را عذاب و عقاب کند کسی نمی تواند جلوی او را بگیرد و اصل کلمه «عزت» بمعنای امتناع و سرپیچی است و به زمین سنگلاخ که به سختی می توان در آن راه رفت «ارض عزار» می گویند و خداوند، عزیز است چون کسی نمی تواند او را ناتوان کند.

«ذُو انْتِقامٍ». خدا بر انتقام از کفار توانا است و کسی را نرسد که جلو او را بگیرد.

«و انتقام» کیفر دادن بدکار است در برابر کارهای زشت و بدیهایش.

«إِنَّ اللَّهَ لا یَخْفی عَلَیْهِ شَیْ ءٌ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ» آنچه در زمین و آسمان است بر خدا پوشیده و پنهان نیست پس از تهدید نسبت به کسانی که در برابر دلیلهای روشن توحید و صدق پیامبران باز مخالفت و انکار می کند ایجاب می کرد که این

مطلب را نیز یادآوری کند که چیزی بر خدا پوشیده نیست تا کسی نپندارد و مغرور نگردد که ممکن است خدا از گناه او بی خبر باشد چون بر کسی که پاداش و کیفر میدهد چیزی پنهان نخواهد بود.

سؤال:

چرا خداوند فرموده چیزی در آسمان و زمین بر او مخفی نیست و نفرموده:

«لا یَخْفی عَلَیْهِ شَیْ ءٌ» بر او چیزی پوشیده نیست با این که تعبیر دوم از نظر تأکید رساتر است؟ و خلاصه چرا قید: «در زمین و آسمان» را آورده؟

پاسخ:

منظور این است که بما بفهماند که هر آنچه در زمین و آسمان پنهان شود او میداند و این بیان از نظر ایجاد رعب و خوف در دل، رساتر می باشد.

سؤال:

چرا نفرموده است خداوند به آنچه در آسمان و زمین است دانا است؟

پاسخ:

این که می فرماید چیزی بر او پوشیده نیست می رساند که خدا از هر نظر که امکان ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۲۹

داشته باشد به چیزی دانا شد آنها را میداند و نیز تنوع در عبارت است. و علت این که چیزی بر خدا مخفی نیست این است که خداوند بخودی خود عالم است و لازمه اش این است که هر چیزی که قابل معلوم شدن باشد آن را بداند بنا بر این چیزهای بی نهایت صلاحیت تعلق علم را دارد و برای خدا معلوم خواهند بود پس امکان ندارد که چیزی بهیچ نحو بر او مخفی باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۳۰

[سوره آل عمران (۳): آیات ۶ تا ۷] ... ص : ۲۲۷

اشاره

هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی الْأَرْحامِ کَیْفَ یَشاءُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۶) هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ

فَأَمَّا الَّذِينَ فِی قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ (٧)

«١»

ترجمه: ... ص : ٢٣٠

اوست كه شما را در رحم ها صورت ميدهد (مى آفريند صورت هاى شما را) هر طور كه بخواهد. خدايى جز آن ذات يكتاى عزيز و حكيم نيست.

اوست كه اين كتاب را بر تو نازل كرد كه برخى از آن، آيات محكم است آنها اصل و مايه اين كتابند و بعضى ديگر، آيات متشابه و مبهم، كسانى كه در درون و دلهايشان ميل به باطل است بمنظور ايجاد فتنه و بقصد تأويل دنبال متشابهات مى روند در حالى كه تأويل آنها را جز خدا كسى نمى داند و آنهايى كه در علم ريشه دارند گويند: ما بهمه آن كتاب ايمان داريم و همه از پيش پروردگار ما است و پند نگيرند (به اين دانش پى نبرند) جز خردمندان.

---

(١)- آيه ۶ و ٧ سوره آل عمران جزء ٣ سوره ٣

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٣، ص: ٢٣١

بيان آيه ۶ ... ص : ٢٣١

شرح لغات: ... ص : ٢٣١

يصوركم: صورت ميدهد شما را و تصوير صورت و شكل دادن به چيزى است در تركيب بندى آن كه قبلا آن صورت را نداشته است و اصل آن از «صاره» مى باشد كه بمعناى «آن را بسوى چيزى گرداند» است.

ارحام: رحم ها و اصل آن از ريشه «رحمت» است و چون رحم سبب عاطفه ها و مهرهاست به اين نام موسوم شده.

يشاء: بخواهد از مشيت كه بمعناى خواست و اراده است.

تفسير: ... ص : ٢٣١

«هُوَ الَّذِی يُصَوِّرُكُمْ فِی الْأَرْحامِ كَيْفَ يَشاءُ»

او کسی است که شما را در رحم ها بهر کیفیت و صفتی که بخواهد مرد، زن، زیبا، زشت، بلند و کوتاه می آفریند و صورت میدهد.

«لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». نیست خدایی جز او که در سلطنت و قدرتش، عزیز و در افعالش حکیم است.

این آیه دلالت بر یکتایی خداوند و قدرت و حکمت او دارد زیرا اوست که بدون هیچ وسیله و آلتی بچه را در رحم مادر می آفریند و در آن غرایز و قوایی عالی قرار میدهد و از نظر هر عاقلی این مطلب قطعی است که اگر تمام مردم عالم جمع شوند و بخواهند از آب، مگسی بیافرینند و به آن صورتی دهند که همه ببینند نمی توانند و راهی هم به آن ندارند پس چگونه می توانند بچه را در رحم، خلق و ایجاد کنند و این نوع استدلال از امام صادق نقل شده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۳۲

بیان آیه ۷ ... ص : ۲۳۲

شرح لغات: ... ص : ۲۳۲

محکمات: یقینها، محکمها از احکام که بمعنای اتقان و استواری است.

ام الکتاب: اصل کتاب و به مکه «ام القری» می گویند و به پرچم لشکر نیز «ام» گویند.

متشابهات: چیزهایی که با یکدیگر مشتبه شده و مشکل می گردند از ماده «شبه» زیغ: کجی و انحراف.

ابتغاء: طلب کردن.

فتنه: فساد و اصل آن بمعنای آزمایش است همانطور که می گویند:

«فتنت الذهب بالنار» یعنی (طلا را با آتش آزمایش کردم) و بعضی می گویند بمعنای خلاصی است یعنی طلا را از آتش رهایی دادم.

تأویل: تفسیر و اصل آن بازگشت به چیزی است.

راسخون فی العلم: ثابتان و ریشه داران در علم.

تفسیر: ... ص : ۲۳۲

اشاره

پس از آن که اصل نزول قرآن بیان شد بدنبال آن کیفیت نزول آن را بیان می نماید:

«هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ» اوست خدایی که بر تو قرآن را نازل کرده که بعضی از آنها محکمات هستند که آنها اصل کتاب می باشند و قسمتی از آنها متشابهات اند.

بحثی درباره محکم و متشابه ... ص : ۲۳۲

در تعریف محکم و متشابه وجوهی گفته شده است از اینقرار:

۱- محکم آن است که از ظاهرش بدون احتیاج به هیچ قرینه که همراه آن باشد، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۳۳

مراد و منظور، روشن و معلوم باشد مانند آیه «إِنَّ اللَّهَ لا یَظْلِمُ النَّاسَ شَیْئاً «۱»» (خداوند به مردم اصلا ستم نمی کند) و مانند «إِنَّ اللَّهَ لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ «۲»» (خدا بمقدار ذره ای بکسی ستم نمیکند) و امثال این آیات که فهم آنها نیاز به قرینه و دلیلی ندارد و در مقابل آن متشابه است که بدون قرینه، مراد و مقصود از ظاهر آن معلوم نیست مانند آیه کریمه: «وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلی عِلْمٍ» «۳» (خداوند او را دانسته گمراه کرد) و مسلماً می دانیم که معنای گمراه کردن در این آیه با گمراه کردن در آیه «وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ» «۴» (سامری آنان را گمراه کرد) فرق دارد زیرا گمراه کردن سامری کاری است زشت و قبیح در حالی که گمراه کردن خدا (بمعنای صحیح آن) چون از روی مصالح است امری است نیکو. همین تعریف برای محکم و متشابه است که مجاهد می گوید «محکم چیزی است که معنای آن با معنای دیگر اشتباه نشود و متشابه چیزی است که معنای آن با معنای

دیگری اشتباه شود.

و اشـتباه در این امور دینی مثـل یکتـاپرستی و نفی تشبیه و نفی ظلم واقع می شود چنان که در مثل آیه «ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ «۵»» ممکن است معنا شود: «خدا بر عرش تکیه زده» که خدا مانند شخصی که بر تخت می نشیند بر عرش جلوس کرده باشد و ممکن است بمعنای غلبه و تسلط خدا بر عرش باشد. و روشن است که معنای اول درباره خدا غیر ممکن است.

۲- محکم، آیاتی است که آیات دیگر را نسـخ می کند و متشابه آیات نسخ شده است (ابن عباس) ۳- محکـم، آیاتی است که تنهـا یک معنا می توان از آن بـدست آورد ولی «متشابه» آیاتی است که دو معنا یا بیشتر می توانـد داشـته باشـد. (از محمـد بن جعفر بن زبیر و ابو علی جبائی).

۴- «محکم» آیاتی است که عبارات آنها تکرار نشده باشد و «متشابه» آیاتی

---

(۱)- آیه ۴۴ سوره یونس

(۲)- آیه ۴۰ سوره نساء

(۳)- آیه ۲۳ سوره جاثیه

(۴)- آیه ۸۵ سوره طه

(۵)- آیه ۵۴ از سوره اعراف

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۳۴

است که الفاظ آنها تکرار شده باشد مثل داستان حضرت موسی (ع) و مانند آن (از ابن زید).

۵- محکم آن است که تفسیر و تأویـل آن معین و معلوم است و «متشابه» آیاتی است که تفسـیر و تأویل آنها معین نیست مانند «قیام ساعت» (از جابر بن عبد اللَّه)

«فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ» پس کسانی که در دل آنان رو گردانی از حق و توجه بباطل است «فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ» پس بعلت گمراهی خود و نیز برای گمراه کردن و فاسد کردن

دین مردم برای هدف و دین نادرست خویش به آنچه متشابه است استدلال و احتجاج می کنند و اقوال دیگری نیز در این که چرا آنان از متشابهات پیروی می کنند گفته شده است:

۱- از این جهت که برای مردم کم فهم و ضعیف مطلب را مشتبه گردانند (مجاهد) ۲- برای بدست آوردن شرافت و ثروت چنین می کنند بنا بر این که مقصود از کلمه «فتنه» مال و ثروت باشد. چنان که در موارد زیادی در قرآن، خداوند از ثروت به فتنه تعبیر کرده است.

۳- منظور از «فتنه» کفر است و این معنا از امام جعفر صادق (ع) نقل شده است و ربیع و سدی نیز همین را گفته اند.

«وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ» (و نیز از متشابهات پیروی می کنند) که بر خلاف حق آن را تفسیر نمایند و بعضی گفته اند: آنان چنین می کنند برای بدست آوردن سرانجام کار محمد به حساب «جمل» و شاهد این که تأویل گاهی بمعنای عاقبت و سرانجام است آیه کریمه:

«ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» «۱» می باشد (بازگشت بخدا و رسول) (برای شما بهتر و خوش عاقبت تر است) و در عرب معروف است تأویل را بمعنای آخر، و عاقبت استعمال می کنند.

و زجاج می گوید: معنای طلب نمودن تأویل آنها این است که می خواستند برانگیختن و زنده شدن خود را بفهمند. از این رو خداوند به آنها اعلام می دارد که

---

(۱)- آیه ۵۸ از سوره نساء

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۳۵

غیر از خدا کسی آن را نمیداند و گواه آن، این آیه کریمه است: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ» «۱» مگر جز انجام گرفتن آن (معاد و قیامت) انتظاری دارند؟ و در این

که این گروه که از متشابهات پیروی می کنند کیانند اقوالی است:

۱- نصارای نجران وقتی که در مورد فرزند خدا بودن عیسی (ع) با پیغمبر اسلام سخن می گفتند عرض کردند آیا عیسی کلمه اللّٰه و روح اللّٰه نیست؟ رسول اکرم فرمود بلی. عرض کردند همین برای اثبات سخن ما کافی است و در این وقت خداوند در رد آنها این آیه را فرستاد که «آنان که در دلشان کجی و انحراف است از متشابهات پیروی می کنند» یعنی آنان می گویند که بقاء بدن به سبب روح است و به ظاهر آیات تکیه می کنند که عیسی روح خداست ولی مسلمانان می گویند: بقاء بدن با روح است و بدن در وقت خود با روح باقی است ولی براهین ثابت کرده است که خداوند اعضاء و اجزاء ندارد و فقط بخاطر عظمت روح، آن را بخود نسبت داده است همانطوری که خانه کعبه را برای بزرگی آن بخود منسوب می کند (بیت اللّٰه) سپس خداوند آیه «إِنَّ مَثَلَ عِيسىٰ عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ» «۲» (مثل عیسی نزد خدا مثل آدم است که (بدون پدر و مادر) او را از خاک آفرید) را نازل فرمود (از ربیع).

۲- یهود، که می خواستند نهایت و پایان زندگی این امت را بدست آورده و آن را از حساب «جمل» بیرون آورند (از کلبی).

۳- منافقان (از ابن جریح).

۴- تمام کسانی که برای مقاصد باطله خویش از متشابهات متابعت می کنند بنا بر این، آیه عمومیت داشته و خوارج (که علیه علی «ع» خروج کردند) و «سبائیه» (پیروان عبد اللّٰه بن سبا را که در مورد علی غلو کردند) شامل می شود (قتاده).

«وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ

إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» و تفسیر متشابهات را جز خداوند عالم و راسخان در علم، کسی نمی داند و مراد از راسخان کسانی اند که در دانش

---

(۱)- آیه ۵۸ از سوره نساء

(۲)- آیه ۵۹ از سوره آل عمران

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۳۶

خویش، ثابت و ریشه دار و متقن و محکم اند.

در ترتیب و نظم و معنای راسخون دو قول گفته شده است:

۱- راسخون بوسیله واو به اللَّه عطف شده است. یعنی تفسیر متشابهات را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی داند و راسخان هستند که آنها را دانسته اند در حالی که «یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا» میگویند ما بآن ایمان آورده ایم و همه از طرف خداوند است (این معنا از امام محمد باقر (ع) نقل شده و ابن عباس و ربیع و محمد بن جعفر بن زبیر نیز آن را گفته و ابو مسلم هم آن را اختیار کرده است) و همین قول از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: پیغمبر اکرم (ص) افضل راسخان در علم بود و تفسیر و تأویل هر چه بر او نازل شد می دانست و چیزی بر آن حضرت نازل نشد که تفسیر آن را نداند و خود او پس از او اوصیاء گرامیش تفسیر و تأویل همه قرآن را می دانستند و مؤید این مطلب این است که صحابه و تابعین تمام آیات قرآن را تفسیر کرده اند و نقل نشده است که آنان در جایی توقف کرده بگویند: این مورد از متشابهات است که جز خدا آن را نمی داند و از تفسیر آن خودداری کرده باشند و ابن عباس در

این آیه میگفت: من از راسخان در علم هستم.

۲- «واو» در راسخون بجایی عطف نبوده و اول کلام است بنا بر این منظور این است که تفسیر متشابهات را جز خدا کسی نمی دانـد و کلمه راسـخون اول کلام و مبتـداء و جمله بعـدی (یقولون ...) خبر آن است. (از عائشه- عروه بن زبیر- حسن- مالك- کسایی- فراء- جبائی).

بنا بر این اینان می گویند راسـخون در علم نیز تفسـیر متشابهات را نمی دانند چیزی که هست همگی میگویند: ما به آنها ایمان داریم.

بنا بر این تفسیر آنچه جز خدا کسی تأویل آن را نمی داند از این قبیل امور است:

مدت زندگی این امت و وقت رستاخیز و قیام ساعت و فانی شدن دنیا و زمانی که خورشید از مغرب طلوع میکند و موقع نزول عیسی (ع) و خروج دجال و مانند آنها از اموری که علم آنها مخصوص خداوند عالم است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۳۷

و مراد از «کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا» این است که میگویند: محکمات و متشابهات همه از نزد پروردگار ما است.

«وَ ما یَذَّکَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ» و بجز خردمندان کسی در آیات خدا فکر نکرده و متشابهات را بمحکمات برنمی گرداند.

سؤال:

چرا خداوند در قرآن متشابهاتی نازل کرده و برای چه همه آن را از محکمات قرار نداده است؟

پاسخ:

اگر تمام آیات محکمات بودند مردم بصرف شـنیدن، اکتفاء کرده و در آنها دقت نمی کردند و برتری دانشـمندان از دیگران روشن نمی شد.

قاضـی ماوردی میگویـد: خداوند به آیه «الر کِتابٌ أُحْکِمَتْ آیاتُهُ» «۱» (کتـابی که تمام آیات آن محکم هسـتند) یادآوری می کند که تمام قرآن محکمات می باشد و به آیه «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ

كِتاباً مُتَشابِهاً» «۲» (خداوند بهترین حدیث را نازل کرده قرآنی که متشابه است» بیان می کند که تمام قرآن متشابهات می باشد. بنا بر این محکم بودن، بمعنای یقینی بودن است یعنی خداوند در اثر یقینی بودن و محکم بودن معانی قرآن آن را از اعتراض و ایراد اشکال کنندگان جلوگیری کرده است از این نظر تمام قرآن، محکمات است و متشابه بودن آن به این معنا است که از نظر خوبی و درستی و دور بودن از ایراد و تناقض برخی از آن با برخی دیگر شباهت داشته و با هم متشابه می باشند.

---

(۱)- آیه ۱ از سوره هود

(۲)- آیه ۲۳ از سوره زمر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۳۸

[سوره آل عمران (۳): آیات ۸ تا ۹] ... ص : ۲۳۸

اشاره

رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۸) رَبَّنا إِنَّکَ جامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ (۹)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۲۳۸

پروردگارا پس از آن که ما را هدایت کرده ای دلهای ما را منحرف نگردان و از نزد خود رحمتی بما ببخش که بطور مسلم تو بخشنده ای خدایا تو برای پاداش، مردم را برای روزی جمع میکنی که شکی در آن نیست، خداوند حتماً نسبت به وعده های خویش تخلف نمیکند.

---

(۱)- سوره آل عمران آیه ۸ و ۹ جزء ۳ سوره ۳

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۳۹

بیان آیه ۸- ۹ ... ص : ۲۳۹

شرح لغات ... ص : ۲۳۹

شرح لغات: ... ص : ۲۳۹

هب: ببخش و اصل آن از هبه است و آن عبارت است از این که کسی چیزی را بدون بها و عوض ملک دیگری گرداند.

میعاد: وعده دادن- نوید.

تفسیر: ... ص : ۲۳۹

«رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا»

(پروردگارا پس از آنکه ما را هدایت فرموده ای دلهای ما را بباطل مایل مگردان) این مطلب نقل قول از زبان راسخان در علم است که در آیه پیش آنان را ذکر نموده است و در معنای این جمله چند قول گفته شده است:

۱- خدایا پس از آن که در اثر الطاف خویش ما را بطرف خود هدایت کرده ای لطف خود را که به سبب آن، دلها مستقیم و راست می گردد، از ما باز مدار که دلهای ما بغیر ایمان مایل گردد.

بنا بر این، این جمله درخواست ثابت ماندن در هدایت و ادامه یافتن آن است به سبب الطاف و توفیقات الهی.

و مثل این است که می گویند: «اللهم لا تسلط علینا من لا یرحمنا» یعنی خدایا میان ما و کسانی که بر ما رحم نمی کنند آزاد مگذار که آنان بر ما مسلط گردند. در این آیه منظور این است که بواسطه منع لطف و توفیق خود میان ما و نفوسمان را آزاد مگذار که ما منحرف و گمراه گردیم.

و ناگفته نماند که بی بهره شدن از لطف و توفیق الهی به سبب اعمال زشتی است که انسان انجام داده و در توبه آن نیز کوتاهی نموده است چنان که در جای دیگر ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۴۰

می فرماید: «فَلَمَّا زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ «۱»» (چون از حق روی گردانیدند خدا هم دلهای آنان را (از توجه بحق) برگردانید).

۲-

تکلیفهـای سـخت و مشـکلی بمـا تحمیـل منما که دلهای ما پس از هـدایت، منحرف گرددماننـد آیه کریمه: «فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا» «۲» (وقتی که جهاد برای آنها لازم شد (به آن پشت کردند).

بنا بر این اگر خداونـد تکلیف سـخت نماید، در اثر آن، این چنین انحرافی پیش می آید و نسـبت منحرف کردن بخداوند داده می شود مثل این که می فرماید:

«وَ أَمَّا الَّذِیـنَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ» «۳» (کسـانی که در دلهایشان بیماری است پلیـدی بر پلیـدی آنها افزود) و نیز می فرمایـد: «فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعـائِی إِلَّا فِراراً» «۴» (حضـرت نوح عرض می کنـد خـدایا) دعوت من در آنهـا جز فرار و دوری نیفزود.

۳- ابو علی جبائی می گوید: منظور این است که «خدایا دلهای ما را از پاداش و رحمت خویش تنگ مگردان و این معنا همان است که خداوند در مورد شـرح صدر و توسـعه آن میفرماید: «من یشـرح صدره للاسـلام» «۵» (هر که را خـدا بخواهد هدایت کنـد سـینه او را برای اسـلام آوردن بگشایـد) و در مقابـل آن تنگی و سـختی آن است که خداونـد کفـار را با آن دو، عقوبت کرده و کیفر می دهـد و از این قبیل است تطهیر و پاک کردن دل که خداونـد نسـبت به دلهای مؤمنین انجام میدهد و از کفار منع می کند چنان که می- فرماید: «أُولئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ» «۶» (آنها (کفار) کسانی هستند که خدا نخواسته است که دلهای آنان را پاک گردانـد) و نیز از همین باب است نوشـتن و راسـخ کردن ایمان در دل مؤمنین چنان که میفرماید: «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ» «۷» (آنها (مؤمنین)

کسانی اند که خداوند ایمان را در دلهای آنها قرار داده است) و در مقابل این نوشتن و راسخ بودن ایمان در دل

---

(۱)- آیه ۴ از سوره صف

(۲)- آیه ۲۴۶ از سوره بقره [...]

(۳) آیه ۱۲۵ از سوره توبه

(۴)- آیه ۶ از سوره نوح

(۵)- آیه ۱۲۵ از انعام

(۶)- آیه ۴۱ از سوره مائده

(۷)- آیه ۲۲ از سوره مجادله

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۴۱

مؤمنان، همان علامتهای کفر است که در دلهای کافران می باشد. بنا بر این، در حقیقت، راسخان درخواست می کنند خداوند دلهای آنان را از این پاداش که گشادگی و وسعت است برنگرداند به تنگی و سختی که عذاب و کیفر است.

۴- منظور این است که (خداوند) دلهای آنان را از یقین و اطمینان منحرف نگرداند.

باید توجه داشت که لازمه این درخواست این نیست که اگر سؤال و درخواست نبود خداوند آن انحراف را بوجود می آورد زیرا امکان دارد برای توجه به خدا و اظهار نیازمندی بدرگاه او چیزی را که ما می دانیم خداوند آن را انجام می دهد درخواست کنیم که آن را انجام دهد و چیزی را که می دانیم حتماً آن را نخواهد کرد سؤال کنیم آن را انجام ندهد زیرا گاهی مصلحت در خود این درخواست خواهد بود مثل آیه کریمه:

«قالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ» «۱» (گفت خدایا بحق حکم فرما) و می فرماید: و قال «رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلى رُسُلِكَ «۲»» (خدایا آنچه را که به پیامبرانت وعده کردی بما بده) و از حضرت ابراهیم نقل می کند که عرضه داشت «وَ لا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ» «۳» (و مرا در قیامت خوار

نگردان) و معلوم است که خدا حتماً بحق حکم می کند و بوعده خویش وفا می نماید و حضرت ابراهیم را در روز قیامت خوار نمی گرداند ولی برای مصلحتهایی که درخواستن است این درخواست ها شده است.

سؤال:

چطور نادرست است که کسی بگوید خدایا بما ستم نکن و در حق ما جور ننما؟

پاسخ:

علت این که این نوع سؤال نادرست است این است که این درخواست ناراحتی انسان را می رساند و چنین مطلبی در برابر کسی گفته می شود که عادت او جور و ستم کردن است ولی خداوند جور و ستمی ندارد.

---

(۱)- آیه ۱۱۲ از سوره انبیاء

(۲)- آیه ۱۹۱ از سوره آل عمران

(۳)- آیه ۸۷ از سوره شعراء

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۴۲

«وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» و چون با لطف تو ثبات و پایداری بر ایمان وجود پیدا می کند لطف خویش را بما عنایت فرما تا در ایمان، ثابت و استوار باشیم و همانطوری که اصل ایمان بدون لطف خداوند نمیشود ثابت بودن آن هم بدون لطف پروردگار نخواهد بود و بعضی گفته اند: منظور این است که خدایا بما نعمت عنایت کن.

«إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» بطور مسلم تو عطا کننده نعمتی که خداوندیت ایجاب می کند که بخشش و عنایت نمایی.

«رَبَّنا إِنَّكَ جامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ» آنان می گویند ای سید و خالق ما تو مردم را در روزی که تردیدی در آن نیست برای پاداش دادن جمع می نمایی و این جمله ضمناً اقرار به مبعوث شدن است.

«إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ» (بطور مسلم خداوند نسبت به وعده های خود تخلف نمی کند).

بعضی این جمله را دنباله درخواستهای راسخان در

علم می دانند یعنی خدایا ما را بیامرز چه تو از وعده های خود تخلف نمی کنی.

ولی برخی مانند جبائی گویند: این جمله مستقل است خداوند خبر میدهد که او از وعده های خود تخلف نمی کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۴۳

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰ تا ۱۱] ... ص : ۲۴۳

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ أُولئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (۱۰) كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقابِ (۱۱)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۲۴۳

کسانی که کفر ورزیدند هرگز اموال و اولادشان در برابر خداوند آنان را بی نیاز نخواهد کرد و آنها خود، هیزم آتش اند.

بعادت فرعونیان و کسانی که قبل از آنها بودند که آیات ما را انکار کرده و خداوند، آنان را بکیفر گناهانشان گرفت و خداوند عذابی سخت و شدید دارد.

---

(۱)- سوره آل عمران آیه ۱۰ و ۱۱ جزء ۳ سوره ۳

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۴۴

بیان آیه ۱۰ ... ص : ۲۴۴

شرح لغات: ... ص : ۲۴۴

وقود- هیزم و آتش گیره.

تفسیر: ... ص : ۲۴۴

در این آیه حال کسانی که در دل و قلب آنان انحراف و خللی است بیان شده است.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» کسانی که به آیات خدا و پیامبرانش کافر شدند.

«لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً» (اموال و اولاد آنها آنان را نزد خدا بی نیاز نمی نماید). «ابو عبیده» میگوید کلمه «من اللّه» بمعنای «عند اللّه» است یعنی نزد خدا. ولی «مبرد» میگوید: کلمه «من» بهمان معنای اصلی خودش یعنی آغاز و ابتداء است و معنا اینست که از ابتداء تا انتهاء، مال و اولاد برای او سودی ندارند.

بعضی دیگر میگویند: «من اللّه» به تقدیر «من عذاب اللّه» است یعنی از عذاب الهی چیزی آنها را بی نیاز نمیسازد.

«وَ أُولئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ» و اینان خود، هیزم آتش اند که با بدن های آنان آتش شعله ور میشود و میگیرد همانطور که در آیه دیگر میفرماید: «حطب جهنم» آنان هیزم جهنم اند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۴۵

بیان آیه ۱۱ ... ص : ۲۴۵

شرح لغات: ... ص : ۲۴۵

دأب: عادت و نیز دأب بمعنای کوشش و جدیت در کاری می باشد و از همین معنا به معنای عادت منتقل شده است زیرا عادت، نسبت به چیزهایی است که انسان آنها را زیاد انجام داده است.

ذنوب: گناهان جمع ذنب و «ذنب و جرم» بیک معنا می باشند و ریشه و اصل این کلمه بمعنای دنبال بودن است و چون بدنبال گناه، استحقاق مذمت و سرزنش پیدا میشود بآن «ذنب» میگویند همانطور که به عذاب، بمناسبت اینکه به دنبال گناه، استحقاق آن پدید میآید «عقاب» گفته اند.

تفسیر: ... ص : ۲۴۵

«كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ» در تفسیر و معنای دأب در این آیه وجوهی گفته اند:

۱- عادت این کفار در تکذیب به تو (ای محمد) و به آنچه بر تو نازل شده است مانند عادت آل فرعون است در تکذیب پیامبران و آنچه خدا نازل می نمود (از ابن عباس) در این وجه کلمه «دأب» بمعنای عادت گرفته شده است.

۲- کوشش و سعی این دسته در بدست آوردن پیروزی و غلبه بر تو و نابود کردن کار تو مانند کوشش فرعونیان است در غلبه بر موسی (از اصم و زجاج) در این وجه کلمه «دأب» بمعنای کوشش گرفته شده است.

۳- مانند عادت خداوند در آل فرعون در نازل کردن عذاب بر ایشان به سبب گناهانی که آنان در گذشته مرتکب آن شده

بودند که در این وجه کلمه دأب بمعنای «عادت» است.

۴- مانند سـنت و روش آل فرعون (از ربیع و کسایی و ابی عبیده) که دأب بمعنای ترجمه مجمع البیان فی تفسـیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۴۶

روش و سنت گرفته شده است.

۵- مانند شأن و امر آل فرعون (از اخفش) دأب بمعنای شأن

آمده است.

۶- مانند حال آل فرعون (از قطرب).

«وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» و مانند كسانى كه پيش از ايشان بودند يعنى كفار امت هاى گذشته.

«كَذَّبُوا بِآياتِنا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ» اينان تكذيب و انكار كردند آيات ما را پس خداوند آنان را به سبب گناهانشان عقوبت و عذاب نموده و به عقاب نمودن كلمه «مؤاخذه» گفته ميشود باين مناسبت كه عقاب كردن، گرفتن مجرم است به گناهش.

«وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقابِ» و خداوند داراى عذابى سخت است نسبت به كسانى كه استحقاق آن را دارند.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۳، ص: ۲۴۷

[سوره آل عمران (۳): آيات ۱۲ تا ۱۳] ... ص : ۲۴۷

اشاره

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلى جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهادُ (۱۲) قَدْ كانَ لَكُمْ آيَةٌ فِى فِئَتَيْنِ الْتَقَتا فِئَةٌ تُقاتِلُ فِى سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرى كافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاءُ إِنَّ فِى ذلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِى الْأَبْصارِ (۱۳)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۲۴۷

بگو بكسانى كه كافر شدند كه بزودى مغلوب و در جهنم محشور خواهيد شد كه بد جايگاهى است.

نشانه و آيتى است براى شما در دو گروه كه روبرو شدند گروهى در راه خدا مى- جنگيدند و گروه ديگر كه كافر بودند كه آن ها را (مؤمنين را) به چشم، دو برابر خويش مى ديدند و خداوند هر كه را بخواهد با كمك خويش يارى دهد كه در اين، براى اهل بصيرت، عبرتى است.

---

(۱)- سوره آل عمران آيه ۱۲ و ۱۳ جزء ۳ سوره ۳

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۳، ص: ۲۴۸

بيان آيه ۱۲ ... ص : ۲۴۸

شرح لغات: ... ص : ۲۴۸

تحشـرون: محشور می شویـد از حشـر که بمعنـای جمع است و به پیـامبر اکرم «حاشـر» میگوینـد که مردم را به دنبال خود گرد آورده و جمع مینمود.

جهنم: یکی از اسم های آتش است و بعضی گفته اند که از «جهنام» گرفته شده است که آن چاهی است که عمق زیاد دارد.

مهاد: جایگاهی که آماده برای انسان است.

شأن نزول: ... ص : ۲۴۸

در شأن نزول این آیه اقوالی گفته شده است:

۱- محمـد بن اسـحاق بن یسار میگویـد: وقتی که پیغمبر اسـلام در جنگ «بـدر» پیروز شـد و به مدینه آمد یهودیان را در بازار قینقاع جمع کرده فرمود: ای جمعیت یهود از خدا بترسید در مورد آنچه در بدر بسر قریش آمد و پیش از آن که آنچه بر سر قریش آمد بر سر شما نیز بیاید، اسلام بیاورید.

و شـما مطـابق مطـالبی که در کتابتـان درباره من وجود دارد بخوبی می دانیـد که من پیغمبر و از طرف خـدا فرسـتاده شـده ام. یهودیان در جواب گفتنـد: ای محمد مغرور مباش تو با مردمی جنگ کرده ای که در مورد دسـتورات جنگی اطلاعاتی ندارند و تو فرصتی در برابر آنان به دست آوردی بخدا سوگند اگر با ما نبرد نمایی خواهی دانست که ما مرد (میدان) می باشیم.

در این وقت آیه فوق را خداوند نازل فرمود. و این قول از ابن عباس نیز نقل شده و اصحاب ما هم آن را گفته اند.

۲- این آیه درباره مشـرکین مکه نازل شـده است که بزودی در جنگ «بـدر» ترجمه مجمع البیان فی تفسـیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۴۹

مغلوب خواهیـد شد. (از مقاتل) ۳- وقتی که کفار قریش در جنگ «بـدر» شـکست خوردنـد و فرار کردند یهودیان گفتند این همان پیغمبر امی

است که حضرت موسی (ع) ما را به او بشارت داد و علامات و خصوصیات او در کتاب ما (تورات) بیان شده است و هرگز مغلوب نمی شود ولی بعضی از آنان گفتند: فعلا شتاب نکنید تا در یک جنگ دیگر وضع او را بهتر مشاهده کنیم.

و موقعی که در جنگ «احد» یاران پیغمبر دچار آن گرفتاری شدند یهودیان تردید کردند و شقاوت بر آنان غلبه کرده گفتند: بخدا سوگند او پیغمبر نیست و اسلام نیاوردند و با آنکه میان آنان و پیغمبر اسلام (ص) تا مدت معینی پیمان بسته شده بود آنها پیش از آنکه مدت پیمان بپایان رسد پیمان را شکستند و کعب بن اشرف با سی نفر سوار از یهودیان بمکه رفته و با قریش موافقت کردند که هماهنگ شده که با رسول اکرم (ص) مخالفت و نبرد کنند و سپس بمدینه آمدند.

در این وقت این آیه شریفه فرود آمد. این وجه از کلبی است که او از ابی صالح و او از ابن عباس نقل کرده است.

تفسیر: ... ص : ۲۴۹

پس از آن که خداوند داستانهای ملل گذشته و آنچه بر سر آنها آمد به سبب تکذیب پیغمبران و فرود آمدن عذاب برای آنها بیان کرد کفار را تهدید می کند از این که آنچه بر سر آنها آمد به سر اینها نیز بیاید از این رو میفرماید:

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» بگو بکسانی که کافرند یعنی مشرکین مکه یا یهودیان «سَتُغْلَبُونَ» بزودی مغلوب و فراری می گردید «وَ تُحْشَرُونَ إِلى‏ جَهَنَّمَ» و در آخرت نیز در آتش جمع خواهید شد و خداوند به این وعده عمل نمود اما غلبه به یهود همان بود که آنان ناگزیر شدند

«جزیه» بدهند و اما مشرکین هم که با شمشیر مغلوب شدند و اگر سیغلبون با «یاء» یعنی بزودی مغلوب خواهید شد خوانده شود ممکن است مغلوب شدگان و جمع شدگان در آتش همانهایی باشند که مخاطب بودند و یا افرادی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۵۰

غیر از آنها باشند ولی اگر به «تاء» خوانده شود حتماً باید مراد از آنان همان مخاطبان باشند.

«وَ بِئْسَ الْمِهادُ» (و بد جایگاهی است) و اقوالی در معنای این جمله گفته شده است:

۱- بد چیزی است آنچه برای شما مهیا شده است و چیزی که خود شما برای خویش آماده کرده اید (از ابن عباس).

۲- بد جایگاهی است (از حسن).

۳- بد بستر آماده ای است برای ایشان.

و این آیه درستی پیامبری و نبوت پیامبر اسلام را نیز میرساند زیرا خبر او درست از کار درآمد و این خود، دلیل صدق او است و نمیشود گفت که این درست درآمدن، اتفاقی است زیرا خداوند خبرهای زیادی داده است و تمام آنها آن چنان که خبر داده واقع شدند.

بنا بر این همانطوری که هر یک از اینها معجزه ای می باشد زیرا خداوند جز رسولانی که مورد رضایت خود او می باشند کسی را به پنهانیها آگاه نمی سازد و این آیه نیز چنین خواهد بود و وقتی که درست بودن یکی از خبرهای او که مغلوب شدن دشمن بود درست درآمد خبر دیگر او که محشور شدن آنان در آتش است نیز درست خواهد بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۵۱

بیان آیه ۱۳ ... ص : ۲۵۱

شرح لغات: ... ص : ۲۵۱

فئه: گروه، و معنای آن در آیه کم من فئه قلیله ... گفته شد.

التقتا: برخورد نمودند و دو لغت

«تلاقی» و «اجتماع» بیک معنا می باشند.

یؤید: کمک می کند و نیرو می دهد از «اید» که بمعنای نیرو است مانند آیه کریمه «داوُدَ ذَا الْأَیْدِ ...» (و داود که صاحب نیرو و قوه بود.)

عبره: علامت و نشانه و کلمه «عبور» بمعنای نفوذ است از یک طرف به طرف دیگر و به نشانه که «عبرت» گفته می شود به این مناسبت است که بوسیله آن آیت و علامت از منزل جهل، به منزل علم عبور می شود و به کلام «عبارت» میگویند چون معنا از گوینده به مخاطب می گذرد.

شأن نزول: ... ص : ۲۵۱

این آیه درباره داستان جنگ بدر نازل شد که مسلمانان سیصد و سیزده نفر بودند بعدد یاران طالوت که با او از نهر گذشتند، هفتاد و هفت نفر از مهاجران و دویست و سی و شش نفر از انصار. پرچم دار پیغمبر اسلام (ص) و مهاجرین «علی بن ابی طالب «ع»» و پرچم دار انصار، سعد بن عباده بود.

در ارتش پیغمبر هفتاد شتر و دو اسب بود یکی از مقداد بن اسود و دیگری متعلق به «مرثد بن ابی مرثد» بود و تمام اسلحه های مسلمانان عبارت بود از شش «زره» و هشت شمشیر. و در آن روز چهارده نفر از مهاجرین و هشت نفر از انصار شهید شدند.

در تعیین جمعیت مشرکین در جنگ بدر اقوالی گفته شده است:

از علی (ع) و ابن مسعود نقل شده که آنها هزار نفر بودند و از قتاده و عروه بن زبیر و ربیع نقل شده که بین هفت صد تا هزار نفر بودند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۵۲

و صد اسب داشتند و بزرگ آنان «عتبه بن ربیعه بن عبد شمس» بود.

جنگ بدر

اولین جنگی بود که رسول اکرم (ص) در آن حضور داشت و سبب وقوع این جنگ قافله ابو سفیان بود (که شرح آن در جای دیگر بیان شده است).

تفسیر: ... ص : ۲۵۲

پس از آن که خداوند مردمان با ایمان را وعده پیروزی داد آنچه را که در جنگ «بدر» بسر کفار و طغیان گران آورد یادآوری می نماید:

«قَدْ كانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتا فِئَةٌ تُقاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرى كافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ» بطور مسلم در آن دو دسته ای که با هم روبرو شدند از مسلمانان و کفار که یک دسته در راه دین و اطاعت خدا و آنان پیغمبر اسلام و یارانش بودند و دسته ای مشرکین اهل مکه که مسلمانان را دو چندان می دیدند که نشانه و علامت و معجزه بر صدق پیغمبری حضرت محمد (ص) است.

و در این که خطاب بچه افرادی است سه قول گفته شده است:

۱- خطاب به یهودیانی است که پیمان خود را با پیغمبر اسلام شکستند یعنی ای یهودیان برای شما (در این مطلب و حقانیت پیغمبر اسلام) دلیل روشنی است.

۲- خطاب بتمام مردمی است که در جنگ بدر حاضر بودند.

۳- خطاب به مشرکین و یهودیان است یعنی این جریان برهان و علامت و معجزه ای است برای صادق بودن رسول اکرم (ص).

«فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتا» در دو گروهی که با هم روبرو شدند و دو فرقه ای که با هم در بدر اجتماع نمودند از مسلمانان و کفار.

«فِئَةٌ تُقاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» گروهی که می جنگید در راه خدا و اطاعت از او و اینان پیامبر اسلام و یاران او بودند.

«وَ أُخْرى كافِرَةٌ» و گروه دیگر کفار که

همان مشرکان از اهل مکه بودند.

«يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ» آنها را در ظاهر بینایی دو برابر می دیدند.

و در این که چه دسته ای دو برابر دیده می شد اقوالی گفته شده است:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۵۳

۱- مسلمانان مشرکین را با این که سه برابر خود آنان بودند دو برابر جمعیت خود دیدند. خداوند مشرکین را در نظر مسلمانان کم نمود که آنها را ۶۲۶ نفر میدیدند زیرا خداوند بمسلمانان وعده داده بود که اگر صد نفر از شما صبر و استقامت کنند بر دویست نفر از کفار غالب می گردید از این رو خداوند برای تقویت دلهای آنان عدد کفار را در نظر آنان تا اندازه ای که وعده داده بود پیروز می شوند تقلیل داد که دو برابر آنان هستند سپس آنان با این که عددشان کم بود بر جمعیت زیاد کفار غالب شده آنها را شکست دادند (عبد اللّه بن مسعود و جمعی از علماء).

۲- منظور دیدن مشرکین است یعنی مشرکین جمعیت مسلمانان را دو برابر خود دیدند زیرا خداوند پیش از جنگ، عدد مسلمانان را در نظر مشرکین کم جلوه داد تا این که برای جنگ مسلمانان جرئت نمایند و از آن منصرف نگردند ولی وقتی که شروع به جنگ کردند برای این که بترسند جمعیت مسلمان را در نظرشان زیاد جلوه داد و برای این که مسلمانان بر نبرد مشرکین جرئت پیدا کنند آنها را در نظر مسلمین کم جلوه داد.

شاهد صحت این قول آیه کریمه «وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَ يُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ» «۱» (زمانی که با آنها ملاقات کردید آنها را در نظر

شما کم نشان دادیم و شما را در نظر آنها نیز کم جلوه دادیم) است و این کار بهترین وسیله یاری کردن مؤمنین و ذلت کفار می باشد (سدی) و این معنا بنا بر قول کسانی که «یرونهم» را بیا خوانده اند درست است.

اما بنا به قرائت کسانی که آن را با «تاء» خوانده اند (ترونهم) که به صیغه خطاب است یعنی شما میدیدید ایشان را، در این صورت فقط وجه اول صحیح خواهد بود که شما مسلمانان آنان را دو برابر خود میدیدید.

ولی بنا بر این که خطاب به یهود بنی قینقاع باشد که در آن جریان حضور نداشتند و مقصود از این جمله: «بگو بکسانی که کافر شدند ...» آنان باشند پس معنای آیه چنین میشود «ای جمعیت یهود شما دیدید که مشرکان دو برابر مسلمانان بودند و در عین

---

(۱)- آیه ۴۴ از سوره انفال

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۵۴

حال خداوند مسلمانان را پیروزی داد پس به زیادی عده خود مغرور نشوید. و بلخی این وجه را اختیار کرده است. فراء میگوید: ممکن است معنای «مثلیهم» این باشد که آنها سه برابر بودند زیرا وقتی گفته میشود من هزار دینار دارم و به دو برابر آن هم نیازمندم معنایش اینست که من به سه هزار دینار احتیاج دارم. در این آیه هم معنا اینست که آنها دو برابر خودشان باضافه خود آنها میدیدند که جمعاً سه برابر میشود و معجزه همین است که جمعیت کم بر عده زیاد پیروز شوند.

ولی زجاج این وجه را انکار کرده و آن را مخالف ظاهر این آیه و نیز مخالف آیه ۴۴ از سوره انفال که

میگوید آنها را در نظر شما کم جلوه دادیم میداند.

سؤال:

چگونه ممکن است جمعیتی از آنچه هستند کمتر دیده شود در صورت نبودن موانع و قدرت بینایی و این مطلب تنها به نظر کسانی که می گویند ممکن است اجسامی باشد که دیده نشوند یا بعضی از آنها دیده شود و بعضی دیده نشود درست است.

پاسخ:

ممکن است منظور از کم بنظر آمدن بنظر مسلمانان این معنا باشد که مسلمانان آنان را عده ای کم گمان می کردند نه این که بعضی را دیده و بعضی را ندیدند بلکه همه آنها را یک جا دیدند اما بطور تفصیل عدد آنها را کمتر از آنچه بودند پنداشتند و بسیار شده است که انسان جمعیت انبوهی را می بیند ولی در تعداد آنها شک می کند و گاهی در تعیین عدد اختلاف می شود.

«وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاءُ» (و خدا با کمک خود هر که را بخواهد یاری می کند). کمک خداوند برای پیروزی بر دشمنان به دو صورت است یکی در جنگ و دیگری در استدلال و حجت اما نوع اول کمک همین بود که عدد کمی را بر جمعیتی بسیار بر خلاف جریان عادی و طبیعی بوسیله نیروهای غیبی و فرشته ها و نیز از راه کم جلوه دادن دشمن در نظر آنان پیروزی بخشید.

و اما نوع دوم کمک همان وعده قبلی بود که خبر داد کدام یک از این دو طائفه ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۵۵

پیروز خواهند شد.

و این خبر غیبی- که جز خداوند عالم الغیب کسی نمیداند- خود دلیل نبوت و صحت عقیده مسلمانان و پیروزی آنان بود.

«إِنَّ فِي ذلِكَ» همانا در این پیروزی مسلمانان

با تعداد کم بر مشرکان با زیادی عده آنها و کم بنظر آمدن مشرکان از نظر مسلمانان و زیاد جلوه دادن مسلمین برای مشرکان ... آری در همه اینها، «لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصارِ» پند و عبرتی است برای صاحبان عقل. و کلمه «ابصار» که جمع «بصر» است در اینجا بمعنای چشم حسی نیست بلکه مراد درک عقلی است همانطور که می گویند فلان شخص به کارها «بصیر» است که منظور بینایی عقلی است نه حسی.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۵۶

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴] ... ص : ۲۵۶

اشاره

زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِینَ وَ الْقَناطِیرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذلِکَ مَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (۱۴)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۲۵۶

برای مردم دوست داشتن خواستنیها که زنان و فرزندان و مال فراوان از طلا و نقره و اسبان نیکو و چارپایان و کشت اند آرایش و زینت یافته است اینها وسیله های لذت و زندگی دنیا است ولی نزد خدا عاقبت بخیری و نیکی سرانجام است.

---

(۱)- سوره آل عمران آیه ۱۴ جزء ۳ سوره ۳

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۵۷

بیان آیه ۱۴ ... ص : ۲۵۷

شرح لغات: ... ص : ۲۵۷

شهوات- جمع شهوت- میل به خواستنیها و همان غریزه هائیست که برای ادامه زندگی جاندار ضرورت دارد و خدا آنها را بهمین جهت قرار داده است.

قناطیر- جمع قنطار: مال فراوان و اصل قنطار از احکام است که بمعنی محکم کاری است.

قنطر بمعنی چیز بزرگ میباشد.

و بعضی گفته اند اصل آن از قنطره است که بمعنی «پل» میباشد که از آن عبور میکنند.

مقنطره پدید آمده از قناطیر است که بصیغه مفعولی برای تأکید آمده است مانند «حجراً محجوراً و نسیاً منسیاً».

خیل اسب مخصوصی است و اصل آن از خیال گرفته شده است. و علت اینکه بآن خیل میگویند آنست که وقتی کسی بر آن سوار میشود در خود خیال عظمت و بزرگی می کند.

مسومه از «سومتها» (آن را چرانید) گرفته شده است و سیماء بمعنی نیکو است. و سیمیاء نیز بهمان معنا است و گاهی هم بمعنای علامت میباشد.

تفسیر: ... ص : ۲۵۷

در این آیه شریفه خداوند خبر میدهد از چیزهایی که مردم را از راه حق و راست بازداشته و آنان را بطرف دنیا متوجه میکند.

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ» برای مردم دوستی مشتهیات، زینت داده شد نه خود اینها و لذا بزنان و فرزندان و غیر اینها تفسیر شده است. و در اینکه زینت دهنده

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۵۸

کیست؟ سه قول است:

۱- حسن میگوید: شیطان است، بخدا سوگند ندیدم کسی بیش از خداوند خالق دنیا از آن نکوهش کرده باشد.

۲- زینت دهنده خداوند است که این غریزه ها را در نهاد بشر قرار داد تا تکلیف سخت تر شود و بدان وسیله آن مردم را آزمایش کند، چنانچه خداوند میفرماید: «إِنَّا جَعَلْنا ما عَلَى الْأَرْضِ

زِينَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا».

۳- خداوند زینت دهنده چیزهایی است که از او نیک است، و شیطان زینت دهنده چیزهای زشت میباشد (ابو علی جبائی) «مِنَ النِّساءِ» و جهت اینکه زنها را پیش از همه ذکر کرده اینست که فتنه زنها از همه بیشتر است.

«وَ الْبَنِينَ» و فرزندان زیرا دوستی آنان غالباً منجر بزشتی ها و محرمات میگردد.

پیغمبر اسلام به اشعث ابن قیس فرمود: از دختر حمزه فرزندی داری؟ عرض کرد بلی پسری از او دارم که آرزومندم ظرف بزرگی از غذا داشتم و بخاطر آن فرزند بقبیله بنی جبله میخورانیدم، حضرت فرمود چرا چنین نباشد با آنکه فرزندان، میوه دل و روشنی چشمند ولی با این وصف فرزندان سبب ترس- بخل- و حزن اند.

«وَ الْقَناطِيرِ» جمع قنطار است و در مقدار آن اقوالی گفته شده:

۱- هزار و دویست اوقیه. (از معاذ بن جبل، ابی بن کعب و عبد الرحمن بن عمر) ۲- هزار و دویست مثقال. (از ابن عباس، حسن و ضحاک) ۳- هزار دینار یا دوازده هزار درهم باختلاف. (از حسن) ۴- هشتاد هزار درهم یا صد رطل. (از قتاده) ۵- هفتاد هزار دینار (از مجاهد و عطا) ۶- پوست گاوی که پر باشد از طلا. (از ابی نضره و همین را فراء گفته و از حضرت امام محمد باقر (ع) و حضرت امام جعفر صادق (ع) نیز این معنی نقل شده است). ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۵۹

«الْمُقَنْطَرَةِ» و در این نیز احتمالاتی داده شده است:

۱- دو برابر (از قتاده) ۲- نه قنطار (از فراء) ۳- مالهای انباشته و مرتب بر روی هم.

۴- مال کاملی که در

یک جا جمع شده است.

۵- آنچه از طلا و نقره است (زجاج) و این قول که قنطار، فقط از طلا است صحیح نیست زیرا خداوند طلا و نقره را با هم ذکر کرده.

برگشت تمام اقوال بالا این است که مقنطر، مال زیاد است.

«وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ» در معنای مسومه اقوالی است:

۱- اسبان دونده (سعید بن جبیر- ابن عباس- حسن- ربیع) ۲- مسومه از ماده سیمیاء گرفته شده یعنی اسبان نیکو (حسن- عکرمه- مجاهد- سدی).

۳- اسبان تعلیم داده شده. (از قتاده) و از ابن عباس نیز همین معنا نقل شده است.

۴- اسبهایی که مهیای برای جهادند (ابن زید) «وَ الْأَنْعامِ» چهار پایان از شتر، گاو، گوسفند، بز و میش.

«وَ الْحَرْثِ» کشت و زرع. آنچه ذکر شده از چیزهایی است که طبعاً مورد علاقه مردم است. و انسان در زندگی از آنها بهره برداری می کند و پس از چندی از او گرفته خواهد شد و برگشت همه بسوی خداوند است.

پس سزاوار است که انسان درباره آنها زهد ورزیده و به آنچه نزد خداست توجه کند.

«ذلِكَ مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا» تمام آنچه ذکر شد، از چیزهایی است که در زندگی دنیا از آن برخوردارید و پس از مدتی نابود خواهد شد.

«وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» و در نزد خداست حسن عاقبت و سرانجام نیک.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۶۰

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵ تا ۱۷] ... ص : ۲۶۰

اشاره

قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ (۱۵) الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا إِنَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ قِنا عَذابَ النَّارِ (۱۶) الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ

وَ الْقانِتِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحارِ (۱۷)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۲۶۰

بگو آیا بشما به بهتر از اینها خبر دهم برای افرادی که پرهیزکارند نزد خداوند بهشتهایی است که جویها در آنها جاری است و در آنجا جاودانند با همسران پاکیزه و خشنودی خدا و خدا بینای به بندگان است.

آنهایی که می گویند پروردگارا ما ایمان آورده ایم ما را ببخش و از عذاب آتش ما را نگاهدار. صبر کنندگان و راستگویان و فرمانبران و انفاق کنندگان و آمرزش طلبان در سحرها.

---

(۱)- سوره آل عمران آیه ۱۵ تا ۱۷ جزء ۳ سوره ۳

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۶۱

بیان آیه ۱۵ ... ص : ۲۶۱

تفسیر: ... ص : ۲۶۱

از آنجا که خداوند در آیه پیش دنیا را کوچک شمرد و امر بزهد ورزیدن در آن نمود در این آیه آخرت را بزرگ و با ارزش معرفی نموده مردم را به آن تشویق می کند.

«قُلْ» بگو ای پیغمبر بامت خود «أَ أُنَبِّئُكُمْ» بعضی از مفسرین «عِنْدَ رَبِّهِمْ» را نهایت استفهام گرفته و میگویند آنچه خبر میدهد که بهتر است از «جَنَّاتٌ تَجْرِی» شروع می شود.

بنا بر این معنای آیه چنین می شود: آیا خبر دهم بشما «بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ» به بهتر از آنچه در سابق گفته شد از شهوات دنیا و لذتها و جلوه گریهای آن.

«لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» برای آن کسانی که دوری کنند از محرمات.

«عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ» نزد پروردگارشان بستانهایی است که از زیر درختان آن جویهای آب روان است.

و عده دیگر می گویند: آخر استفهام «بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ» است و آنچه خبر میدهد که بهتر است از «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» شروع می گردد و بنا بر این احتمال، معنای آیه این است آیا خبر دهم شما را به بهتر از آنچه در سابق گذشت،

برای افرادی که دوری می کنند از کردار ناشایسته، باغهایی است که از زیر درختان آن نهرهای آب جاری است.

«خالِدِينَ فِيها» در بهشت برای همیشه جای دارند.

«وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ» زنانی که از همه نوع آلودگیها و پلیدیها و صفات ناپسند و خویهای پست پاکند.

«وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ» و پس از این بهشت، خشنودی خداوند برای آنها است.

«وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ» خداوند به احوال و رفتار آنان دانا است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۶۲

بیان آیه ۱۶– ۱۷ ... ص : ۲۶۲

لغت: ... ص : ۲۶۲

مغفره- پوشانیدن گناه است بواسطه برطرف شدن عذاب آن.

ذنب و جرم- دارای یک معنا هستند فقط فرقی که دارند این است که اصل ذنب بمعنی دنباله است چون اعمال زشت انسان دنبال اوست.

جرم- اصلش قطع است که بنده بواسطه آن از خدا دور می شود.

و فرق بین قول و کلام این است که قول همیشه حکایت چیزی است ولی کلام چنین نیست.

قانت- اطاعت کننده.

الاسحار- جمع سحر است و نام وقتی است که پیش از طلوع صبح می باشد و اصل سحر از خفاء است چون شخص در این موقع از نظرها پنهان است و سحر را نیز بهمین مناسبت سحر می گویند که اسباب آن مخفی است.

تفسیر: ... ص : ۲۶۲

در این آیه صفات پرهیزکاران را که در آیه پیش به آن اشاره کرد بیان می کند.

«الَّذِينَ يَقُولُونَ» پرهیزکاران کسانی هستند که می گویند «رَبَّنا إِنَّنا آمَنَّا» خدایا ما به تو و رسولت ایمان آورده ایم.

«فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا» بپوشان و ببخش گناه ما را.

«وَ قِنا» و نگاهدار ما را.

«عَذابَ النَّارِ» از عذاب آتش، سپس اوصاف ديگرى براى پرهيزكاران ذكر نموده و آنان را مورد مدح و ثنا قرار ميدهد.

«الصَّابِرِينَ» در بجا آوردن آنچه خداوند به آنان امر كرده و ترک آنچه

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۳، ص: ۲۶۳

جلوگيرى و منع نموده شكيبا هستند و ممكن است گفته شود: بر اطاعت و گناه شكيبا مى باشند.

«وَ الصَّادِقِينَ» و در گفتار و ايمان خود راستگو هستند.

«وَ الْقانِتِينَ» در معناى آن سه قول است:

۱- اطاعت كنندگان (قتاده) ۲- پشتكارداران در فرمانبردارى (زجاج) ۳- قيام كنندگان به انجام واجبات (قاضى) «وَ الْمُنْفِقِينَ» و كسانى كه مالشان را در كارهاى

نیک صرف می کنند که شامل دادن زکاه واجب و مستحبّ نیز می گردد.

«وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحارِ» در معنی این جمله چهار قول است:

۱- نمازگذاران در وقت سحر (قتاده) و همین معنا را امام رضا (ع) از پدرش از حضرت امام جعفر صادق (ع) نقل کرده است.

۲- کسانی که در سحر طلب آمرزش می کنند (انس) ۳- افرادی که نماز صبح را با جماعت می خوانند (زید بن اسلم) ۴- آنهایی که تا وقت سحر نماز می خوانند و سپس از خدا درخواست آمرزش نموده او را می خوانند (حسن). از حضرت امام جعفر صادق «ع» نقل شده که فرمود هر کس در سحر هفتاد مرتبه استغفار کند مشمول این آیه خواهد بود.

انس بن مالک از پیغمبر نقل کرده که فرمود: خداوند می گوید من وقتی اراده می کنم که اهل زمین را عذاب کنم ولی هنگامی که به سازندگان و بنا کنندگان مساجد و شب زنده داران و استغفار کنندگان در سحرها نظر می افکنم عذاب خود را از آنها باز میدارم.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸ تا ۱۹] ... ص : ۲۶۴

اشاره

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۸) إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآياتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ (۱۹)

«۱»

ترجمه: ... ص : ۲۶۴

خدا و فرشتگان و دانایان گواهی می دهند که نیست خدایی بجز خداوند یکتا نیست خدایی جز او که عزیز و حکیم است. آیین پسندیده نزد خدا اسلام است و آنان که دارای کتابند اختلاف ننموده اند مگر بعد از آن که علم برای آنان آمد از روی حسد و هر کس آیه های خدا را انکار کند حساب نمودن خدا سریع است.

---

(۱)- سوره آل عمران آیه ۱۸ و ۱۹ جزء ۳ سوره ۳ [...]

بیان آیه ۱۸- ۱۹ ... ص : ۲۶۵

لغت: ... ص : ۲۶۵

شهاده- خبر دادن از چیزی است که با چشم دیده باشد یا در حکم دیدن است.

الـدین- مراد از دین در اینجا فرمان برداری است و اصـلش از پاداش است و دین نیز بهمین معنا است زیرا پاداش است که باید ادا نمود.

اسـلام- از سـلم گرفته شده است یعنی داخل شدن در سـلامتی و کسـی که اسـلام بیاورد در سلامتی داخل می شود، و ممکن است اسـلام از تسـلیم باشـد چون تسـلیم بر اوامر خداونـد می شود و تسـلیم نیز از سـلامتی و رهایی از فساد است و از آنجا که آیین اسلام سبب می شود که مردم بوسیله عبادات و کارهای نیک از انحراف و فساد در امان باشند لذا به آن اسلام گفته اند.

اسـلام و ایمان از نظر ما (شـیعه) بیک معنی است زیرا ما معتقـدیم که ایمان از چیزهایی است که در قلب و درون ثابت است و کـاری با اعضاء ظاهر نـدارد و اسـلام نیز همین است ولی معتزله می گوینـد ایمان عبارت است از واجباتی که بوسـیله اعضاء و جوارح انجام می یابد بنا بر این در اول سوره بقره توضیح این مطلب داده شده

است.

اختلاف- اختلاف در دین یعنی روش یک نفر بر خلاف روش دیگری باشد.

بغی- از نظر معنای لغوی درخواست بزرگی است بوسیله ستمگری.

تفسیر: ... ص : ۲۶۵

اشاره

از آنجا که در آیات پیش خداوند صفات پیروان دین را بیان کرد اکنون بدنباله آنها اوصاف خود دین را یادآوری می کند.

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ» خداوند از راه شگفتیهای آفرینش و ابتکارات حکیمانه خود که همانند شواهد و گواهان زندگی هستند بر یکتایی خود خبر می دهد. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۶۶

و بعضی گفته اند مراد از «شَهِدَ اللَّهُ» این است که خداوند چنین حکم کرده است (ابی عبیده) و زجاج می گوید واقع معنی این جمله این است که خداوند دانای به آن است چه شاهد و گواه کسی است که آنچه میداند میگوید و از همین قبیل است که می گویند: فلان شخص نزد قاضی گواهی داد یعنی آنچه میدانست گفت.

بنا بر این، خداوند پدید آمدن مخلوقات خویش را گواه بر یکتایی خود می آورد و ضمناً می فهماند چیزهایی که او پدید آورده کسی قدرت ندارد حتی یکی از آنها را بوجود آورد.

«وَ الْمَلائِكَةُ» و ملائکه با دیدن عجائب و بزرگی قدرت، گواهی به یگانگی خدا میدهند.

«وَ أُولُوا الْعِلْمِ» و دانشمندان نیز بواسطه شگفتیهایی که از جهان آفرینش برایشان ثابت شده و می دانند غیر از خداوند کسی توانایی پدید آوردن آنها را ندارد، بر یکتایی او گواهی می دهند.

و حسن گفته در آیه تقدیم و تأخیر است و واقعش چنین است گواهی میدهد خداوند بر این که نیست معبودی جز او.

«قائِماً بِالْقِسْطِ» و شَهاده میدهند ملائکه بر این که نیست خدایی جز آن.

خدای یگانه که

عـدل به او پایـدار است و دانشـمندان گواهی میدهنـد که نیست خـدایی جز آن خـدای یکتا که عـدل او پایـدار است و قسط، عـدالت است «اصل عدالت یعنی قرار دادن هر چیزی در محل خودش» که آسـمان و زمین بر پرتو عدالت برقرار است، و همین معنا را دانشمندان ما (شیعه) نیز گفته اند.

و مراد از «أُولُوا الْعِلْمِ» دانشمندان مؤمن می باشند (سدی و کلبی) و ممکن است معنی «قائِماً بِالْقِسْطِ» این باشد که اجراء امور و کارهای بندگان و پاداش کردارها از روی عدالت است چنان که گفته می شود فلانی قائم بتدبیر است یعنی کارهایش اساسـی و منظم میباشـد و جهت این که «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ» دو مرتبه ذکر شـده این است که در اول، فقط در صـدد بیان این مطلب است که خدا یکتا است و غیر او کسی نیست ولی در قسمت دوم ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۶۷

می گوید خداست که روزی میدهد و اوست که با عدالت با بندگانش رفتار می کند و در کارش ستم نیست.

«الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» تفسیر آن گذشت.

و ضـمناً در این آیه فضـیلت دانش و دانشـمند نیز بیـان شـده است زیرا از میـان بنـدگانش فقـط دانشـمندان را انتخـاب کرده و گواهی آنان را در ردیف گواهی فرشـتگان قرار داده است و مراد از این علم، خداشناسـی و علوم دینی است چون شـهادت در همین علم می باشد.

و از جمله روایـاتی که در فضـیلت دانش و دانشـمند وارد شـده این است که جـابر بن عبـد اللَّه می گویـد: پیغمبر اسـلام (ص) فرمود: عالمی که یک ساعت در کتابش نظر کند بهتر است از عبادت عابدی که هفتاد سال

خـدا را عبـادت نمایـد و انس بن مالک از حضـرت رسول نقل کرده که فرمود: دانش بیاموزیـد که آموختن آن حسـنه است و گفتگـوی آن تسبیـح اسـت و بحث دربـاره آن جهـاد می باشـد و یـاد دادن آن صـدقه و یـادآوری آن بـاهلش بـاعث نزدیکی بخـداست. زیرا دانش بیـان کننـده حلال و حرام و نشان دهنـده بهشت و دوزخ است و در وحشت، انیس، و در غربت، رفیق، و در خلوت، هم صـحبت، در خوشـیها و سـختیها راهنمـا، در مقابل دشـمنان، اسـلحه و سـبب آشـنایی با غریبان است و خـداوند دانشـمندان را برتر از دیگران نموده که در کارهای نیک رهبر مردمنـد و مردم از رفتار و گفتارشان پیروی می کنند. فرشـتگان آنان را دوست دارنـد و پرهای خود را به ایشان می مالنـد و در نماز برای آنان طلب آمرزش می کنند و هر تر و خشـکی برای آنان طلب آمرزش می نماید.

حتی ماهیـان دریـا و غیر ماهیـان و چهارپایان و درنـدگان زمین، آسـمان و سـتارگان برای آنان درخواست آمرزش می کننـد، بدانیـد دانش زنده کننده دلها و روشـنی چشـمان و قوت بدنها است و بندگان را بمرتبه آزادگان و بمقام پادشاهان می رساند، فکر در مطالب علمی دارای پاداش روزه است گفتگوی درباره آن پاداش شب زنده داری را دارد.

زیرا بواسطه علم، حلال از حرام شناخته می شود و در اثر علم، صله ارحام می شود. دانش

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۶۸

مقدم بر عمل است و عمل بدنباله آن می آید، خوشبختان، از علم بهره مند می شوند و بدبختان از آن محرومند.

فضیلت قرائت آیه: ... ص : ۲۶۸

روایاتی در فضیلت این آیه شریفه وارد شده از جمله روایتی است که انس بن مالک از پیغمبر

اکرم (ص) نقل می کند که فرمود: هر کس آیه «شـهد اللّه» را بخواند در وقت خواب خداوند هفتاد فرشته بواسطه آن خلق می کند که تا روز قیامت برای او طلب آمرزش کنند.

و زبیر بن عوام گفت: بـا خود گفتم امشب که شب عرفه است از پیغمبر (ص) جـدا نمی شوم تا آنچه می گویـد بشـنوم سـپس شتر خود را در بین شتر پیغمبر (ص) و شتر مردی که پهلوی حضـرت بود نگاهداشتم آن گاه شنیدم که آن حضرت پیوسته می فرمود «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ ...» الخ و این آیه را تکرار می کرد تا صبح شد.

غالب یقطان گوید: زمانی جهت تجارت بکوفه رفتم و در همسایگی اعمش فرود آمدم تا شبی که خواسـتم برای بصره حرکت کنـم دیـدم وی مشـغول عبـادت اسـت و وقـتی به این آیه (شـهد اللّه) رسـید مکرر آن را می خوانـد و هر دفعه در آخر آن می گفت: «و منهم گواهی میـدهم به آنچه خداونـد شـهادت میدهـد و این را نزد خـدا امانت می گـذارم و همانا دین در نزد خـدا همان اسـلام است» با خود گفتم شاید در این باره خبری شنیده باشد من نیز با او نماز خواندم و وقتی خواستم او را وداع کنم و بروم گفتـم این آیه را مکرر می خوانـدی و در آخر آن کلمـاتی می گفـتی آیـا در فضـیلت خوانـدن این آیه چیزی شـنیده ای گفت: بلی. گفتم مرا از فضـیلت آن بـا خبر کن گفت: تـا یـک سال بتو نمی گویـم پس یک سال تمام در خانه او مانـدم چون سال تمام شد گفتم ای محمد وعده ما بسر رسید گفت:

ابو وائل برایم نقل کرد که نبی اکرم «ص»

فرمود هر کس این آیه را بخوانـد روز قیامت او را می آورنـد و خداوند خطاب می کند ای بنده من تو بعهد خود وفا کردی و امانت مرا ادا نمودی و من سزاوارترم که بعهد خود وفا کنم او را داخل بهشت کنید.

سعید بن جبیر می گوید سیصد و شصت بت در اطراف خانه کعبه آویزان بود وقتی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۶۹

آیه «شهد اللَّه» نازل شد تمام آن بت ها به زمین افتادند.

«إِنَّ الدِّينَ» همانا دین صحیح و اطاعت «عِنْدَ اللَّهِ» نزد خدا «الْإِسْلامُ» همان اسلام است.

و بعضی گفته اند مراد از اسلام، تسلیم بودن در برابر خدا و اولیاء خدا است که خدا و پیغمبرانش را قبول داشته باشد.

امیر المؤمنین در یکی از خطبه هایش می فرماید: تعریف کنم برای شـما اسـلام را آن چنان تعریفی که قبل از من کسی نکرده باشـد. بدانیـد اسـلام تصـدیق است و تصدیق یقین است و یقین همان اقرار و اقرار، ادا کردن است و ادا کردن عمل نمودن می باشد، این روایت را علی بن ابراهیم در تفسـیر خود نیز نقل کرده و سپس می گوید: حضرت فرمود: مؤمن، دین خود را از خدا فرا گرفته نه از خـود، و ایمـان مـؤمن بعمـل او شـناخته می شود و کفر کـافر از انکـار او معلوم می گردد. ای مردم مواظب دین باشید گناه در این دین (اسلام) بهتر است از نیکی که با داشتن سایر ادیان بجا آورده شود بدیهای مؤمن آمرزیده می شود ولی نیکیهای او در سایر ادیان قبول نخواهد شد.

«وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ» اختلاف نکردند کسانی که دارای کتابند.

در این که مراد از اهل کتاب چه

افرادی است اقوالی گفته شده از آن جمله:

۱- یهود و نصاری در صدق نبوت پیغمبر اسلام «ص» اختلاف ندارند زیرا آنها در کتابهای خود (تورات و انجیل) صفات و خصوصیات و زمان بعثت آن حضرت را خوانده و کاملا از آن اطلاع داشتند.

«إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ» و انکار و اختلاف آنان بجهت حسد بود و در واقع معنای آیه چنین است:

«و ما اختلف الذین أوتوا الکتاب بغیا بینهم الا من بعد ما جاءهم العلم» دانستن و علم به نبوت رسول اکرم ممکن است به یکی از این دو معنا باشد:

۱- ظهور علامات و دلایل نبوت حضرت محمد «ص» که در این صورت تمام یهود و نصاری را شامل می شود چه آنهایی که از علامات و دلایل به نبوت آن حضرت علم پیدا کردند ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۷۰

و چه کسانی که هم چنان در جهل و نادانی بودند ولی علامات را دیدند.

۲- کسانی که علم و اطلاع از نبوت آن حضرت بصورت فعلی دارا باشند بنا بر این فقط آن افرادی داخل در آیه هستند که از صفات و خصوصیات پیغمبر اکرم «ص» با اطلاع بودند ولی از روی دشمنی پنهان کردند.

۳- مراد از دارندگان کتاب (اهل کتاب) فقط یهود هستند و مراد از کتاب هم تورات است و چون موسی «یوشع بن نون» را جانشین خود قرار داد و سیصد سال گذشت اختلاف نمودند.

۳- اهل کتاب نصاری هستند و مقصود از کتاب هم انجیل است که اختلاف کردند در حال عیسی «ع» (محمد بن جعفر بن زبیر) ۴- و بعضی گفته اند مقصود، جنس

کتاب است یعنی پیشینیان با این که خداوند دین را به آنان نشان داد ولی بعدها اختلاف کردند. (جبائی) «وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآياتِ اللَّهِ» در این که منظور از «آیات» چیست سه قول گفته شده است:

۱- حجتهای ظاهر مانند پیغمبران و براهین.

۲- تورات و انجیل و آنچه از صفات پیغمبر اسلام (ص) در آنها است.

۳- قرآن و چیزهایی که قرآن را تصدیق می نماید.

«فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ» یعنی چیزی از رفتار مردم از خدا پنهان نیست و بعضی گفته اند یعنی خداوند پاداش اعمال و رفتار مردم را زود میدهد و حقیقت حساب این است که هر کسی حق و مال خود را بگیرد و آنچه بدهکار است بدهد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۷۱

فهرست جلد سوم ترجمه تفسیر مجمع البیان ... ص : ۲۷۱

شرح لغـات، شأن نزول ۵۴ تفسیر آیه (۲۳۹) ۵۸ شـرح لغات ۵۸ آیه (۲۴۰) و ترجمه ۵۹ تفسـیر آیه فوق ۶۰ آیه (۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳) و ترجمه ۶۲ شأن نزول ۶۳ تفسیر دو آیه (۲۴۱ و ۲۴۲) ۶۳ لغت، تفسیر آیه (۲۴۳) ۶۵ بیان داستان حزقیل ۶۷ آیه (۲۴۴ و ۲۴۵) و ترجمه ۷۰ ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۲۷۲

بیان آیه ۲۴۴ ۷۱ تفسـیر، شرح لغات آیه (۲۴۵) ۷۲ آیه (۲۴۶) و ترجمه ۷۵ لغت، تفسـیر آیه فوق ۷۶ آیه (۲۴۷) و ترجمه ۷۹ شرح لغـات، تفسـیر آیه فوق ۸۰ دو نکتـه ۸۲ آیه (۲۴۸) و ترجمـه ۸۳ شـرح لغات، تفسـیر آیه فوق ۸۴ داسـتان تابوت ۸۴ آیه (۲۴۹) و ترجمه ۸۸ شـرح لغات، تفسیر آیه فوق ۸۹ آیه (۲۵۰ و ۲۵۳) و ترجمه ۹۳ شرح لغات، تفسیر آیه ۲۵۰ ۹۴ شرح لغت، تفسیر آیه ۲۵۱ ۹۵ داسـتان داود ۹۵ آیه (۲۵۲ و ۲۵۳) و ترجمه ۹۹ لغت، تفسـیر آیه ۲۵۲ ۱۰۰ تفسیر آیه ۲۵۳ (جزء ۳) ۱۰۱ برتری ها ۱۰۱ آیه (۲۵۴ و ۲۵۵) و ترجمه ۱۰۲ شرح لغات، تفسیر آیه (۲۵۴) ۱۰۳ شرح لغات، تفسیر آیه (۲۵۵) ۱۰۷ آیه (۲۵۶ و ۲۵۷) و ترجمـه ۱۱۱ شـرح لغات، شأن نزول آیه (۲۵۶) ۱۱۲ تفسیر آیه (۲۵۶) ۱۱۳ شـرح لغات، تفسیر آیه (۲۵۷) ۱۱۶ دفع توهم ۱۱۷ اشـکال و پاسخ ۱۱۸ آیه (۲۵۸) و ترجمه ۱۱۹ شـرح لغات، تفسیر آیه (۲۵۸) ۱۲۰ سؤال و پاسخ ۱۲۲ آیه (۲۵۹) و ترجمه ۱۲۴ شرح لغات، تفسیر آیه (۲۵۹) ۱۲۵ آیه (۲۶۰) و ترجمه ۱۳۰ شرح لغات، تفسیر آیه فوق ۱۳۱ آیه (۲۶۱ و ۲۶۲)

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹